
محمد یعقوب پاکستانی
٨٧، ٣/٤



ذاقا الشجرة و دعوا الله و قالا الحمد لله الذی فضلنا باید که آواز بلند تر کند بر ین و بر مثل
اینها که تشبیه است با الف و در تشدید صاد صراط را از انک مبالغه کند و سرا
نگوید و صاد را بسین نگو نیز قرائت است در همه قران و تا را المستقیم را حرکت
کشاده تر گوید و در صراط تشدید نیارد و طا را تا نگوید نیز اگر خواند قرائت
در همه قرآن در لام الذین اند کی مبالغه کند همزه انعمت نگو پیدا کند و در حرکت
عین انعمت غنه نیارد و از میان حلق گوید و ها را آواز کند علیهم را تعلیهم نگوید
و حرکت تا را انعمت ضعیف گوید و بر علیهم وقف نگوید که امام سجاوندی
چنین گفته است که لا وقف علی علیهم امام منصور عراقی پیشوای این
کار بوده است در ماوراء النهر بر علیهم وقف روا داشته است
و سکون یا را غیر نیک گوید بر حرکت میم المغضوب غنه نیارد کشاده تر گوید
و بر ضاد تشدید نکند و سکون غین را درست استغفار و روان با تشدید
بنا بر گفت و هر دو ضاد را احضاد گوید و زا و ظا نگوید که پیش امامان پسند
که نماز تباه شود و در کتاب مناقبی که در فقه آورده است که قطعا
نماز شود و بر علیهم نگوید و اعراب با را المغضوب علیهم نرم تر گوید و حرکت
عین علیهم را کشاده تر گوید و سکون میم علیهم درست گوید و واو ولا
الضالین را پیدا تر گوید اگر نی میم ترک شود از برای انک هر دو حرف
شفوی اند و این بلیت عام است مثل این ها در باب رعایت حروف
سکون بیان کرده شده است بتمامی چون کسی این باب مطالعه کند



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الهادی الرشید الذی نوّر قلوب المومنین بنور الایمان الاسلام ورفع ظلام الضلالة والبدعة بضیاء سراج الهدی والسنة بمحض الفضل والاکرام والصلوة والسلام علی نبیه المبعوث الی کافة الوری وعلی آله الذین هم کسفینة نوح من رکب فیها نجی واصحابه الذین هم کنجوم من اقتدی بهم اهتدی وصار تلک السفینة والنجوم سببا لنجاة راکبی بحر التکلیف من امواج الزلل والخطایا وموجبة لوقایتهم عن الخطاء فی طریق الهدی

اما بعد بدانک ایدک الله لاتباع الهدی وحفظک عن اقتداء البدعة والهوی که اول چیزی که بر هر مکلفی از خواص وعوام فریضه میشود ایمانست واسلام هر که بعنایت الهی وهدایت لم یزلی باین دولت مشرف شود روز حشر از جملهٔ اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون محشور گردد وان زمره اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مبعوث شود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وهر که ازین سعادت محروم ماند رقم شقا اولئک کالانعام بل هم اضل بر ناصیهٔ روزگار او زنند

وقلم ادبار

وقلم ادبار اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون بر صحیفهٔ اعمال او کشند اعاذنا الله سبحانه وجمیع البرایا من ذلک وچون حضرت حق جل وعلا بمحض فضل وعطا بنده را این سعادت ارزانی داشت بباید که آنرا غنیمت شمارد واز هر چه منافی آنست محترز ومجتنب باشد تا بجملهٔ مردودان ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة داخل نشود ودر سلک طاغیان ان جهنم کانت مرصادا للطاغین مآبا لابثین فیها احقابا منسلک نگردد ومخفی نماند که بعد از اتیان باسلام وایمان واجتناب از منافیات آن هیچ چیز مهمتر از اعتقاد کردن بمعتقدات اهل سنت وجماعت علی وجه التفصیل نیست که آن اصل طاعت وعبادتست وموجب نجات از عقبات هوا وبدعت وچون در دار اسلام هیچکس بجهل معذور نیست دانستن آن از اهم مهمات دینست وتغافل وتساهل از آن موجب ندامت وخسران مبین بنابرین مقدمات دین ولا جناب محب العلما مربی الفضلا عمدهٔ ارباب جاه وجلال زبدهٔ اصحاب عز واقبال خواجه محمد حاجی اعز الله تعالی انصاره وضاعف فی سلوک طریق الحق اقتداره که با وجود کثرت اشغال امور مملکت ومصالح ملک ودولت پیوسته بمطالعهٔ علوم دین واستفادهٔ حقایق ومعارف اهل یقین مشغول می باشد بواسطهٔ حسن ظنی که از نقوش حروف اسم بی مسمای این ساکن زاویهٔ مسکنت و

وفقير حسين بن علي الكشفي عفي الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه
در اين تصوير لكن هما في ضمير صورت بسته طلب نمودند كه رساله
مبني بر عقايد اهل سنت وجماعت مبني از انچه موجب كفرست و
ضلالت بعبارت فارسي خالي از شايبه تكلف وعاري از وصمت
تصلف در سلك تقرير وسمت تحرير در آرد تا عقايد خواص وعوام
بر نهج مستقيم باشد وازانچه بدان اسلام بكفر بدل شود واعمال
كردد واز رواج تفريق يابد يا موجب خطا وخلل باشد متنبه شوند
واحتراز واجتناب ازان بر خود واجب ولازم دانند جه ظاهر است
كه دانستن اين هر كسي را تا كزيرست واهمال كردن دران متمر نار
وسعير اللهم احفظنا من موجبات الندامت وثبتنا علي نهج
الاستقامة هر چند اين كمينه بقلت بضاعت وعدم استطاعت
موصوف بوده اما بنا بر كثرت الحاح ايشان استمداد توفيق وتاييد از
حضرت قريب مجيب عز شانه كرده روي توجه باشتغال تاليف اين
مختصر آورده شد تا غياهب هوا وبدعت باصباح مصباح عقيده
اهل سنت وجماعت مرتفع شود وظلمات كفر وضلالت بضياي
سراج الهدي وسنت زايل كردد ولهذا اين عجاله مسمي ميكردد
بسراج الهدي رجاء من الله تعالي ان يهدي بضيائه كافة الوري
ويزيل ظلام الكفر والهوي واميد از مكارم اخلاق ومحاسن اوصاف
مطالعه كنندكان منصف بصفت ديانت وانصاف متصف اند

چنانست

چنانست كه وجود حقير متصدي اين تاليف را كه بعجز وقصور خود
معترفست در ميان نه بينند وبر بساط اعتراض ننشينند جه ظاهر است
كه هر نكته كه درين رساله مذكور ميشود وهر مسئله كه درين مختصر
مسطور ميكردد منقول از سخنان كبراي دين است وترجمه كلام
عظماي اهل يقين كه مقتدايان دين وهاديان طريقت سيد المر
الحمد لله الذي وفقني لاعتقاد هذه الاصول الصحيحة والعقايد
السنية التي نطق بها الكتاب والسنة وانعقد عليها اجماع الامة
اللهم ثبتني عليها وامتني عليها واحشرني عليها بمحض فضلك
ورافتك وكمال كرمك ورحمتك واين رساله مشتمل است بر دو ركن
وخاتمه ركن اول در بيان عقايد اهل سنت وجماعت كه خاليست
از وصمت هوا وبدعت وعاريست از سمت خذلان وضلالت
ركن دوم در بيان انچه موجب كفرست وضلالت اعاذنا الله تعالي
وجميع البرايا من ذلك وانچه متعلق است بدان خاتمه در بيان عقايد
اهل سنت وجماعت علي سبيل الايجاز والاختصار ودر ذكر بعضي
از موجبات كفر بطريق اجمال ركن اول مشتمل است بر بيست باب باب
اول در بيان انكه معتبر در اعتقاديات يقين است نه ظن في شرح
المقاصد معتبر در اداء اعتقاديات يقين است زيرا كه ظن در
اعتقاديات اعتباري نيست بلكه آن در عمليات معتبرست
في حد عمه آورده است كما الشك فيما يفترض اعتقاده كالانكار ودر

و در شرح آن مذکورست که مراد بشک اینجا تردد است و نیست مراد
بدان آنچه دو طرف آن برابرست زیرا که ظن که آن حکم کردن است
بطرف راجح و وهم که اعتقاد کردنست بطرف مرجوح درین مقام
مثل شک اند پس مراد بشک تردد باشد تا مشتمل ظن و وهم بود
و در فصل الخطاب حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه
فرمود که سعادت خلق در آنست که چیزی را که اعتقاد کنند چنان
اعتقاد کنند که فی الواقع آن چیز چنانست اعتقادی جازم تا قلب
ایشان منتقش شود بصورتی که موافق اند مر حقیقت حق و
راتا چون بمیرند و ایشان را کشف غطا شود و امرها را مشاهده کنند
چنانچه اعتقاد داشتند و رسوا نکردند و نسوزند اولا باتش
خجلت و شرمندگی و ثانیا باتش جهنم و چون دل او منتقش شد
بصورت حق و راستی نظر کرده نمیشود بسوی سبب آن که مفید انست
که آیا این دلیل حقیقی است یا رسمی ست یا اقناعیست یا قولی ست
بحسن اعتقاد یا قبولی است بمجرد تقلید بغیر سببی زیرا که دلیلی که
مفید انست مطلوب نیست بلکه مطلوب فایدهٔ آنست و هی حقیقة
الحق علی ما هی علیه و ایضا فیه ناقلا منه رحمه الله تع اری منکر نمی
شویم ما که عارف را بر مقلد زیاده فضیلت است و لیکن چنانچه عارف
مومن است و در رسالهٔ اقبالیه از عالم ربانی شیخ علاء الدوله
سمنانی قدس الله تعالی سره نقل کرده که اصل همه طاعتها اعتقاد ست

وپاک کردن

و پاک کردن عقیده اول آنست که در اثبات وجود حق و یکانگی او و تنزیه
او از هر چه خاصهٔ ممکنات است متیقن باشید و شک را بران راه ندهید
و هر چه بشنوید از حکمت و غیره و هر چه در خاطر آید از وسوسهٔ شیطان
و نفس که درین سه اصل نقصان آورد هر چند دلیل و برهان نماید
و شما از جواب عاجز باشید بدانید که دروغ است و بی اصل و آن اغلوطه
یا شبهه را جواب هست اما تو نمیدانی زنهار بسبب سخنی که نداند
اعتقاد از انچه انبیا گفته اند صلوة الله علیهم اجمعین و این بیچاره است
متزلزل نکنید که همه علم با نبیا نداده اند بتو نخواهند داد و حکما
را غلوط بسیارست همه بی اصل و این اغلوطه را باز دارید و
بدانید که هر چه حکما در الهیات خلاف انبیا گفته اند همه همچنین ست
و آن اغلوطه آنست که ایشان در بحث گویند که ما ثابت کنیم که تو که
سخن میگویی آدمی نیستی جمادی بعد از ان مقدمه بنهند و از
تو پرسند همچنین هست و تو میگویی همچنین ست و همچنین مقدمه
مقدمه معقول میگیرند چنانکه عقل نتواند که هیچ حال انکار آن کند
و از تو پرسند و تو میگویی همچنین است تا الجا رسانید که چون
چنین باشد پس جمادی باشی نه آدمی اینجا این مرد عاقل هر چند
نتواند که جواب بگوید سخن او را نفی کند اما می باید که در آدمیت
خود بشک نشود و داند که او تراشی میخاید و می باید که بداند که پیشتر
اصلها که ایشان بر قانون عقل خود نهاده اند که خلاف مذهب اهل

مقلد هم مومن است

جماد حیوان نبات

سنت وجماعت اند همچنین است وایضا فیه علیه باشد که اگر اورا
بشمشیر پاره کنند از اعتقاد خود برنگردد باب دوم در بیان فرقهٔ
ناجیه اهل سنت وجماعت اند قال الله الهادي الرشید في
قرآنه المجید وفرقانه الحمید انّ الّذین فرّقوا دینهم وکانوا شیعا
لست منهم في شيء قال صاحب جامع البیان في تفسیرها المراد بهم
الیهود والنصاري او اهل البدع والاهواء من هذه الامة وهم
در تفسیر مولانا حسین واعظ مذکورست که بعضی میگویند که مراد
ازین شیع اهل بدعت اند ومعنی لست منهم آنست که تو از ایشان
بیزاری وایضا قال الله العلي العظیم في کتابه الکریم وخطابه العمیم
وانّ هذا صراطي مستقیما فاتّبعوه ولا تتّبعوا السّبل فتفرّق بکم
عن سبیله ذلکم وصّیکم به لعلّکم تتّقون مولانا حسین
واعظ تفسیر این آیت کریمه چنین فرموده که بدرستی که آنچه مذکور
شده است درین سورها از دلایل توحید واثبات نبوت وبیان شرایع
راه منست راه راست تا بهشت پس متابعت کنید وپیروی
نمایید این راه را واز پی مروید راههای پراکنده وادیان مختلفه را
که آن راهها جدا کند شما را ودور سازد از راه حق خدای عز وجل
بحفظ این اتباع امر کرده است شاید که بپرهیزید از ضلالت ودوری
از حق ودر حسان المصابیح وتفسیر مولانا حسین واعظ مذکور
است که عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه نقل میکند که حضرت

تفرقه

پیغامبر علیه

پیغامبر صلی الله علیه وسلم بکشید برای ما خطی پس فرمود هذا
سبیل الله این خط راست راه خدایست پس بکشید خطها از جانب
راست آن وجانب چپ وفرمود که این راههاست پس بر هر راهی ازان دیوی
موکلست که میخواند مردمانرا بآن پس این آیت خواند که انّ هذا
صراطي مستقیما وقاضي شهاب دولت آبادي رحمه الله تعالی در
تفسیر سوره فاتحه فرموده که صراط مستقیم عبارتست از دین اسلام
یا از شریعت پیغامبر علیه الصلوة والسلام یا از سنت وجماعت که
بران پیغامبر ویاران او بودند ودر سلوک آن ملازمت نمودند و
في تفسیر الزاهدي في تفسیر سورة الفاتحة قال ابو العالیة الصراط المستقیم
علی طریق رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم وابي بکر وعمر وعثمان و
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فسمع ذلک الحسن البصري رحمه الله
فقال صدق ابو العالیة ودر فواید فیروزشاهی مذکورست که في
نوادر الفتاوي قال علیه الصلوة والسلام ستفترق امتي من بعدي
علی ثلث وسبعین فرقة اثنی وسبعین منهم اهل البدع والضلال
ومصیرهم الی النار وفرقة واحدة من اهل السنة والجماعة یعنی
اهل توحید از امت من بعد از من هفتاد وسه گروه شوند هفتاد و
دو گروه ازین اهل بدعت وضلالت باشند وبازگشت ایشان بدوزخ
بود ویک گروه اهل سنت وجماعت است وبازگشت ایشان ببهشت
باشد وقاضي شهاب دولت آبادي رحمه الله تعالی در رساله [illegible]

تيسير الاحكام آورده است كه پيغامبر فرمود عليه الصلوة والسلام امت
من هفتاد و چند گروه شوند و رستگار از ميان ايشان يك گروه
باشد گفتند يا رسول الله آن گروه كدامست فرمود اهل سنت و جماعت
گفتند اهل سنت و جماعت كيستند گفت كسانيكه بران باشند
كه منم بران و ياران من ... بايد كه بر مذهب اهل سنت و جماعت
باشد **وفي تنبيه الغافلين** للفقيه في الدين ابي الليث السمرقندي
رحمه الله تعالى في باب العمل بالسنة ان النبي عليه الصلوة والسلام
قال لكل شيء آفة وآفة هذا الدين هذه الاهواء **وفي المصابيح** قال عليه
الصلوة والسلام لا يجمع هذه الامة او قال امة محمد على ضلالة
ويد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار يعني جمع نشود اين
اين امت يا فرمود امت محمد بر گمراهي و حفظ و نصرت خداوندي
بر جماعت است و كسيكه بر آيد از ميان جماعت و تنها ماند و ممتاز
شود باعتقادي يا قولي يا فعلي كه جماعت مسلمانان بران نباشند
وي مستحق دخول نار شود هكذا في شرحه ويروي اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ في النار مراد بسواد اعظم جماعت اعظم
از اهل ايمان كذا في شرحه **وفي جامع المضمرات** والمشكلات روي
عن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه انه قال المومن اذا احب
السنة والجماعة استجاب الله تعالى دعاءه وقضى حوائجه وغفر له
الذنوب وكتب الله تعالى له براءة من النار وبراءة من النفاق وفي

خبر عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي عليه الصلوة والسلام
انه قال من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل خطوة يخطوها
عشر حسنات ورفع له عشر درجات فقيل يا رسول الله متى يعلم
الرجل انه من اهل السنة والجماعة فقال اذا وجد في نفسه عشرة
اشياء فهو على السنة والجماعة ان يصلي صلوة الخمس بالجماعة
ولا ينكر واحدا من الصحابة بسوء ولا يذكر واحدا منهم بمنقصة
ولا يخرج على السلطان بالسيف ولا يشك في ايمانه ويومن با
بالقدر خيره وشره من الله تعالى ولا يجادل في دين الله تعالى
ولا يكفر احدا من اهل التوحيد بذنب ولا يدع الصلوة على من
مات من اهل القبلة ويرى المسح على الخفين جائزا في السفر
والحضر ويصلي خلف كل امام بر او فاجر و حديث مذكور در
فتاوى حجة نيز آورده است چنانچه در كنز العباد تصريح بدان
كرده **ودر رسالهٔ اقباليه** از عالم رباني شيخ علاء الدولهٔ سمناني
قدس الله تعالى سره نقل كرده كه من بهمه اقوام رسيدم و حق
مسالك اهل عالم را و اديان ايشانرا بلطف ني نهايت خود بر من
روشن كرد نقد و پاك دين تر از اهل سنت و جماعت نيافتم و
و در آخرت ايشان برخوردار خواهند بود **باب سيوم** در بيان
آنكه خطاي اهل بدع و اهوا از قبيل خطا در اجتهاد نيست تا معذور
بوده دانند و ما يتعلق بذلك **في التلويح** اجتهاد در لغت تحمل جهدست

يعني مشقت ودر اصطلاح بذل كردن فقيه است تمام طاقت را
بحيثيتي كه احساس كند از نفس خود عجز از زياده كردن بران
از براي تحصيل ظن بحكم شرعي وانصافيه حكم ان غلبه ظن ست
هر حكم با احتمال الخطا وازينجاست كه جاري نميشود اجتهاد در
قطعيات ودر چيزي كه واجبست تصديق جازم دران از اصول
دين وعالم رباني شيخ علاء الدوله سمناني قدس سره در رساله
مالابديه ميفرمايد كه المجتهد يخطي ويصيب للمصيب اجران
وللمخطي اجر واحد يعني مجتهد مصيب را دو اجر باشد يكي
اجر اجتهاد دوم اجر صواب مجتهد مخطي را يك اجر بيش نباشد
وفي التلويح مخطي در اجتهاد معاتب نمي شود ونسبت كرده نمي
شود او را بسوي ضلالت بلكه معذور وماجور باشد زيرا كه ا
واجب نيست بر وسواي بذل وسع وحال آنكه آنرا كرد اگرچه
بنابر خفاي دليل حق بحق نرسيد مگر آنكه دليل موصل بصواب
ظاهر باشد پس خطاي مجتهد بنابر تقصير او وترك مبالغه در
اجتهاد باشد پس بدرستي كه او معاتب ميشود وآنچه از سلف
منقولست از طعن بعضي ايشان بر بعضي در مسايل اجتهاديه
مبنيست بر آنكه طريق صواب در زعم طاعن ظاهر بوده وفايدهٔ
تقييد مخطي بقيد في الاجتهاد آنست كه مخطي در وصول وعقايد
معاتب ميشود بلكه منسوب ميگردد بضلالت وكفر باجتهاد [illegible]

دربيان

دربيان اختلافي كه در وصول اهل سنت وجماعت را با يكديگر ست
مودي ببدعت وضلالت نيست في شرح المقاصد مشهور از
اهل سنت در ديار خراسان وعراق وشام واكثر اقطار اشاعره اند
اصحاب ابي الحسن علي بن اسماعيل بن اسحاق بن سالم بن اسماعيل
بن عبدالله بن بلال بن ابي برده بن ابي موسى الاشعري صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وي اول كسي است كه مخالفت كرد
با ابو علي جبائي ورجوع نمود از مذهب او بسنت يعني طريقهٔ
نبي عليه الصلوة والسلام وجماعت يعني طريقهٔ صحابه رضي الله تعالى
عنهم ومشهور در ديار ماوراء النهر ماتريديه اند اصحاب ابو منصور
ماتريدي شاگرد ابي نصر عياضي شاگرد ابي بكر جوزجاني صاحب
ابي سليمان جوزجاني شاگرد محمد بن حسن شيباني رضي الله عنهم
وماتريد قريه ايست از قريهاي سمرقند وميان دو طايفه در بعضي
از مسايل اصول اختلافست چون مسئلهٔ تكوين ومسئلهٔ استثنا
در ايمان ومسئلهٔ ايمان مقلد وغير ذلك محققان فريقين احدي
از ايشان را منسوب ببدعت وضلالت نميكنند بخلاف مبطلان
متعصب تا آنكه بسا هنگام اختلاف در فروع نيز بدعت وضلالت
مينمايند كالقول بحل متروك التسميه عمدا وعدم نقض الوضوء
بالخارج من غير السبيلين وبجواز النكاح بدون الولي والصلوة
بدون الفاتحه ودر رساله اقباليه از علم رباني شيخ علاء الدوله سمـ

سمنانی قدس الله تعالی سره نقل کرده که مقصود ش از نوشتن
فلان رساله بیشتر آن بود که خلق بدانند که ایمه مجتهدین خلافی
که کرده اند نه بهوای نفس خود کرده اند و موجودات ندانسته اند
که هر یکی بکدام حدیث عمل کرده است و خلاف از کجا افتاده تا
بهوای خود هر کسی زبان طعن در امام دیگر دراز نکند و ترک مر
تعصب سیما هلاک نکند و کمر متابعت رسول علیه الصلوة والسلام
بر میان بندد که در تعصب مذهب تعصب بسیار است و غلو
کردن در آن مبارک نیست وفی احیاء العلوم مِن عِظَم حِیَل
الشَیطانِ ان یَشتَغِلَ الانسان عن نفسه بِالاُختِلافِ الواقعةِ
بین الناس فی المذهب ودر رساله اقبالیه از عالم ربانی شیخ علاء
الدوله سمنانی قدس سره نقل کرده که چون غواشی الفاظ از سر
معانی بر کشند میان مجتهدان پیش اختلافی نماند و یکی از
مسایل اصول که مختلف فیه است میان امام اعظم ابو حنیفه
و امام شافعی رحمهما الله تعالی آنست که امام ابو حنیفه میکوید
که عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک و امام شافعی
میکوید که ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک
هر دو راست میکویند آنکه امام شافعی میکوید که ترا نشناختم
چنانکه حق شناختن است یعنی میکوید که در کنه ذات او تعالی و
تقدس بشر را رسیدن محالست از برای آنکه ادراک احاطه باید

من کل الوجوه

من کل الوجوه و او تعالی بر کل اشیا محیط است که انّه بکل شیءٍ محیط
و آئینه محاط علم بشر کردد پس چون علم بشر محیط ذات نتواند شد
من کل الوجوه ادراک نتواند کرد و چون ادراک نباشد معرفت چنانکه
حق معرفت است حاصل نباید و آنکه امام ابو حنیفه میکوید که ترا
شناختم چنانکه حق معرفت تست و شناختن نه آنست که میکوید محیط
کشتم بر کنه ذات تو بلکه میکوید که معرفتی که از طرف ماست چنانکه
حق خداوندی تست ترا شناختم یعنی عجز خود را در عبارت شناختم
و بدانستم که عبادت تو چنانکه حق عبادت تست بجای نیاوردیم
و شناختن تو چنانکه حق شناختن است بر بندکان آنست
که عجز خود را بشناسند چون عجز خود را در بندکی تو بدانستم
ترا بخداوندی دانسته باشم و در مناجات امیر المومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه آمده است که سبحان من لم یجعل سبیلا
الی معرفته الا بالعجز عن معرفته پس عجز را سبیل معرفت
کفت معرفت ثابت باشد بدین وجه و این هر دو قول چنانچه مراد
هر دو یکی بوده است وفی جامع المضمرات والمشکلات بعض فقها
کفته اند که در مسله استثنا در ایمان خلافی نیست زیرا که امام
شافعی رضی الله عنه انا مومن انشاء الله بر وجه خوف خاتمه
کفت و امام اعظم رضی الله عنه انا مومن حقا بر وجه حسن ظن
بحق سبحانه و تعالی کفت ودر شرح مواقف مذکور است که طایفه

ثابت کرده اند کہ ایمان زیاده ونقصان قبول میکند وطایفهٔ آنرا
نفی کرده اند وامام رازی رحمه الله تعالی وبسیار از متکلمین گفته اند
که این بحث لفظی است زیراکه ان فرع تفسیر ایمانست باب
پنجم در بیان ایمان ذکر فی العقاید الایمان هو التصدیق
بما جاء بہ من عند الله والاقرار به وفی شرحه ایمان تصدیق
نبی است علیه الصلوة والسلام در جمیع آنچه آوردن او صلی الله
علیه وسلم از ان ضروریت معلوم است از روی اجمال زیراکه
ایمان اجمالی کافیست در خروج از عهدهٔ ایمان ودرجهٔ آن کم
از درجهٔ ایمان تفصیلی نیست ودر شرح مقاصد مذکورست
کہ آنچه بضروریت معلوم ست چیزیست که مشهور باشد بودن
آن از دین بحیثیتی که عامهٔ مسلمانان ان را بدانند بغیر آنکه محتاج
شوند بنظر واستدلال چون وحدت صانع و وجوب صلوت
وحرمت خمر ونحو ذلک ودر ترغیب الصلوة مذکورست که در
محیط آورده که صفت الاسلام ان تومن بالله وملائکته وکتبه
ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره من الله تعالی و
والبعث بعد الموت وبغیر این کسی مسلمان کسی نیست واگرچه
لا اله الا الله محمد رسول الله گوید واین فرض دایم است ولازم ست
در کل اوقات قاضی شهاب دولت آبادی رحمه الله تعالی
در رسالهٔ تیسیر الاحکام فرموده که سوال در صفت ایمان بعضی آنست

بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره من الله
تعالی والبعث بعد الموت ایمان بخدای تعالی وبفرشتگان وی
وبکتابهای وی وبه پیغامبران او وبروز قیامت وبتقدیر نیکی
وبدی وبزنده شدن بعد از مردن مذکورست ودر کلمهٔ شهادة
مذکور نیست اگر ذکر آن فرض نیست در صفت ایمان چرا ذکر کرده اند
واگر فرض است بکلمهٔ شهادت وکلمهٔ توحید ایمان چگونه حاصل
شود جواب بر قول بیشتری از علما ایمان مجمل بسنده است پس
بکلمهٔ شهادت وکلمهٔ طیبه گفتن ایمان ثابت شود ونزدیک بعضی
از علما ذکر این امور در ایمان فرض است ازین قدر تفصیل جاره نیست
در صفت ایمان ذکر این امور اختیار کرده تا باتفاق علما ایمان حاصل
شود وهیچ شبهه نماند وفی شرح المقاصد تصدیق اجمالی کافیست
در آنچه ملحوظ باشد اجمالا وتصدیق تفصیلی شرطست در آنچه ملحوظ
بود تفصیلا تا آنکه اگر کسی تصدیق نکند بوجوب صلوة وحرمت
خمر نزد سوال ازان با آنکه اجمالا بجمیع امور تصدیق داشته باشد
کافر شود وهذا هو المشهور وعلیه الجمهور وفی شرح العقاید و
آنچه مذکور شد که درجهٔ ایمان اجمالی کم از درجهٔ ایمان تفصیلی
نیست مراد بدان تسویه است در اتصاف باصل ایمان ودر جامع
المضمرات والمشکلات مذکور که الایمان علی ضربین مجمل ومفصل
هکذا روی عن ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه وصورت مجمل آنست

که بگوید آمنت بالله وبجمیع ما قال الله علی ما اراد الله آمنت برسول
الله وبما قال رسول علی ما اراد رسول الله وصورت مفصل آنست
که جمیع شرایط ایمان را ذکر کند وبدان ایمان آرد واختلاف کرده اند
که ایمان مفصل بعد ایمان مجمل ایمانی بنفس خود باشد یانی
بعضی گفته اند که این تکرار ایمان مجمل است وبعضی گفته اند که آن
هم ایمانست بنفس خود واصح آنست که اگر وی نخالتی باشد که
چون پیش وی اوصاف ایمان وشرایط ان را ذکر کنند وی گوید
که با این هم ایمان داشتم پس ایمان مفصل تکرار ایمان مجملست
واگر گوید که نمیدانستم که ایمان آوردن بدان واجبست پس نظر
کرده شود که اگر وی حربی یا ذمی باشد وایمان مجمل آرد و تفصیل
آن ندانند پس چون وی را بیاموزانند وی گوید نمیدانستم والان
ایمان آوردم پس ایمان او ایمان اول است واگر بان ایمان نیارد حکم
کرده شود برذت او واگر مسلمی باشد که در دار اسلام متولد شده
باشد پس گوید نمیدانستم که ایمان آوردن بدان واجبست حکم
کرده شود بر ذت او وواجبست بر و استیناف ایمان واحکامی که
وی را پس ازان بود از نکاح وغیر ذلک جایز ومنعقد نیست وهمه
آن باطل است **وایضا فیه** اهل سنت وجماعت گفته اند که شرایط
ایمان چیزهائیست که واجبست ایمان آوردن بدان وصحیح نباشد
ایمان بغیر ان وکفر بود انکار وردان واین هر چیزیست که ثابت

شده است بنص یا بخبر متواتر یا باجماع امت وان موجب قبول و
اعتقادست وهرچه ثابت شده است بخبر واحد واتفاق امت
بر قبول آن نیست ان چیز شرط صحت ایمان نیست وهرچه بخبر واحد
ثابت شده است واتفاق فقهاء بر صحت آن بود واجماع ایشان بر قبول
ان باشد بغیر تاویلی پس ان از شرایط ایمانست چون عذاب قبر
وصراط ومیزان وشفاعت وامثال ان که ثابت شده است بخبر
واحد ولیکن صحابه وفقها متفق اند بر صحت وقبول آن پس فرود
آمده است بجای اجماع پس واجب باشد ایمان آوردن بدان
وبعضی گفته اند که اگر کسی آنرا منکر شود کافر گردد وبعضی گفته اند که
کافر نگردد زیرا که وی را تاویلست ودران خطا کرده است پس مبتدع
باشد وحکم بفسق او کرده شود **وفی احیاء العلوم** واجبست
دانستن اعتقادیات واعمال قلوب بحسب خواطر پس اگر کسی را
خطور شود شکی در معانی که دلالت میکند بران کلمهٔ شهادتین
واجب است برو دانستن چیزی که میرسد بدان بازالهٔ شک
پس اگر خطور نکند وی را شکی وبمیرد پیش ازانکه اعتقاد کند که کلام الله
قدیم است وحق سبحانه وتعالی مرئی است ومحل حوادث نیست
وغیر ذلک مما یذکر فی المعتقدات باجماع بر اسلام مرده باشد و
لیکن این خواطری که موجب اند مر اعتقادات را بعضی انها خطور
میکند بطبع وبعضی انها بسبب شنیدن از اهل دیار خود پس اگر

در دیاری بود که شایع باشد در آن دیار کلام و گفت و گوی مردم
بیدعت پس می باید که در اول بلوغ بتلقین حق از آن نگاه داشته
شود زیرا که اگر باطلی را اعتقاد کند واجب باشد ازالهٔ آن از دل او
و بسا هنگام ازالهٔ آن دشوار شود **و في شرح العقاید** چون
از بنده تصدیق و اقرار یافته شود درست است او را که انا مومن
حقا گوید بجهت تحقیق ایمان و نمیشاید مر او را که انا مومن ان شاء الله
گوید زیرا که اگر آن از برای شک بود کفر است لا محاله و اگر از برای
تادب باشد و احالهٔ امور بمشیة الله یا از برای شک در عاقبت
و مال نه در زمان حال یا از برای تبرک بذکر حق عز و جل بود یا بجهت
آمدن از نیکو دانستن خود و عجب کردن بحال خود بود ترک آن
اولی است زیرا که موهم شکست **و ذخیرة الصحایف** اهل سنت گفته اند
که هر که ارکان دین را از روی تقلید اعتقاد کند پس اگر با وجود آن
اعتقاد کند جواز ورود شبهه بر آن و گوید که ایمن نیستم بورود
شبهه که آن را فاشد کند وی کافر است و هر که جواز آن را اعتقاد نکند
در او اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که وی مومن است اگر چه عاصی
است بترک نظر و استدلال که موّدیست بمعرفت ادلهٔ قواعد دین
و این است مذهب ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و اوزاعی
و ثوری رحمهم الله علیهم اجمعین و بسیار از متکلمین و بعضی
گفته اند که هیچکس مستحق اسم مومن نیست مگر بعد عرفان ادلهٔ

قواعد دین

قواعد دین سواء احسن العبارة عن الادلة اولا و هو مذهب الاشعری
و قوم من المتکلمین انتهی کلامه بعضی گفته اند که هیچ خلافی نیست
در اسلام مقلد در حق اجرای احکام دنیوی بر وی بلکه خلاف در اسلام
او در حق احکام اخرویست و بس و نیز این خلاف نه در حق کسانیست
که در امصار و قری و صحاری دیار اسلام پیدا شده اند و احوال
نبی صلی الله علیه و سلم و معجزات او نزد ایشان بتواتر رسیده نه در
حق کسانی که تفکر کنند در خلق سماوات و ارض و اختلاف لیل
و نهار بسبب آنکه همه اینها از اهل نظر و استدلال اند بلکه خلاف
در شان کسانی است که بر قلهای کوه مثلا پیدا شده اند و هرگز
در ملکوت سماوات و ارض تفکر نکرده اند پس خبر کنند ایشان را انسانی
بآنچه اعتقادات مفروضست بر ایشان پس بمجرد اخبار وی را تصدیق
کرده باشند در آنچه ایشان را خبر کرد و نیز خلافی نیست در آنکه واجب است
در هر جماعتی کسی که اقامت حجج و ازالهٔ شبه و مجادلهٔ خصوم بجای
تواند آورد اما وجوب معرفت استدلال بر وجه مذکور بر هر مکلفی
محل خلافست هذا ملخص عبارة **شرح المقاصد و ذکر في العقاید**
فاما الاعمال فهي تتزاید في نفسها و الایمان لا یزید و لا ینقص و الایمان
و الاسلام واحد **و في شرحه** زیرا که اسلام خضوع و انقیاد است
بمعنی قبول احکام و اذعان و اینست تصدیق **و در جامع** المضمرات
و المشکلات مذکور که لا یجوز الامن عن سلب الایمان عند المعاینة

بشوم المعاصي عند اهل السنة والجماعة وايضا فيه روي عن ابي حنيفه
رحمة الله تعالى انه قال اكثر ما يسلب الايمان عند المعاينة وهذا
انما يكون بزوال الايمان قبل النزع بسبب من الاسباب كاستحلال
الحرام او تحريم الحلال او كلمة الكفر عمدا او فعل او ذكر شيا يكون فيه
رد الاسلام وهو لا يعلم ذلك ولم يتب منه حتي عاين ذلك
فتاب عند المعاينة والتوبة عند ذلك له لا ينفع وفي نور العالي
شرح امالي قال النبي صلى الله عليه وسلم من قال انا في الجنة فهو
في النار لانه من قال انا في الجنة فقد امن ومن امن فقد كفر

باب ششم در بيان كافر ومنافق وغيرهما وذكر احكام ايشان
في شرح المقاصد كافر اسم كسي است كه وي را ايمان نيست پس اگر وي
اظهار ايمان كند مخصوص است باسم منافق واگر وي را بعد اسلام
كفر عارض شود مخصوص است باسم مرتد بجهت رجوع او از اسلام
پس اگر قايل باشد بدو اله يا اكثر از آن مخصوص است باسم مشرك
لاثباته الشريك في الالوهيت واگر متدين بود ببعضي اديان وكتب
منسوخه مخصوص است باسم كتابي چون يهود ونصراني واگر قايل
بود بقدم دهر واسناد حوادث بسوي آن مخصوص است باسم
دهري واگر باري تعالى را ثابت نكند مخصوص است باسم معطل
واگر با وجود اعتراف وي بنبوة نبي صلى الله عليه وسلم واظهار او
شعاير اسلام را باطن عقايدي دارد كه آن باتفاق كفر است مخصوص است

طريق باسم زنديق واين در اصل منسوب است بزند كه اسم آن كتابي است
كه ظاهر كرده است آنرا بركل در ايام قباد وزعم او آنست كه آن
تاويل كتاب مجوس است كه آورده است آنرا زرادشتي كه در زعم
ايشان وي نبي است وهم در كتاب مذكور مسطور است كه
حكم مومن خلود است در جنت وحكم كافر خلود است در نار ومختص است
منافق بدرك اسفل وحكم فاسق از مومنان خلود است در جنت
يا اولا بموجب عفو وشفاعت يا بعد تعذيب بنار بقدر گناه
وفيه خلاف المعتزلة والخوارج وفسق خروج است از طاعت
الله تعالى بارتكاب كبيره ولايق چنانست كه بعدم تاويل قيد كرده
شود بجهت آنكه اتفاق است بر آنكه باغي مأول فاسق نيست ودر
معني ارتكاب كباير است اصرار بر صغاير بمعني اكثار آن خواه از يك
نوع باشد يا از انواع مختلفه بود واما استحلال معصيت بمعني
اعتقاد حليت آن كفر است صغيره باشد يا كبيره وهمچنين است
استهانت گناه بمعني آسان شمردن آن كه مرتكب آن از آن باك
ندارد وآنرا جاري مجراي مباحات داند ومخفي نماند كه مراد
بگناهي كه استحلال واستهانت آن كفر است گناهيست كه بدليل
قطعي ثابت شده باشد واما بحسب دنيا حكم مومن ظاهر است
وحكم كافر باقسامش از حربي وذمي وكتابي ومرتد مذكور است
در كتب فروع وحكم منافق وزنديق اجراي احكام اسلام است

برو وحکم فاسق حد است درانچه بان حد واجبست وتعزیر در
غیر آنست وامر بتوبه ورد شهادت وسلب ولایت علی الاختلاف
فی ذلک بین الفقهاء باب هفتم در بیان بدعة واحکام مبتدع
عالم ربانی امیر سید علی همدانی قدس سره در ذخیرة الملوک
فرموده که هر که تصدیق بدل واقرار بزبان وعمل بتن دارد ولی
عمل متابعت سنت نبوی نمیکند مبتدع است ومبتدعان
سکان اهل دوزخ خواهند بود چنانچه رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده اهل البدع کلاب اهل النار وفی شرح
المقاصد مبتدع کسی است که مخالفت کرده است در عقیدهٔ
باهل سنت وجماعت وفیه ایضا بدعت مذمومه آنست که
پیدا شود در دین بغیر آنکه در عهد صحابه وتابعین بوده ودلالت
نکند بر آن دلیل شرعی وبعضی از جاهلان هر امری که در زمان
صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نبود اگرچه فی حد ذات دلیلی
نباشد بدعت مذمومه میدانند تمسکا بقوله علیه الصلوة و السلام
ایاکم ومحدثات الامور ونمیدانند که مراد بدان آنست که
آنچه از دین نبوده باشد در دین پیدا شود وفی المصابیح قال
علیه الصلوة والسلام یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون
یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا اباؤکم فایاکم
وایاهم لا یضلونکم ولا یفتنونکم یعنی باشند در آخر زمان

جماعتی از مکاران وتلبیس کنندگان دروغ گویان که میگویند مردم
را که ما علما ومشایخیم ودعوت میکنیم شما را بسوی دین و
حال آنکه ایشان درین مقولات دروغ گوی باشند می آرند شما را
از احادیث کاذبه چیزی که از آن نشنیدید شما ونه پدران شما
وپیدا میکنند بآن احادیث احکام باطله وتعلیم کنند مردم را
اعتقادات فاسده پس دور دارید انفس خویش را از ایشان
وایشان را از انفس خویش تا ایشان گمراه نکنند ودر فتنه نیندازند
شما را کذا فی شرحه وعن عایشه رضی الله تعالی عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا ما
لیس منه فهو رد یعنی کسی که پیدا کند در دین اسلام رای که
از کتاب وسنت سندی نداشته باشد نه ظاهر ونه خفی ونه
ملفوظ ونه مستنبط پیدا کننده یا پیدا کرده شده مردود است
کذا فی شرحه وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة المتفق
اکثر استعمال اما بعد بعد از ذکر قصه یا حمد وصلوة می باشد
پس چنان مفهوم می شود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در اثنای خطبه یا وعظ فرموده باشد ومعنی
باقی حدیث چنانست که بدرستی که بهترین همه احادیث کلام

خداوندست جل ذکره وبهترین همه سیر حسنه وطرق مرضیه
طریقهٔ محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم وبدترین که بد
همه امور محدثاتست وهر بدعتی ضلالتست کذا فی شرحه وقال
علیه الصلوة والسلام مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللّٰهُ فِي امته قَبْلِي اِلَّا
كَانَ لَهُ مِنْ اُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَاَصْحَابٌ يَاْخُذُوْنَ بِسُنَّتِهِ وَ
يَقْتَدُوْنَ بِاَمْرِهِ ثُمَّ اِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوْفٌ يَقُوْلُوْنَ
مَا لَا يَفْعَلُوْنَ وَيَفْعَلُوْنَ مَا لَا يُؤْمَرُوْنَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ
فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَا
هَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ لَيْسَ وَرَاءَ ذٰلِكَ مِنَ الْاِيْمَانِ حَبَّةُ
خَرْدَلٍ یعنی نیست هیچ پیغامبری که فرستاده است اورا خدای
تعالی در امتش از پیش من مگر آنکه بوده است مر اورا از امت تو ابعی
که پیروی میکردند اورا چنانکه حق پیرویست ویاری میکردند
اورا ویارانی که عمل میکردند بسنت او واقتدا میکردند بامر
او وبعد از رفتن ان اصحاب بی امدند از پس ایشان قومی
از اهل شر وفساد که میگویند چیزی که نمیکنند ومیکنند چیزی
بان مامور نیستند پس کسی که محاربه کند ایشانرا بدست وزبان
یعنی ایذا رساند ایشانرا بدست وزبان وی مومن است وکسی
که محاربه کند ایشانرا بدل یعنی انکار کند ایشانرا بدل ومکروه
دارد افعال ایشانرا وی مومنست ونیست غیر از جهاد ایشان

پیش

بدل ایمان مقدار دانهٔ خردلی یعنی کسی که بعد از عجز از جهاد ایشان
بدست وزبان انکار ایشان بدل نکند در وی مقدار دانهٔ خردل
از ایمان نباشد وکذا فی شرحه وقال علیه الصلوة والسلام اِنَّهُ
سَيَخْرُجُ فِي اُمَّتِي قَوْمٌ تَجَارٰى بِهِمْ تِلْكَ الْاَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارٰى الْكَلَبُ
بِصَاحِبِهِ لَا يَبْقٰى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصِلٌ اِلَّا دَخَلَهُ یعنی بدرستی
که خواهد برامد از امت من قومی که در آید در ایشان وجاری
شود در دیهاء ایشان ان بدعتها چنانچه جاری شود کزند سگ
دیوانه بصاحب آن که باقی نماند از وی رگی وبندی مگر انکه در آید
انرا وفی شرح کتاب مذکور آورده که هر گاهی که کسی را سگ دیوانه
بگزد مستولی شود بر وی شبه مالیخولیا که آب را نتواند دید و چون
به بیند بترسد وبسا هنگام تشنه بمیرد وابی نی نوشد واین علتی
است که متفرق شود مادهٔ آن بسوی همه اعضا وتولد کند
ازان بیماریهای زشت ووجه شبه حال ایشان بحال صاحب
کلب استیلای اهواست بر ایشان چون استیلای آن علت بر
صاحبش وتولد مضرتهای ردیه ازان اهوا چون تولد امراض
ردیه ازان علت وتنفر ایشان از علم وامتناع ایشان از قبول آن
باوجود شدت احتیاج ایشان بعلم چنانکه بعلت جهل در بیابان
ضلالت وبدعت هلاک شوند چون تنفر صاحب کلب از اب وامتناع
او از آب خوردن که تشنه بمیرد وعن العرباض بن ساریة رضی الله عنه

قال وعظنا رسول الله وعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت
منها القلوب فقال قايل يا رسول الله كانها موعظة مودع فاوصنا
فقال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان كان عبدا
حبشيا فانه من يعش منكم بعد فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم
بسنتي وسنت خلفاى الراشدين المهديين من بعدي تمسكوا
بها وعضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل
محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة يعني وعظ كفت ما را رسول
خداى صلى الله عليه وسلم موعظه بليغه كه در ان مبالغه كرد
در انذار وتخويف تحذيرى كه روان شد از ان موعظه اشك
از چشمهاى حاضران از جهت غلبه كردن خشيت بر دلها
وتاثير رقت در انها وترسيدند از ان موعظه دلها پس قايلى
كفت اى رسول خداى كويا كه اين موعظه موعظهٔ مودع است
پس وصيت كن ما را پس فرمود وصيت ميكنم شما را بپرهيز از
عصيان ومخالفت فرمان حق وشنيدن كلام خليفه وفرمان
بردارى او اكرچه باشد كسى كه خليفه او را شما والى كردانيده باشد
بنده حبشى يا اكرچه باشد آن خليفه بنده حبشى واين بطريق
مبالغه است در باعث شدن بر فرمان بردارى حكام يا بطريق
ضرب مثل پس بدرستى كه روا است كه ضرب مثل بچيزى باشد
كه در وجود آمدن آن صحيح نباشد وبرين تقادير مناقض نمى

شود بدانچه ثابت

شود بدانچه ثابت شد از حضرت رسالت پناهى عليه الصلوة والسلام
كه او فرمود كه الايمة من قريش پس بدرستى كه كسى كه ميزيد از
شما بعد از من پس خواهد ديد اختلاف بسيارى ودرين اشا
رتست بظهور بدع واهوا پس لازم كيريد سنت مرا وسنت
خلفاى راشدين مهديين كه بعد من اند وچنك زنيد بان
سنت وبدندان كيريد ان سنت را يعني ملازمت شديده كنيد
بران ودور داريد خود را از محدثات امور ومحدثات امور را
از خويش پس بدرستى كه هر محدثى بدعتست وهر بدعتى ضلالست
كذا في شرحه وقال عليه الصلوة والسلام من تمسك بسنتي عند
فساد امتي فله اجر مائة شهيد يعني هر كه چنك زند بسنت من
نزد فساد امت من پس مر او راست اجر صد شهيد وفي تمهيد
ابي شكور السالمي رحمه الله تعالى روى عن ام المومنين عايشة
الصديقة بنت الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنهما وعن اسما
وتعس باغضوها وصلى الله عليه وسلم على بعلها عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال من وقر صاحب بدعة فكانما اعان على هدم
الاسلام ومن تبسم في وجه مبتدع فكانما اعان على هدم الاسلام
وقال النبي صلى الله عليه وسلم من احدث في الاسلام او آوى
محدثا فعليه لعنة الله تعالى والملائكة والناس اجمعين ولا يقبل الله
تعالى منه صرفا ولا عدلا وفي مدارك التنزيل قال سهل من صح ايمانه
نفل وفرض

ولخلص توحيده فانه لا يانس بمبتدع ولا يجالسه ويظهر له من نفسه
العداوة ومن داهن مبتدعا سلبه الله تعالى حلاوة الايمان
ومن اجاب مبتدعا لطلب عن الدنيا او عرضها اذله الله تعالى
بذلك العز وافقره بذلك الغنى ومن ضحك الى مبتدع نزع الله تعالى
نور الايمان من قلبه ومن لم يصدق فليجرب وفي شرح المقاصد
حكم مبتدع در دنيا بغض است وعداوت واعراض ازو واهانت
وطعن ولعن وكراهة صلوة خلف او وحكم وي در آخرت حكم
فاسق است زيراكه اخلال عقايد كم از اخلال اعمال نخواهد بود
وفي شرح العقايد سخني نيست در كراهية صلوة خلف مبتدع
وفاسق واين وقتي است كه فسق وبدعت مودي بكفر نبود
اما چون مودي بكفر باشد سخني نيست در عدم جواز صلوة
خلف ايشان وقال الامام الهمام حجة الاسلام قدس الله تعالى
سره في احياء العلوم مبتدعي كه دعوة ميكند ببدعت پس
اگر آن بدعت بحيثيتي باشد كه مبتدع در آن كافر گردد امر او
اشد است از ذمي زيراكه وي اقرار داده نميشود بجزيه ومسامحه
كرده نمي شود بعقد ذمه واگر آن بدعت بحيثيتي باشد كه مبتدع
در آن كافر نميشود امر او عند الله اخف است از امر كافر لا محالة
وليكن انكار كردن بر وي اشد است از انكار كردن بر كافر زيراكه شر
كافر متعدي نيست بجهت آنكه مسلمانان اعتقاد ميكنند كفر او را

پس التفات

پس التفات نميكنند بقول او زيراكه دعوي اسلام واعتقاد حق در
اسلام نميكند اما مبتدعي كه دعوت ميكند ببدعت وگمان مي برد
كه آنچه بآن دعوت ميكند حق است سبب گمراهي خلق است و
شر او متعدي است پس استحباب اظهار بغض وعداوت وانقطاع
وتحقير وتشنيع بسبب بدعت وتنفير خلق در حق او بيشتر است
از آنچه در حق ذمي است واگر در خلوت سلام كند باكي نيست برد
جواب او واگر دانسته شود كه اعراض ازو وسكوت از جواب سلام
او قبيح گرداند بدعت او را در نفس او ومؤثر باشد در زجر او
پس ترك جواب سلام اولي است زيراكه جواب سلام اگرچه واجب است
اما ساقط ميشود بادني غرضي تا آنكه ساقط ميشود ببودن مسلم
عليه در حمام يا در قضاي حاجت وغرض زجر اهم است ازين اغراض
واگر در ملا سلام كند ترك جواب اوليست بجهت تنفير مردم و
تقبيح بدعت در اعين ايشان وهمچنين اوليست ناكردن احسان
واعانت بر مبتدع خصوصا در آنكه بيشتر خلق ظاهرست قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من انتهر صاحب بدعة ملأ الله تعالى قلبه
امنا وايمانا ومن اهان صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر
ومن الان له واكرمه او لقيه ببشر فقد استخف بما انزل الله
على محمد صلى الله عليه وسلم يعني كسي كه كف احسان كند وبدرشتي
پيش آيد صاحب بدعت را حضرت حق جل وعلا پر كند دل او را

از امن و ايمان وكسي كه اهانت كند صاحب بدعتي را ايمن كرداند
خداوند تعالي او را در روز فزع اكبر وكسي كه بنرمي پيش آيد او را
وگرامي او را يا ملاقات كند او را ببشاشت وجه پس تحقيق استخفا ف
كرده باشد بدانچه فرستاده است حق سبحانه وتعالي بر محمد
مصطفي صلي الله عليه وسلم اما مبتدع عامي كه قادر نباشد
بر دعوت وخوف آن نبود كه كسي بوي اقتدا كند امر او را از
مبتدع داعي آسان ترست پس بهتر در حق او آنست كه ابتدا
كرده نشود وي را بتغليظ واهانت بلكه بتلطف وي را نصيحت
كرده شود زيرا كه قلوب عوام سريعة التقلب اند پس
اگر نصيحت نفع نكند وبسبب اعراض كردن از وي عبرت چشم
او قبيح شود متاكد باشد استحباب در اعراض كردن از وي پس
اگر دانسته شود كه اثر نميكند آن در وي بجهت جمود طبع
ورسوخ عقيده در دل او پس اعراض كردن از وي اولي است زيرا كه
هرگاه مبالغه كرده نميشود در تقبيح بدعت شايع شود ميان خلق
وفساد آن عام گردد قال الامام ابو القاسم الحكيم السمرقندي
رحمه الله تعالي في بعض تصانيفه علي المرء المسلم اذا راي رجلا
يتعاطي شيئا من الاهواء والبدع معتقدا او فهم من قراين
احواله اعتقاد البدعة ان يهجره ويتبرا عنه ويتركه حيا وميتا گرفته باشد
فلا يسلم اليه اذا لقيه ولا يجيبه اذا ابتدا بالسلام الي ان يترك بدعته

ويرجع الى الحق عن النبي الهجران فوق الثلث فيما يقع بين الرجلين
من التقصير في حقوق الصحبة دون ما كان من ذلك في حق الدين
فان هجر اهل الاهواء والبدعة دايمة الي ان يتوبوا در ترغيب
الصلوة مذكورست كه در صلوة مسعودي آورده كه هر كجا سنتي
با بدعت جمع آيد ترك آن سنت به از آوردن بدعت باشد وفي كنز
العباد لا يجيب الطعام الحرام والشبهة ولا يجيب ان كان الداعي
ظالما او مبتدعا وفي خزانة المفتين في باب المسايل المرتدين
والزنديق يقتل ولا تقبل توبته وفي الخلاصة في كتاب الديات
والاباحي يقتل ولا يقبل توبته كذا افتي الشيخ الامام الزاهد الاستاد
عز الدين الكندي بسمرقند والخاقان ابراهيم بن محمد قبل فتواه
وقتلهم وفي عمدة المفتين في مسايل الديات والجنايات ويقتل
الساحر والخناق وقاطع الطريق والزنديق الداعي اليه يعني الي مذهب
الالحاد وكذا يقتل الاباحي ولا يقبل توبته كذا افتي امام الكندي
وغيره من المشايخ بسمرقند رحمهم الله والخاقان ابراهيم بن محمد قتلهم
بفتواهم وفي تمهيد ابو شكور السالمي رحمه الله تعالي ثم القتال مع
اهل الهواء اذا ظهر بدعتهم بحيث يوجب الكفر فانه يباح قتلهم اذا لم
يرجعوا ولم يتوبوا واذا تابوا واسلموا فانه يقبل توبتهم جميعا وقال
بعضهم يقبل توبتهم جميعا الا الاباحية والغالية والشيعة من الروافض
وكذلك القرامطة والزنادقة ولا يقبل توبتهم بحال من الاحوال

ویقتل بعد التوبة کما هو قتل قبل التوبة لانهم لم یعتقدوا بالصانع
حتی یتوبوا او یرجعوا الیه وقال بعضهم ان تاب قبل الاخذ والاظهار
فانه یقبل توبته وان تاب بعد الاخذ والاظهار فانه لا یقبل توبته
ویقتل وهو قیاس قول ابی حنیفة رضی الله عنه در تاتارخانی
مذکورست که عبد الرحمن بن مالک بن مسعود از پدر خود نقل
کرد که وی گفت که علم شعبی فرمود که میترسانم شما را از هوای
مضله و بدترین ایشان روافض اند پس بدرستی که بعضی از
ایشان یهودند که در آمدند در اسلام نه بجهت رغبت
ونه بجهت ترس ولیکن بعضی از ایشان در آمده اند در دین
اسلام بجهت متابعت اهل اسلام تحقیقست که کشته است
ایشانرا امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه و ایشانرا باتش سوخته
است و از بلدان ایشانرا اخراج کرده است و نشانه این آنست که
محبت روافض همچو محبت یهودست یعنی چنانچه یهود در محبت
افراط میکنند همچنان روافض هم میکنند زیرا که یهودان میگویند
که درست نیست خلافت مگر آل داود را و روافض میگویند که
جهادی نیست در سبیل الله تا ظهور مهدی و یهودان میگویند
که فرضست بر ما پنجاه نماز و روافض هم اینچنین میگویند و یهودان
نماز شام نمیگزارند تا آنکه ستارها روشن شوند و روافض هم
این چنین میکنند و یهودان نمیخورند جریب و مار ماهی را و همچنین

روافض هم

روافض هم نمیخورند و یهودان دشمن میدارند جبرئیل را علیه السلام
و میگویند که وی دشمن ماست از ملایکه و همچنین روافض میگویند
که خطا کرده است جبرئیل علیه السلام در وحی که بمحمد علیه الصلوة
والسلام آمده است و یهودان اعتقاد نمیکنند طلاق ثلثه را و همچنین
روافض هم اعتقادات ندارند و موافق اند روافض مر نصاری را در
نکاح زیرا که مر زنان نصاری را مهری نمی باشد و تمتع نمیگیرند مگر بملک
یمین و همچنین روافض بغیر مهر و متعه زنانرا حلال اعتقاد می
کنند و اگرچه مختلف اند یهود و نصاری و روافض بیک خصلت
و این است که اگر پرسند یهودانرا که بهترین ملت شما کیست
میگویند اصحاب موسی علیه الصلوة والسلام و اگر پرسند نصاری
را که بهترین ملت شما کیست میگویند که حواری عیسی علیه السلام
و اگر پرسند روافض را که بدترین این امت کیست گویند که اصحاب یاران
محمد علیه الصلوة والسلام پس شمشیر مسلولست بر ایشان تا
تا روز قیامت حاصل نمیشود مر ایشانرا قولی و قوی بنا شده مر ایشانرا کشیده شده
حجتی همه ایشان برافروختند آتشی از برای حرب که نمی نشاند آنرا
خدای جل وعلا مگر بریختن خونهای ایشان و تفرق جماعت ایشان
و ابطال حجت ایشان فاعاذنا الله سبحانه و ایاکم من الاهواء المضلة
وفی جامع ابن الجوزی البدعة احب الی ابلیس من المعصیة و الکفر
لانه یتاب منها والبدعة لا یتاب منها وفی الجامع الربوسی ان

ابلیس قال لجنوده کیف تاتون بنی ادم قالوا ناتیهم من کل وجه من
الذنوب الا انهم یستغفرون الله فیغفر لهم بحرمة التوحید و
والسنة فقال ابلیس انا اوقعهم فی ذنب لا یرون فیه التوبة فیبث
فیهم الاهواء اکثر مما یحتاط من الفسق لان الفاسق للشفاعة
لقوله علیه الصلوة والسلام شفاعتی لاهل الکبایر من امتی وقال
علیه الصلوة والسلام اهل البدعة کلهم فی النار وعن فضیل
بن عیاض رحمه الله تعالی یقول من احب صاحب بدعة احبط
الله تعالی عمله واخرج نور الاسلام من قلبه وعنه ایضا یقول
اذا رایت مبتدعا فی طریق فخذ طریقا اخر در کیمیای سعادت
مذکورست که حضرت نبی علیه الصلوة والسلام کفت یا عایشه
إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ اهل بدعت اند
وهر که کناه دارد ویرا توبه ایست مکر مبتدع که او را توبه نیست
ومن ازایشان بیزارم وایشان ازمن وفی التمهید فی بیان تکفیر
اهل الهواء للسلطان قتل المبتدع سیاسة وان لم تحکم بکفره اذا
کان منه دعوة ودلالة للناس الی البدعة ویتوهم ان ینتشر منه
البدعة لان فساده اعلی واعم حیث یوثر فی الدین ودر کیمیای
سعادت مذکورست که کروهی دیکر ازین قوم باشند که طاقت
کزاردن فرایض وترک معصیت ندارند وترک ان ندارند که بعجز
خویش اقرار دهند که اندر دست شیطان وشهوت اسیرند

کویند کاردل دارد وبصورت نظر نیست ودل ما همیشه اندر نمازست
با حق تعالی وما را بدین عبادت واعمال حاجت نیست که مجاهده کسانی
را فرموده اند که ایشان اسیر نفس اند وما را نفس مرده است ودین ما
دو قله شده است که بچنین چیزها الوده نشود ومتغیر نشود وچون
بعابدان نکرند کویند این مزدوران بی مزدند وچون بعلما نکرند کویند
که این قوم اندر بند حدیث افتاده اند وراه طریقت ندانند این قوم
کشتنی اند وخون ایشان باجماع امت مباحست وفی حاشیة شرح
العقاید للبهرابادی رحمه الله تعالی قال الامام حجة الاسلام الغزالی
رحمه الله تعالی قد یدعی بعض من یدعی التصوف انه قد بلغ حالة
بینه وبین الله تعالی حیث یسقط عنه الصلوة وحل له شرب الخمر و
جمیع المعاصی فهذا ممن لا شک فی وجوب قتله بل قتل هذا اولی
من قتل مایة کافر اذ لا ضرر منهم فی الدین وبه ینفتح باب من الاباحة
ولا ینسد ضرر هذا فوق ضرر من یقول بالکفر فانه یمنع عن الا
الاصغاء الظهور کفره اما هذه فیهدم الشرع بلسانه ویزعم
انه یلبس الدین ویقارن المعاصی بظاهره وهو بباطنه بری منها
ویتداعی هذا الی ان یدعی کل فاسق مثل حاله وینحل به عصام الشرع
وقد صرح المحققون من ارباب الطریقت وایمه الحقیقه کالامام
الغزالی رحمه الله تعالی وغیره من ان یکون فیه شیء من البدعة
لم یفتح علیه باب من المکاشفة شیخ نجم الدین رازی که مشهورست

لشیخ نجم الدین دایه قدس سره در کتاب مرصاد العباد که شرایط
شیخی را می شمارد میفرماید که شرط دوم اعتقادست باید که اعتقاد
اهل سنت و جماعت دارد و بیدعتی آلوده نباشد تا مرید را بدعتی
نه اندازد که معامله اهل بدعت منتج و منیجی نباشد و هم در کتاب
مذکور که شرایط مرید برامی شمارد میفرماید که شرط چهارم عقیده
پاکست باید که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت باشد و از بد عقیده دور
بود و بر مذهب ائمه سلف رحمهم الله رود و از تشبیه و تعطیل
و رفض و اعتزال و غیره من المذاهب المختلفه مبرا بود و در کشف
المحجوب مذکورست که هوا را هرگز با راستی موافقت نباشد پیوسته
چیزی میجوید از طریق اعوجاج تا اندر آن آویزد و در کیمیای سعادت
مذکورست که از مبتدع دور باید بود که بدعت وی بتو سرایت
کند و شومی وی بتو رسد و هیچ بدعت عظیم تر از آن نیست
که اکنون پدید آمده است که گروهی اند که میگویند که با خلق خدای
داوری نباید کرد و هیچکس را از فسق و معصیت باز نباید داشت
که ما را با خلق خدای خصومت نیست و با ایشان تصرف نیست و این
سخن تخم اباحت و سر زندقه است و از بدعت عظیم ترست
البته با این قوم هیچ مخالطت نباید کردن که سخنی است که موافق
طبع است و شیطان بمعاونت این برخیزد و این را در دل بیاراید
و بزودی با ملحت صریح کنند و در احیاء علوم مذکورست که یکی

از اغراض صحیح

از اغراض صحیح شرعی که ذکر بدیهای دیگری بان مرخص است مسلمانان
از بدی ترسانیدنست پس چون کسی را می بینی که بسوی مبتدعی
یا فاسقی میرود و میترسی که بدعت یا فسق بوی متعدی شود پس
میرسد ترا که بدعت و فسق وی را کشف کنی هرگاه که ترا باعث آن
خوف سرایت بدعت و فسق باشد نه چیز دیگر که این محل غرورست
زیرا که می تواند بود که حسد باعث آن بود و شیطان آنرا تلبیس کند
باظهار شفقت بر خلق و عالم ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی قدس
سره در رساله مالابدیه میفرماید که مبتدع که در صورت صلاح خود را
بخلق می نماید و در معنی ببدعت شان دعوت میکند فرض و واجب
باشد غیبت او کردن و سیرت ناپاک او را بر خلق ظاهر کردانیدن
و هر که تقصیر کند مجرم باشد و در کیمیای سعادت مذکورست
که مبتدعی که وی خدای تعالی را جسم گوید و قرآن را مخلوق گوید
و گوید که خدای تعالی را نتوان دید و امثال این بر وی حسبت
باید کرد اگرچه شافعی مذهب مثلا بر حنفی و مالکی حسبت نکند که
خطای این قوم قطعیست و دیگران را خطا بقطع معلوم نشود
و لیکن در مبتدع حسبت در شهری باید کرد که مبتدع غریب و نا
در بود و بیشتر مذهب سنت و جماعت دارند اما چون دو گروه
گروهی باشند که اگر تو بر مبتدع حسبت کنی وی نیز بر تو حسبت
کند بفتنه ادا کند و اینچنین نشاید الا بدستوری و قوت سلطان

وقت **باب هشتم دربیان** معرفت وجود وذکر صفات
سلبیهٔ حق جل وعلا ومدار آن بر ده اصل است **اصل اول** دربیان
معرفت وجود باری تعالی **فی شرح العقاید** والمحدث للعالم
هو الله تعالی یعنی ذات واجب الوجودی که وجود او از ذات
او است ومحتاج نیست بچیزی اصلا **وفی سلسلة الذهب** هرکرا
عقل خورده بین باشد ۞ پیش وی این سخن یقین باشد
کاسمان وزمین هرچه درو ۞ باشد از جسم وجان جز و چه کهنه
نیست اثر از صانعی جاره ۞ که بود فیض بخش هواره ۞ خانه
بی صنیع خانه ساز که دید ۞ نقش بی دست خامه زن که شنید
هرچه آورده سوی هستی پی ۞ یافته هستی وبقا از وی ۞
همه محتاج او نشیب وفراز ۞ او مبرا از احتیاج ونیاز ۞
اصل دوم دربیان وحدانیت او سبحانه وتعالی **فی احیاء العلوم**
حق سبحانه وتعالی واحدیست که ویرا شریکی نیست فردیست
که ویرا ندی نیست منفردیست بخلق وابداع ومستقل
است بایجاد واختراع ویرا مثلی نیست که مساهم ومساوی
او بود وضدی نیست ویرا که منازع ومعادی او باشد **وفی**
سلسلة الذهب واحدیست او بذات خویش واحد ۞ وحدتی
برتر از شمار وعدد ۞ هرکرا وحدتش شود مشهود ۞ از عدد
فارغست واز معدود ۞ ساحت عزتش بود زان پاک ۞ که کند

کس توهم

کس توهم اشراک ۞ ره بامکان نیافت همتایش ۞ شکنائی محال شد
جایش ۞ کر خدا بودی از یکی افزون ۞ کی بماندی جهان برین
قانون ۞ در فیض وجود بسته شدی ۞ تار وپود بقا کسسته شدی
همه عالم عدم شدی باهم ۞ بلکه بیرون نیامدی ز عدم ۞ داند
آن کس ز عقل باشد بهر ۞ که دو شه را چو جا شود یکشهر
سلک جمعیت از نظام افتد ۞ رخنه در کار خاص وعام افتد ۞
اصل سیوم دربیان قدم او سبحانه وتعالی **فی احیاء العلوم** باری
تعالی قدیم است که دایم بود ازلی است که وجود او را اول نیست
بل هو اول کل شیء وقبل کل حی ومیت **اصل چهارم** دربیان
بقای او سبحانه وتعالی **فی احیاء العلوم** با وجود آنکه حق جل وعلا
ازلی است وابدیست که وجود او را آخر نیست فَهُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ
وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ **اصل پنجم** دربیان آنکه حق سبحانه وتعالی منزه است
از جسم والخیر مخصوص است بدان **فی شرح العقاید** حق سبحانه
وتعالی جسم نیست زیرا که آن مرکب ومتحیز است که از امارات حدوث
وامکانست **وفی شرح المقاصد** چون ثابت شد که واجب تعالی
جسم نیست ظاهر شد که متصف نیست بکیفیتی از کیفیات محسوسه آنکه
بحواس ظاهره یا باطنه مثل ضوء ولون وطعم ورایحه ولذت والم وفرح
وغم وغضب ونحو ذلک **وده تفسیر انوار** تنزیل واسرار تاویل
معنی الرحمن الرحیم راچنین فرمود که الرحمة رقة القلب وانعطافه

يقتضي التفضل والاحسان وجون جناب قدس حق جل وعلا
از رقة قلب وامثال ان منزه ومبراست براي دفع اين اشكال
كفته كه اسماي حق سبحانه وتعالي ماخوذ نيستند مكر باعتبار
غاياتي كه افعال اند يعني تفضل واحسان وامثال ان نه باعتبار
مبادي كه ان انفعالات اند يعني رقة قلب ومانندان **اصل**
ششم دربيان انكه وي سبحانه وتعالي جوهر وعرض نيست حق
سبحانه وتعالي جوهر نيست قالت النصاري لعنهم الله انه جوهر
وازين باطلست زيرانكه ان اسم جزيست كه لا يتجزي وجوهر
متحيز وجزء از جسم است وخداي تعالي منزه است ازان حواشي
في شرح العقايد حق تعالي جوهر نيست وبرهان اين در كتاب
مذكور مسطورست من اراد تحقيقه فليطالع وهم در كتاب
مذكور آورده ست كه حق سبحانه وتعالي عرض نيست زيراكه
عرض قايم نيست بذات خود بلكه محتاجست بمحلي كه مقوم
او بود پس ممكن باشد **اصل هفتم** دربيان انكه وي سبحانه وتعالي
در جهت ومكان نيست **في شرح المواقف** حق جل وعلا نه در
جهتي از جهاتست ونه در مكاني از امكنه زيراكه اگر در مكاني
يا جهتي باشد لازم ايد قدم مكان يا جهت وبغير حق عز وجل
قديمي نيست وبرين است اتفاق مخاصمين درين باب
اصل هشتم دربيان انكه وي حق سبحانه وتعالي زماني نيست

قلا جوهر اما عندنا فلان اسم للجزء
الذي لا يتجزي وهو متحيز
وجزء من الجسم والله تعالي متعال
عن ذلك واما عند الفلاسفة
فلانهم فان جعلوه اسما للموجود
لا في موضوع مجردا كان او متحيزا
ولكنهم جعلوه من اقسام الممكن و
ارادوا به الماهية الممكنة زماني
نيست الخ انا وجدت كانت
لا في موضوع ۵ شرح عقايد

في شرح المواقف حق سبحانه وتعالي در زمان نيست يعني وجود
او سبحانه وتعالي وجود زماني نيست ومعني بودن او وجود
زماني انست كه ممكن نباشد حصول او مكر در زمان جنانكه
معني بودن او وجود مكاني آنست كه ممكن نباشد حصول او مكر
در مكان واين ازانهاست كه متفق اند بران ارباب ملل ومعروف
نيست خلاف عقلا دران **اصل نهم** دربيان امتناع اتحاد و
حلول او سبحانه وتعالي **في شرح المقاصد** واجب تعالي متحد
نمي شود بغير وحلول نميكند در غير اما اتحاد بدانجهت كه لازم
آيد ازان بودن واجب ممكن وبودن ممكن واجب واين
بضرورت محالست اما حلول ازانجهت كه حال در شي محتاج
بان شي في الجمله برابرست كه باشد حلول جسم در مكان يا حلول
عرض در جوهر يا حلول صورت در ماده جنانچه راي حكمات
يا حلول صفت در موصوف جنانچه صفات مجردات واحتياج
بغير منافي وجوبست پس اگر كسي كويد كاه حلول امتزاجي مي
باشد جنانكه حلول آب در كل كوييم كه اين از خواص اجسامست
ومفضي بانقسام وعايد بحلول جسم در مكان **وايضا في** جنانچه
ممتنع است حلول واتحاد بر ذات او سبحانه وتعالي همچنين ممتنع
است بر صفات او بل هو اولي بجهت استحاله انتقال صفت از
ذات انتهي كلامه اما آنچه در كتب كلاميه مذكورست كه بعضي

از متصوفه قایلند بحلول واتحاد بنابر انست که ایشان دوازده
کروه شده اند ده ازان مقبول اند و دو مردود چنانکه بیان
ان خواهد آمد انشاء الله العزیز واین قول کروهی است
که مردودست نه قول همه چنانکه لفظ بعض اشارت بدینست
واکر از ظاهر کلام محققین متصوفه چیزی مفهوم شود
که مشعر بحلول واتحاد باشد شک نیست که ان بنابر قصور فهم
وادراک ماست چنانکه در کشف المحجوب مذکورست که چون
که چون بنده را از حق سبحانه وتعالی کشفی ونمایشی پدید آید
وحال او قوی کردد وعبارت دست دهد وفضل وهنر یاری
کند سخن او مغلق شود تا همان معبر در عبارت خود متحجب شود
وعقول از ادراک ان باز ماند واکر جمعی از معترضان اعتراض
ارند بر کلمات وی بنابر فهم معنی امتزاج وحلول واتحاد اعتراض
آن معترضان بوهم وفهم ایشان باز کردد نه بدان معنی حقیقت
مقصود اهل بصیرت در ظاهر عبادت نیاویزد که ارباب احوال را
امکان عبارت مطابقه مقصود من غیر تشابه نباشد واقتدا
بانچه از ظاهر عبارت ایشان مفهوم شود نشاید همچنانکه عمل
بظاهر یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ مثلا نمی شاید اصل دهم در بیان
امتناع اتصاف واجب تعالی بحوادث بدانکه جمهور عقلا از ارباب
ملل وغیرهم سوای کرامیه متفق اند برانکه اتصاف واجب تعالی

بحوادث یعنی بامور موجود مسبوقه بعدم ممتنع است اما جواز اتصاف
او باضافات حاصل بعد ما لم تکن چون معیة باری تعالی بعالم
هیچ خلافی نیست دران وازصفات سلبیه او سبحانه آنچه منسوبست
بچیزی که محالست اتصاف باری تعالی بدان چون بودن وی
سبحانه لیس بجسم ولیس بجوهر از انجاست وروانیست تجدد ان
ولیکن ما وراء اینست چون زوال معیت او بعالم نزد انعدام عالم
جایزست تجدد آن بلا خلاف هذا ملخص عبارة شرح المواقف
وفی التاتارخانیه ناقلا من فتاوی ابی فضل الکرمانی رحمه الله
تعالی سئل عن قوم ذات باری تعالی را محل حوادث میکویند
ما حکمهم قال کافر باشند بی شک باب نهم در بیان صفات
ثبوتیه حق سبحانه وتعالی واین باب مشتمل بر هشت اصلست
اصل اول در بیان اثبات صفات او سبحانه وتعالی فی احیاء العلوم
بدرستی که حق سبحانه وتعالی عالمست بعلم حیست بحیات قا
قادرست بقدرة مریدست بارادت متکلم است بکلام سمیعست
بسمع وایضا فیه سخن کسی که کفته است که عالمست بی علم بمنزله کفتن
غنی بی مال وعلم بی عالم وعالم بی معلوم باشد وفی اصول الصفار
سئل رضی الله عنه عمن قال بان الله تعالی عالم بذاته ولا یقول له العلم
ای ابو حنیفة رضی الله عنه
قادر بذاته ولا یقول له القدرة وهم المعتزلة والجهمیة هل یحکم بکفرهم ام
لا قال نعم لانهم ینفون الصفات ومن نفی الصفات فهو کافر انتهی

کلامه واین صفات صفات وجودیه قدیمهٔ زاید بر ذات اند وقایم
بذات ونه عین ذات اند ونه غیر ذات ودر تحقق این علما را
سخن بسیارست ودر شرح مقاصد آورده که سخن امام الحرمین
است که ایضاح معنی غیریت از انهاست که دلالت نکرده است بران
دلیل قطعی وضعی یا عقلی یا سمعی پس قطع نکنیم ببطلان سخن
کسی که گفته است که کل شیئین غیران یعنی هر دو چیز غیر اند اری
قطع کنیم بعدم جواز اطلاق غیریت در صفات باری
تعالی وذات او بجهت اتفاق ایمهٔ دین بران اصل دوم در بیان
حیات فی شرح المواقف حق سبحانه وتعالی حی است واین از انهاست
که همه اهل ملل وغیر ایشان بران متفق اند فی سلسلة الذهب
از صفاتش یکی حیات آمد ٭ که امام همه صفات آمد
نه حیاتش بروح ونفس وتن است ٭ بلکه او زنده هم بخویشتن است
او بخود زنده ایست پاینده ٭ زندگان دگر باو زنده
اصل سیوم در بیان علم فی شرح المقاصد علم حق سبحانه
وتعالی بغیر متناهی است چون اعداد واشکال ونعیم جنان و
شامل است بجمیع موجودات ومعدومات ممکنه وممتنعه وجمیع
کلیات وجزویات وفی سلسلة الذهب هست بعد از حیات
علم شعودش ٭ علمی از سبق جهل وفکرت دور ٭ متعلق بجمله کلیات
متجاوز ازان بجزویات ٭ ذره‌ای نیست در مکین ومکان ٭ که نه علمش

بود محیط بدان ٭ عدد هر یک در بیابانها ٭ عدد برگها بستانها ٭ همه
نزدیک او بود ظاهر ٭ همه در علم او بود حاضر اصل چهارم در بیان
ارادت ومشیت فی شرح العقاید ارادت ومشیت عبارتست از
صفتی که قایم بود بحی وموجود باشد تخصیص احد مقدورین را
در احد اوقات بوقوع فی سلسلة الذهب وز بیان بود ارادت و
خواست ٭ خواستی لایزال بی کم وکاست ٭ فعلهایی که از همه اشیا
نو بنو در جهان شود پیدا ٭ گر ارادی بود چو فعل بشر ٭ ور طبیعی
بود چو میل حجر ٭ منبعث جمله از مشیت اوست ٭ مبتنی بر کمال
قدرت اوست ٭ نخلد نی ارادتش خاری ٭ نکسلد نی مشیتش تاری
فی المثل گر جهانیان خواهند ٭ که سر موئی از جهان کاهند ٭ گر نباشد
چنان ارادت او ٭ نتوان کاستن سر یک مو ٭ ور همه در مقام آن
آیند ٭ که بران ذره بیفزایند ٭ ندهد نی ارادت او سود ٭ نتوانند
ذرهٔ افزود اصل پنجم در بیان قدرت فی شرح المواقف حق سبحانه وتعالی
قادرست یعنی ایجاد عالم وترک آن ازو صحیح بود وچیزی از انها
ذات مقدس او را لازم نباشد بحیثیتی که محال بود انفکاک آن ازو
سبحانه فی سلسلة الذهب بعد از آن قدرتی بود کامل ٭ مر مرادات را
همه شامل ٭ در همه کار در همه حالت ٭ کار کرنی توسط آلت
اثر آن بهر عدم کار رسید ٭ رخت با خطهٔ وجود کشید اصل ششم
در بیان سمع وبصر فی شرح المقاصد معلومست از دین اسلام بهم

بضرورت وثابتست بکتاب وسنت بحیثیتی که ممکن نیست انکار
وتاویل که باری تعالی سمیع وبصیرست وبرین منعقدست
اجمال جمیع اهل ادیان بلکه اجماع جمیع عقلا وفی سلسلة الذهب
هریک از وصف سمع ووصف بصر ** هست جز علم معنی دیگر
نیست او کوش سر شنیدن او ** نیست موقوف دیده دیدن او
بشنود خواه دور یا نزدیک ** بیند از روشن است ویا تاریک

اصل هفتم دربیان تکوین فی شرح العقاید تکوین که معبر میشود
بفعل وخلق وتخلیق وایجاد واحداث واختراع ونحو ذلک ومفسر
میگردد باخراج معدوم از عدم بسوی وجود صفت حق سبحانه
وتعالی است بجهت اتفاق عقل ونقل بر آنکه وی سبحانه وتعالی
خالق عالم وتکوین پیدا کردن حق سبحانه وتعالی است مر عالم را
وهر جزوی از اجزای عالم را نه در ازل بلکه بوقت وجودان بحسب
قدرت وارادت او پس تکوین باقیست ازلا وابدا ومکون وتکوین
حادث است بحدوث تعلق آن چنانکه در علم وقدرت وغیر
انها از صفات قدیمه که لازم نمی آید از قدم انها قدم متعلقات
ایشان بجهت حادث بودن تعلقات ایشان وتکوین صفت
حقیقت حق جل وعلاست غیر مکون نزد ما بجهت تغایر
فعل ومفعول اصل هشتم دربیان کلام ذکر فی العقاید حق سبحانه
وتعالی متکلم ست بکلامی که صفت ازلیه اوست سبحانه واز جنس

حروف و

حروف واصوات نیست وآن منافی سکوت وآفت است فحق جل وعلا
متکلم است بان امر کننده ونهی کننده ومخبرست وقران کلام حق سبحانه
وتعالی است غیر مخلوقست ومکتوبست در مصحفهای ما محفوظ
است در دلهای ما خوانده شده است بزبانهای ما مسموعست
بکوشهای ما وحلول کننده نیست در آنها وفی شرحه کلام الله اسمی است
مشترک میان کلام نفسی قدیم ومعنی اضافه آنست که صفت حق سبحانه
وتعالی است ومیان کلام لفظی حادث مؤلف از سور وآیات ومعنی
اضافت آنست که مخلوق ویست سبحانه وتعالی واز تالیفات
مخلوقین نیست وفی سلسلة الذهب هست حق را کتابهای عظام
کشته نازل بانبیاء کرام ** صد وچارست هر خبر مشهور ** لیک از آن
در آن مدان محصور ** هر کتابی که کرد حق انزال ** باش مؤمن بآن
علی الاجمال ** همچو توریت آن کتاب کریم ** بر کلیم وصحیف بر ابراهیم
دیگر انجیل کامدست فرود ** بر مسیح وزبور بر داود ** جامع این جمله
قرآنست ** که محمد مبلغ آنست ** معنی ولفظ آن بود معجز ** ناید
از خلق مثل آن هرگز ** فصحای عرب اگر بتمام ** سحر ورزند در ادای
کلام ** عاجز آیند وقاصر ومضطر ** یکسر از مثل سورۀ اقصر **

باب دهم در بیان آنکه سبحانه وتعالی مرئیست در آخرت فی احیاء
العلوم باوجود آنکه حق سبحانه وتعالی منزه است از صورت واقدار
ومقدس است از جهات واقطار مرئیست در آخرت باعین وابصا

لقوله تعالی وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و مرئی نمیگردد در
در دنیا تصدیقا لقوله سبحانه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ولقوله سبحانه فی
خطاب موسی علیه الصلوة والسلام لَنْ تَرَانِي وفی شرح المواقف
اجماع اصحاب ما برآنست که رویة حق سبحانه وتعالی در دنیا و آخرت
عقلا جایزست واختلاف کرده اند در جواز آن در دنیا از روی
سمع بعضی اثبات کرده اند و بعضی نفی کرده اند وفی فصل الخطاب
رسول صلی الله علیه وسلم از شب معراج خبر داد بروایتی گفت
حق سبحانه وتعالی را بدیدم و بروایتی فرمود حق سبحانه وتعالی
را دیدم آنچه گفت گفت ندیدم عبارت از چشم سر کرد و آنچه گفت
دیدم بیان از چشم سر کرد سخن باهرکس باندازه روزگار وی گفت
چون سر دید اگر واسطه چشم نباشد جه زیان در مجموعه خانی
مذکورست که دیدن خدای تعالی در خواب نزدیک بعضی علما روا
نیست و نزدیک بعضی رواست و فتوی برین قولست باب یازدهم
در بیان اسمای او سبحانه وتعالی فی شرح الصحایف اجماع اهل سنت
برآنست که اسماء الله ماخوذ اند از توقیف شرعی با کتاب یا سنت
متواتره یا مشهوره یا اجماع امت زیرا که حق سبحانه وتعالی موصوف است
باسمائی که آنچه بمعنی آنهاست بآن موصوف نمیشود زیرا که وی
سبحانه وتعالی را گفته میشود جواد و عالم و رحیم و گفته نمیشود سخی
و فاضل و شفیق گاه موصوف باشد با فعالی که موصوف نمیشود

بانچه مشتق باشد از آن کقوله تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا و
موصوف نمیگردد باسم ساقی وفی شرح المواقف لیس الکلام فی اسمائه
الاعلام الموضوعة فی اللغات انما النزاع فی الاسماء الماخوذة من
الصفات والافعال باب دوازدهم در بیان افعال حق سبحانه وتعالی
ومرادات بر ده اصل است اصل اول در بیان آنکه افعال عباد مخلوق
حق سبحانه وتعالی است فی احیاء العلوم هر حادثی که در عالمست
فعل وخلق واختراع حق سبحانه وتعالی است لا خالق سواه ولا محدث
الا ایاه آفرید خلق وصنعت ایشانرا و موجود کرد ایشان قدرت و حرکت
ایشانرا پس جمیع افعال عباد مخلوق او و متعلق بقدرت اوست
تصدیقا له فی قوله وَهُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وفی قوله تعالی وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
وَمَا تَعْمَلُونَ اصل دوم در بیان آنکه افعال عباد مکتسب ایشانست
فی احیاء العلوم انفراد حق سبحانه وتعالی باختراع حرکات عبادی
بیرون نمی آرد آن حرکات را از آنکه آنها مقدور عباد بر سبیل اکتساب
باشند بلکه حق جل وعلا آفرید قدرة و مقدور را و پدید کرد اختیار
و مختار را اما قدرت وصف عبد است و خلق رب جل ذکره و کسب
عبد نیست اما حرکت خلق ربست جل ذکره و وصف عبد و کسب
اوست مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در رساله که از برای تحقیق
مذهب صوفی و متکلم و حکیم تصنیف کرده فرموده که مراد بکسب بنده
مر فعل را مقارنت فعلست مر قدرت و ارادت او را بغیر آنکه در وجود

فعل از وی تاثیری ومدخلی بوده باشد سوای آنکه بنده محل فعل است
وفي شرح العقايد ومر عباد را افعال اختياريه است که اگر آن افعال
طاعت باشد مثاب باشند واگر معصیت بود معاقب شوند نه
چنانچه گمان برده‌اند جبریه که اصلا بنده را فعلی نیست وحرکات
او بمنزله حرکات جمادات است که وی را بر آن نه قدرت است ونه قصد
ونه اختیار واین باطل است زیرا که بضرورت فرق میکنیم میان
حرکت بطش وحرکت ارتعاش ودانیم که اول باختیار اوست
نه ثانی وهم از آنجهت که اگر عبد را اصلا فعلی نباشد هر آینه صحیح
نباشد تکلیف او وهم درست نبود ترتب استحقاق ثواب و
عقاب بر افعال او وراست نباید اسناد افعالی که مقتضی سابقه
قصد واختیار است بسوی عبد علی سبیل الحقيقة مثل
صلی وصام وکتب بخلاف مثل طال الغلام واسود لونه والنصوص
القطعية تنفي ذلك كقوله تعالى جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی
جزا داده شوند جزا دادنی بسبب آنچه میکرده‌اند وقوله
فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ یعنی هر که خواهد ایمان
آرد وهر که خواهد کافر شود وفي المثنوي المولوي قدس
الله تعالی سره افاده: جمله عالم مقر در اختیار: امر ونهی این
بیار وآن میار: جبری گوید که امر ونهی راست: اختیاری نیست
این جمله خطاست: در خرد جبر از قدر رسواتر است: زانکه جبری

حس خود را منکر است: اختیاری هست ما را بی گمان: حس را منکر
نتانی شد عیان: سنگ را هرگز نگوید کس بیا: از کلوخی کس کجا
جوید وفا: هیچ دانی هیچ عاقل این کند: تا کلوخ وسنگ خشم و
کین کند: خالقی گو اختر وگردون کند: امر ونهی جاهلانه چون
کند اصل سیوم در بیان آنکه جمیع افعال عباد بارادت ومشیت
وقضای حق سبحانه وتعالی است في احياء العلوم فعل عبد
اگرچه کسب بنده است بیرون نیست این از آنکه مراد حق سبحانه وتعالی
باشد فلا يجري في الملك والملكوت طرفة عين ولا فلتة خاطر
ولا لمحة ناظر الا بقضاء الله تعالى وقدرته وارادته ومشيته
پس از وست سبحانه خیر وشر ونفع وضرر واسلام وکفر وعرفان
ونکر وفوز وخسر وغوایت ورشد وطاعت وعصیان و
شرک وایمان رد کننده نیست مر قضای او را وباز دارنده نیست
مر حکم او را يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ
وَهُمْ يُسْأَلُونَ وفي سلسلة الذهب حادثات جهان چه شر وچه خیر
همه تقدیر او بود لا غیر: فعل ما خواه زشت وخواه نکو:
یک بیک هست آفریده او: نیک وبد گرچه مقتضای قضاست
این خلاف رضا وآن برضاست وفي شرح العقايد گفته نمی‌شود که
اگر کفر بقضای حق جل وعلا باشد هر آینه واجب بود رضا بآن
بجهت آنکه رضا بقضا واجبست وحالانکه وجوب رضا بکفر با

بالطلست بجهت آنکه رضا بکفر کفرست زیراکه بدرستی که ما میکوییم
کفر مقضی است نه قضا و رضا واجب نیست مکر بقضا نه مقضی
وایضا فیه اکر کویند که جون همه جیز باراده و مشیت اوست
سبحانه کافر در کفر و فاسق در فسق مجبور بود پس صحیح نباشد
تکلیف ایشان بایمان وطاعت کوییم که حق سبحانه وتعالی از کافر
و فاسق کفر و فسق را باختیار ایشان خواست جنانچه وی سبحانه
وتعالی میدانست کفر و فسق را از ایشان باختیار ایشان پس
لازم نمی آید تکلیف محال اصل چهارم در بیان استطاعت
ذکر فی العقاید استطاعت با فعل بود واین حقیقت قدرت است
که فعل بسبب آنست وایضا واقع می شود این اسم بر سلامت
اسباب و آلات وجوارح وصحت تکلیف معتمد باین استطاعت است
اصل پنجم در بیان آنکه مر حق سبحانه وتعالی راست ایلام خلق
بغیر از جرم سابق و ثواب لاحق فی احیاء العلوم مر حق تعالی
سبحانه وتعالی راست ایلام خلق و تعذیب ایشان بغیر از جرم
سابق و ثواب لاحق خلافا للمعتزلة زیراکه وی سبحانه تصرف
نمیکند مکر در ملک خود و متصور نمی شود که تصرف در ملک
خود معدود از ظلم باشد وحال آنکه ظلم عبارتست از تصرف در
ملک غیر واین بر حق سبحانه وتعالی محالست زیراکه غیر او را
ملکی نیست تا تصرف او سبحانه در آن ظلم بود و دلالت میکند

برجوازات موجود بودن آن زیراکه ذبح بهایم وانواع عذابیکه از
آدمیان برایشان میرسد ایلام انهاست وهیچ جریمه از ایشان
پیش از این نرفته بود وفی سلسلة الذهب هرچه خواهد کند ز
منع وعطا نیست کس را مجال جون وجرا عدل و فضل است
سوی او منسوب ظلم باشد ز فعل او مسلوب اصل ششم در بیان
آنکه هیچ چیز بر حق سبحانه وتعالی واجب نیست فی دار الحدیث
نزد اهل سنت وجماعت واجب نیست بر حق سبحانه وتعالی چیزی
وفی شرح العقاید واجب نیست بر حق سبحانه وتعالی آنچه اصلح است
بر عبید او والا نمی آفرید کافر فقیر را که معذب است در دنیا و آخرت
اصل هفتم در بیان آنکه فعل او سبحانه موصوف بقبح نیست
و بیان آنکه حسن و قبح بعضی افعال بنده مدرک بشرع اند و بعضی
مدرک بعقل فی دار الحدیث متفق اند علما بر آنکه صدور فعل
از حق سبحانه وتعالی موصوف نمیشود بقبح زیراکه آن نقص است
ونیز بدانجهت که فعل او از برای غرضی نیست و هر که جنین
بود فعل او قبیح نباشد بلکه موصوف بود بحسن مکر آنکه حسن را
تفسیر کرده شود بملایمة طبع وموافقت غرض پس در این هنکام
موصوف بحسن هم نباشد وایضا فیه نسبت بحق سبحانه قبیح نیست
بلکه قبح نسبت بعید است باعتبار قیام فعل باو ودر توضیح مذ
مذکورست که نزد ما و نزد معتزله حسن بعضی افعال و قبح آن

آن مدرک اند بعقل و بعضی آن مدرک بعقل نیستند بلکه حسن
و قبح آن موقوف بخطاب شارع است پس اول از فقه نیست
بلکه آن علم اخلاقست و ثانی فقه است اصل هشتم در بیان
آنکه آنچه در وسع بنده نیست بآن مکلف نمی شود ذکر فی العقائد
که تکلیف کرده نمیشود بنده را بآنچه در وسع او نیست و فی السراجی
تکلیف آنچه در وسع بنده نیست بعضی گفتند که از حق سبحانه
و تعالی جایز نیست و بعضی گفته اند که جایز است و لیکن ساقط است
و امام صدر الاسلام رحمه الله تعالی فرموده که تکلم کردن بعبارت
جواز و عدم جواز در حق خداوند تبارک و تعالی خطاست
اصل نهم در بیان اجل فی شرح المقاصد اجل عبارتست از
وقتی که دانسته است حق سبحانه و تعالی بطلان حیات حیوان
در آن و فی الشرح العقاید اجل واحد است و همچنانست که بعضی
گمان برده که مقتول را دو اجل است یکی قتل و دیگر موت و اگر
کشته نمی شد هر آینه میزیست تا اجل او که موت است و همچنانست
که فلاسفه گمان برده که حیوان را اجلیست طبیعی که وقت تحلل
رطوبت غریزی و انطفای حرارت غریزی وی باشد و
اجلهای اخترامی است که بسبب امراض و آفات باشد و
و فی شرح المقاصد مقتول میتست باجل خود و اگر کشته
نمی شد هر آینه جایز می بود موت او و عدم موت او در آن وقت

نی تیقن بامتداد عمر یا موت اصل دهم در بیان رزق فی شرح
العقاید حرام رزقست زیرا که رزق اسم چیزیست که حق سبحانه و
تعالی جل و علا آن را بحیوان میرساند و وی آن را میخورد و شک نیست
که این گاهی حلالست و گاهی حرام و ذکر فی العقاید هر کسی مستوفی
رزق خودست و هیچکس رزق غیر را نمیخورد باب سیزدهم در نبوة
و ما یتعلق بها و این باب مشتملست بر دوازده اصل اصل اول در
معرفت نبی و رسول و اولو العزم فی شواهد النبوة بدان ایدک الله تعالی
که نبی عبارت از کسی است که بر وی شریعتی فرود آمده باشد من
عند الله بطریق وحی که متضمن باشد آن شریعت بیان کیفیت پرستش
مر خدای را عز و جل و چون مامور شود که آن شریعت بغیر خود رساند
وی را رسول گویند و فی الباب الرابع عشر من الفتوحات المکیة اعلم
ایدک الله تعالی ان النبی هو الذی یاتیه الوحی من عند الله یتضمن
ذلک الوحی شریعة یتعبد بها فی نفسه فان بعث بها الی غیره کان
رسولا و اولو العزم آنانند که بعد از تبلیغ رسالت مامور شدند بقتال
و جهاد آنانکه ایمان نیاورده اند و با ایشان قتال و جهاد کنند بخلاف
نبوة و رسالت که در آن این شرط نیست چنانکه در اوایل بعث
رسول ما صلی الله علیه و سلم بود که خطاب وقتی بوی چنین می
آمد که مَا عَلَیْکَ اِلَّا الْبَلَاغُ و وقتی چنین که وَ قُلِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ
فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ و اما در آخر مامور گشت بقتال و جهاد

قال الله تعالی اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ

اصل دوم در بیان عصمت انبیا علیهم الصلوة والسلام در مجموعهٔ خانی
مذکورست که هیچ پیغامبری عمدا گناه نکند و هیچ پیغامبر معزول
نشود و این مذهب مسلمانان سنی است و مذهب بد مذهبان
باطلست و اگر از پیغامبر چیزی بفراموشی در وجود آید آنرا
زلت گویند و گناه نگویند و در تفسیر زاهدی مذکورست
که کبیره بر انبیا روا نبود که ایشان معصوم اند از کبیره و از
صغیره بقصد ولیکن از زلت معصوم نیند و زلت چیزیست
که پیش از کردن وی قصد نبود و بوقت کردن علم نبود و آن
بعد کردن اثبات و اصرار نبود بلکه متصل بود بتوبه بوجه
پارسی زلت شافیدن بود بر مثال کسی که بر راهی گل ناک میرود
ناگاه بلغزد پیش از لغزیدن وی را قصد لغزیدن نبود و بوقت
لغزیدن علم نبود که من میخواهم لغزیدن و از پس لغزیدن را اثبات
نباشد که برخیزد و برود و زلت پیغامبران همچنین بود و فی
سلسلة الذهب انبیا برگزیدگان حق اند • برده از کل ملخلق
سبق اند • نفس و شیطان بقصد جرم و گناه • نتوانند زدن بر ایشان
راه • و بفرض محال یا نادر • از یکی زلتی شود صادر • بشد آن
باب شرع و دین آن هم • مشتمل بر مصلحت و حکم •
آدم آن دم که خورد گندم را • تخم میکاشت نسل مردم را •

دانه را که خورد از آن شجره • شد وجود من و تو از آن ثمره • اصل
سیوم در بیان اولویت عدم حصر انبیا علیه الصلوة والسلام در عددی
فی شرح المقاصد عدد انبیا و رسل در بعضی احادیث مذکورست
چنانکه از ابی ذر غفاری رضی الله تعالی عنه مرویست که گفت حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم انبیا چند کس باشند پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود مایة الف واربعة وعشرون الفا پس
گفتم رسل چند کس باشند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که ثلث مایة وثلثة عشر جما غفیرا ولیکن بعضی علما فرمود که اولی
آنست که قصر کرده نشود بر عدد ایشان زیرا که خبر واحد بر تقدیر
اشتمال او بر جمیع شرایط بغیر از ظن فایده نمی دهد و آن معتبر نیست
مگر در عملیات نه در اعتقادیات وههنا حصر عددهم مخالف لقوله
تعالی مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ
وایضا حصر احتمال مخالفت واقع دارد و اثبات نبوت کسی که نبی
نبود اگر فی الواقع عدد ایشان اقل بود از آنچه وی ذکر کند
و نفی نبوت از کسی که نبی بود اگر اکثر باشد از آن پس عدم تنصیص
بر عددی اولی است اصل چهارم در بیان عدم تفضیل انبیا
علیهم الصلوة والسلام بر یکدیگر بغیر نبی ما صلی الله علیه وسلم
که از همه افضلست فی شواهد النبوة میان انبیا و رسل تفاضل
واقعست بعضی از بعضی فاضلترند قال الله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ

فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ولیکن تعیین فاضل ومفضول مشروع
نیست چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که لا تخیروا بین
الانبیاء مکر رسول ما صلی الله علیه وسلم را فضیلت وی بر سایر
انبیا بنص حدیث ثابت شده است چنانکه کفت أنا سید ولد
آدم ولا فخر وفی شرح العقاید افضل انبیا محمد ست علیه الصلوة
والسلام لقوله تعالی کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ وشک نیست که خیریت امت
بحسب کمال ایشانست در دین واین نجهت کمال نبی ایشانست
که ویرا متابعت میکنند اصل پنجم در بیان آنکه نبی ما صل الله علیه
وسلم خاتم انبیاست وناسخ شریعتها ومبعوث بکافهٔ انس وجن
فی الشواهد النبوة ووی صلی الله علیه وسلم سید المرسلین
وخاتم النبیین است ومبعوثست بکافهٔ ناس بلکه با انس وجن
جمله ادیان وملل بظهور دین او منسوخ شد وحکم سایر کتب
منزل با وجود قران که بر وی منزل کشت زایل وباطل وکمال نبوت
ورسالت مهی زوال وانقطاع بر هر نبوة ورسالت نهاد بعد از وی
طریق نبوت مسدود ست وجمله دعوتها الا دعوت او مردود
وفی سلسلة الذهب هر نبی را که حجتی دادند ٭ جانب امتی فرستادند
نیست مبعوث پیش شرع شناس ٭ غیر احمد کسی بکافهٔ ناس
خاتم الانبیاء والرسل است ٭ دیکران همچو جزو او چو کلست
از نبی او رسول دیکر نیست ٭ بعد از وهیچکس پیمبر نیست ٭

جون بآخر زمان بقول رسول ٭ کند از آسمان مسیح نزول ٭ پیرو دین
شرع او داند ٭ همه کس را بدین او خواند ٭ شرع او ناسخ شریعتهاست
هر شریعت که غیر انست هباست ٭ کر فتد حکم شرع ان سرور ٭ متفق
با شریعت دیکر ٭ نیست ان از متابعت اصلا ٭ جز از ان رو که شرع او زروا ست
اصل ششم در بیان معراج او صلی الله علیه وسلم فی ذکر العقاید
والمعراج رسول الله فی الیقظة بشخصه الی السماء ثم الی ماشاء الله
من العلی حق وفی شرح المقاصد معراج حضرت نبی صلی الله علیه
وسلم ثابت شده است بکتاب وسنت واجماع امت وفی سلسلة الذهب
برد بیدار حق شب از بطحا ٭ بتن او را بمسجد اقصا ٭ کرد انجا فقر به
بشت براق ٭ متوجه بقطع سبع طباق ٭ بر سماوات یک بیک بکذشت
با همه انبیا ملاقی کشت ٭ دید هنکام عرض خلد وجحیم ٭ هر که بود
اندران دو جای مقیم ٭ جون شد اطباق آسمانها طی ٭ ماند در
سدره جبرئیل از وی ٭ رفت از انجا بیاری رفرف ٭ بمقامی
ز پیشتر اشرف ٭ بلکه جای که جا نبود انجا ٭ محو می جز خدا نبود
انجا ٭ دید بینها بدین آنچه بدید ٭ وانچه بود از شنیدنی بشنید
روان انجا بجای خویش اورد ٭ خواب کاهش هنوز ناشده سرد
اصل هفتم در بیان معجزه فی الشواهد النبوة معجزه فعلی است
خارق عادت که مقرون باشد بدعوی نبوت نبی معارضی
وبانکه کفتیم که مقرون باشد بدعوی نبوت نبی معارضی کرامت

اولیاء الله واستدراج مقهورات ومردودان بیرون رفت زیراکه
از اولیاء الله دعوی نبوة نمی تواند بود واز اصحاب استدراج
اگرچه دعوی نبوت متصورست اما سنت الله بآن جاری
نشده است که در حین آن دعوی خوارق عادت از ایشان
صادر شود اگر فرضا صادر شود با آن معارضی خواهد بود
که بر نقیض دعوی ایشان دلالت کنند اصل هشتم در بیان
کرامت اولیاء الله قدس الله تعالی اسرارهم فی شرح العقاید
کرامت اولیا حقست وولی کسی است که حسب الامکان عارف
باشد بخدای تعالی مواظب باشد بر طاعت مجتنب بود از
معاصی معرض باشد از انهماک در لذات وشهوات وکرامت
او ظهور امریست از وی که خارق عادت بود مقارن دعوی نبوت
نباشد پس آنچه مقرون بایمان وعمل صالح نبود استدراج است
وآنچه مقرون بدعوی نبوت باشد معجزه بود وفی الرسالة القشیریة
اعلم ان کثیرا من المقدورات تعلم الیوم قطعا انه لا یجوز
ان یظهر کرامة للاولیاء بضرورة او شبه ضرورة تعلم ذلک فمنها
حصول انسان لا من ابوین وقلب جماد بهیمة او حیوانا وامثال
هذا یکثر وفی شرح العقاید خوارق عادات وکرامات از ولی
که از آحاد امتست معجزه رسولی است که ظاهر شده است کرامت
مر ولی را از امت او زیراکه ظاهر شده است بآن کرامت که

وی ولی است

وی ولی است واو ولی نباشد مگر آنکه محق بود در دیانت خود
مقر بود بدل وزبان برسالت رسول خود با وجود اطاعت در اوامر
ونواهی او تا آنکه اگر آن ولی دعوی استقلال بنفس خود کند ومتابع
او نبود ولی نباشد وظاهر نگردد آن خرق عادت بر دست او
حاصل آنست که امری که خارق عادت بود نسبت بنبی معجزه است
خواه ظاهر شود از وی یا از آحاد امت او ونسبت بولی کرامت بجهت
آنکه امری که خارق عادت است خالی است از دعوی نبوت کسی
که آن امر از وی ظاهر گشت پس نبی را ناچارست از علم وی بآنکه او
نبی است واز قصد او اظهار خوارق عادات را واز حکم وی قطعا
بموجب معجزات بخلاف ولی اصل نهم در بیان آنکه ولی بدرجه نبی
نمیرسد فی شرح العقاید ولی بدرجه انبیا علیهم السلام نمیرسد
زیراکه انبیا صلوة الله علیه معصومند وما مونند از خوف خاتمه
مکرم اند بوحی ومشاهده بلکه مامورند بتبلیغ احکام وارشاد انام
بعد ما اتصاف بکمالات اولیا پس آنچه منقولست از بعض کرامیه که
جایزست که ولی از نبی افضل باشد کفر وضلالست نعم قد یقع
تردد فی ان مرتبة النبوة افضل ام مرتبة الولایة بعد القطع بان
النبی [illegible] ف بالمرتبتین وانه افضل من الولی الذی لیس نبی
وفی [illegible] ل النبوة اجماع ست بر آنکه انبیا علیهم السلام از جمله
بشر فاضلترند وهیچ یک از اولیا وصدیقان بدرجه ایشان نرسد

اکرچه بلند پایه وقوی مایه بود ابو یزید قدس الله تعالی سره
کفته است که اخر نهایات الصدیقین اول احوال الانبیا و ابن
عطا رحمه الله تعالی کفته است که ادنی مراتب المرسلین اعلی
مراتب الانبیاء وادنی مراتب الانبیا اعلی مراتب الصدیقین
وادنی مراتب الصدیقین اعلی مراتب الشهداء وادنی مراتب
الشهداء اعلی مراتب الصالحین وادنی مراتب الصالحین اعلی
مراتب المومنین وانچه منقولست از بعض اولیاء الله که ولایت
از نبوت فاضلترست بنا بر انست که نبی را دو جهتست یکی جهت
ولایت که باطن نبوتست و دیکر جهت نبوت که ظاهر ولایتست
ونبی بجهت ولایت از حق تعالی عطا و فیض می ستاند واز
راه نبوة که ظاهر ولایت است بخلق میرساند وشک نیست که
رویی که در حق است سبحانه اشرف وافضل است از رویی که
در خلق است پس مراد وی انست که جهت ولایت نبی از جهت
نبوة وی افضلست نه انکه ولایت ولی تابع افضلست از نبوة
نبی متبوع واز ینجا لازم نمی آید چنانچه قاصران متوهم می شود
که ولی افضل باشد از نبی زیرا که نبی را جهت ولایت حاصلست
بر وجه اکمل از ولایت ولی و مرتبه نبوة بران زیادة قال بعض
کبراء العارفین قدس الله اسرارهم اذا سمعت احدا من اهل الله
او ینقل الیک عنه انه قال الولایة اعلی من النبوة فلیس یرید بذلک

الا ان ولایة النبی اعلی من نبوته او یقول ان الولی فوق النبی والرسول
فانه یعنی بذلک فی شخص واحد وهو ان الرسول من حیث انه ولی
اتم منه من حیث انه نبی او رسول لا ان الولی التابع له اعلی منه واکر کسی
مجموع جتین ولایت ونبوة را نبوت نام نهد شک نیست که بان معنی
نبوة افضل خواهد بود از ولایت و نزاع راجع باصطلاح وانچه در کلام
خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره واقع شده است و
شیخ سعید الدین حمو قدس سره نیز بران رفته که نهایة الانبیاء بدایة
الاولیاء ان خواسته اند که نهایت الانبیاء فی الشریعة بدایة الاولیاء
زیرا که چون شرایع انبیا در اخر کار ایشان بکمال میرسد چنانکه نبی
ما صلی الله علیه وسلم در اخر کار کفتند که اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
وولی تا شریعت را بکمال نکیرد وقدم در ولایت نتواند نهاد پس
انچه نبی را در شرایع باخر کار باشد ولی را در ابتداء کار باشد که اکر
کسی بان احکام که در مکه نازل شد سلوک کند وبانچه در مدینه نازل
شد التفات ننماید هرکز بولایت نرسد بلکه اکر انکار کند کافر
کردد پس بدایة ولایة ولی انست که ان شرایع را که نهایة کار نبیست
قبول کند ومتابعت نماید اصل دهم در بیان عدم سقوط تکلیف
از عاقل وبالغ فی شرح العقاید مادام که بنده عاقل وبالغ است
نمیرسد بان حدی که امر ونهی از و ساقط شود بجهت عموم خطابات
وارده بر تکالیف واجماع مجتهدین بران وزعم بعض مسلمان

آنست که چون بنده بغایت محبت وصفای قلب رسد وایمان را
بر کفر نی نفاق اختیار کند امر ونهی ازو ساقط شود وحق سبحانه
وتعالی اورا بسبب ارتکاب کبایر در آتش نبرد و بعضی ایشان
بران رفته اند که عبادات ظاهر ازو ساقط شود وعبادت
او تفکر باشد واین کفر وضلالت است زیرا که اکمل ناس در محبت و ایمان
انبیا اند علیهم الصلوة والسلام خصوصا حبیب الله صلی الله علیه
وسلم با وجود آنکه تکالیف در حق ایشان اتم واکمل است واما
قوله علیه الصلوة والسلام اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب فمعناه
انه عصمه من الذنوب ولم یلحق ضررها ودر رساله اقبالیه
از عالم ربانی شیخ علاء الدین الدوله سمنانی قدس الله تعالی
سره نقل کرده که معنی این حدیث آنست که هر که را حق تعالی دوست
گرفت گناه او را زیان نکند یعنی ازوی عفو کند وتوبه دهد نه
آنست که او را گناه نباشد اما چون توبه کرد وعفو شد ازان ضرری
بوی نرسد انتهی کلامه وبعضی از متصوفه که قایلند بترک شریعت
شک نیست که ایشان پیش محققین متصوفه هم مردودند چنانچه
در کشف المحجوب مذکورست که جمله متصوفه دوازده گروه اند
وازان دو مردودند وده مقبول وآنچه مقبول اند یکی ازان محا
سبیان اند ودیگر قصاریانند سیم دیگر طیفوریانند چهارم
جنیدیانند پنجم نوریانند ششم سهلیانند هفتم حکیمیانند هشتم

خرازیانند نهم خفیفیانند دهم سیاریانند واین جمله از محققانند
واهل سنت وجماعت اما آن دو گروه که مردودند یکی حلولیانند
که بحلول وامتزاج منسوبند وسالمان وشبهه بریشان متعلق اند و
دیگر حلاجیانند که بترک شریعت والحاد مردودند وایضا فیه
ماند اینجا خلافی که هست میان ما وازان گروهی که گویند اظهار جمع
نفی تفرقه باشد از آنچه متصلاند که چون سلطان هدایت مستولی
شد ولایت کسب ومجاهده ساقط شود واین تعطیل محض باشد
گوییم که این خلاف عقیده شماست از آنچه تا امکان معامله وتوانایی
کسب ومجاهده بود هرگز از بنده ساقط نشود از آنچه جمع از تفرقه
جدا نیست چون نور از آفتاب وعرض از جوهر وصفة از موصوف
پس مجاهده از هدایت وشریعت از حقیقت ویافت از طلب جدا
نباشد وایضا فیه مرین که گویند الجمع الخصوصیة والتفرقة العبودیة را
موصول احدهما بالاخر غیر مفصول عنه خصوصیت حق تعالی ازانچه
جمع باشد وعبودیت بنده او را تفرقه واین ازان جدا نیست
نشان خصوصیت حفظ عبودیة است چون مدعی اندر معامله
بمعاملت قایم نباشد اندر دعوی خود کاذب بود پس روا باشد
که نقل مجاهده ورنج کلفت اندر گزاردن فرمان حق از بنده بر
خیزد وروا نباشد که عین مجاهده وتکلیف از بنده برخیزد اندر عین
جمع جز بعنه واضح که اندر حکم شریعت علم باشد وفی العوارف

من ظن ان يبلغ غرضا او يظفر بمراد الا من طريق المتابعة فهو مخذول

وفي شواهد النبوة هرکه از طریق متابعت نبي علیه الصلوة و السلام

روي بكرداند واحكام شريعت برخود واجب نداند ولازم نداند

ولي شيطان وعدو رحمن بود واز جملهٔ زنادقه وملاحده خذلهم

تعالي باشد واكر از خوارق عادت چيزي ظاهر شود بايد كه انرا

مكر واستدراج خوانند كرامات چون فرعون وقتي بركنار نيل مي رفت

هركاه كه روان شدي نيل با او روان شدي وچون بايستادي نيل

با او بايستادي وشك نيست كه ان نه از جملهٔ كرامات بود اكرچه

قوم او را چنان مي نمود كه ان محض قدرت وعين اعجازست بلكه

مكر الهي بود كه تا او در كفر خود راسخ تر مي شد واز قبول دور

ميكشت در كيمياي سعادت مذكورست كه شيخ ابو القاسم كركاني

كفته است كه بر آب رفتن واندر هوا شدن واز غيب خبر دادن

هيچ كرامت نبود كه كرامت آن بود كه كسي همه امر كردد يعني همكي

وي طوع فرمان شود كه بروي جز امر نرود واين اعتماد را

شايد اما آن ديكر ممكن بود كه از شيطان باشد اصل يازدهم

در بيان آنكه ملامت عذر ترك شريعت نيست وملاميه تارك

شريعت نيستند في كشف المحجوب ملامتي را بايد كه نخست

خصومت دنيايي وعقبايي از خلق منقطع كند بر انچه او را

كويند ومر نجات دل را فعلي كند كه ان نه اندر شريعت كبيره باشد

ونه صغيره

ونه صغيره وايضا فيه از ابو يزيد بي آرند رضي الله عنه كه از حجاز مي آمد

واندر شهر وي بانك در افتاد كه بايزيد آمد مردمان شهر جمله

پيش باز رفتند تا باكرام وي را بشهر اندر آرند و وي بمراعات

ايشان مشغول شد واز حق باز ماند وپراكنده كشت وچون ببازار

آمد قرصي از آستين بدر آورد وخوردن كرفت جمله از وي بر كشتند

و وي را تنها بكذاشتند واين اندر ماه رمضان بود ومريدي كه با وي

بود او را كفت بديدي كه يك مسئله از شريعت كار بستم همه خلق

مرا رد كردند وايضا فيه ملامت بر سه وجه است باشد يكي راست

رفتن وديكر قصد كردن وديكر ترك كردن وصورت ملامت

راست رفتن آن بود كه يكي كار خود ميكند ودين خود را مي ورزد

ومعاملات وامر اعات ميكند خلق وي را اندر ان ملامت ميكنند

واين راه خلق باشد اندر وي و وي از جمله فارغ وصورت ملامت

قصد كردن آنكه يكي را جاه بسيار از خلق پيدا آيد واندر ميان ايشان

نشانه كردد ودلش بجاه ميل كند وطبعش اندر ايشان آويزد وخواهد

تا دل خود را از ايشان فارغ كند وبحق مشغول كردد وبتكلف راه

ملامت خلق بر دست كيرد اندر چيزي كه شرع را زياني ندارد و

خلق از وي نفرت آرند واين راه او بود اندر خلق وخلق از وي

فارغ وصورت ملامت ترك كردن آن بود كه يكي را كفر وضلالت

طبيعي كريبان كيرد تا بترك شريعت ومتابعت بكويد وبكويد كه اين

ملامت است که من میکنم واین راه او بود اندروی **اصل دوازدهم**
دربیان آنکه باطن اسرار معرفت مناقض ظاهر شریعت نیست
في فصل الخطاب بیاید دانستن که لیس في شي من اسرار المعرفت
باطن یناقض ظاهر الشرع بل باطل المعرفة یتمم ظاهر الشرع ویکمله
فمن هذا اذا انکشف علی اهل الحقایق اسرار الامور علی ما هي علیه
نظروا الی الالفاظ الواردة في الشرع فما وافق ما شاهدوه قرروه
وما خالف اوّلوه علی الجملة متشابهات درایات قران واحادیث
صحیحه وکلمات صحابه کرام سید انام صلی الله علیه وسلم ورضي الله
عنهم ودر کلمات تابعین وتبع تابعین رضي الله عنهم وهمچنین در
سخنان اکابر مشایخ طریقت که کبرای دین وعظمای اهل یقین اند
قدس الله تعالی ارواحهم بسیار واقع شده است تا اهل بصیرت
گفته اند که وقوع متشابهات از ضروریات طریق تحقیق است و
لهذا السر لم یتکلم الانبیاء علیهم السلام في عوام المکاشفة الا بالرمز
والایماء علی سبیل التمثیل والاجمال علما منهم بقصور افهام عوام
المومنین بل بعض الخواص ایضا عن الاحتمال والعلماء والکبراء
ورثة الانبیاء فما لهم سبیل الی العدول عن النهج التاشي منهم
والاقتداء بهم **وفي الشرح العقاید** نصوصي که از کتاب وسنت است
محمولست بر ظاهر آن خود مادام که انرا دلیل قطعي از ظاهر نگرداند
چنانچه در آیاتي که ظواهر آن مشعر است بجهت وجسمیة ونحو ذلک

گفته نمیشود که این از نص نیست بلکه از متشابه است زیرا که ما میگوییم
که مراد بنص اینجا انچه مقابل ظاهر ومفسر ومحکم است نیست بل اعم
جمیع اقسام النظم علی ما هو المتعارف وعدول از ظواهر نصوص
بسوي معاني که دعوي میکنند انرا اهل باطن وهم الملاحدة سموا
الباطنیة لادعائهم ان النصوص لیست علی ظواهرها بل لها معاني
باطنیة لا یعرفها الا المعلم وقصدهم بذلک نفي الشریعة بالکلیة الحاد است
یعني میل وعدول است از اسلام واتصال بکفر لکونه تکذیبا
للنبي علیه الصلوة والسلام فیما علم مجیئه به الضرورة اما انچه بعضي
محققین بران رفته اند که نصوص بر ظواهر خود هستند با وجود آن
دران اشارات خفیه است بسوي دقایقي که ارباب سلوک را منکشف
میشود که ممکن است تطبیق میان آن ومیان ظواهري که مراد است
پس این از کمال عرفان موافقت ومحض ایمانست **ودر عوارف** المعارف
مذکورست که ابو سعید خراز قدس سره فرمود که کل باطن یخالف
ظاهره فهو باطل وسهل ابن عبد الله قدس سره فرمود کل وجد لا
یشهد له الکتاب والسنة فهو باطل **باب چهاردهم** دربیان کیفیت
اعتقاد درحق ملایکه علیهم السلام **في سلسلة الذهب**

دانچه از علم آمد بعیان ∴ صف اول صف ملایکه کران
بنده کانند جمله فرمان ∴ نکشیده بکفر وعصیان سر
متصف نی بمادگی ونري ∴ وز زنا شوهري همیشه بري

همه از وصمت عناد مصون * مستقر در مقام لا یعصون

بعضی اند در شهود حق دایم * در جمال کمال او هایم

بیخبر زانکه در نشیمن بود * عالمی هست و آدمی موجود

دیده بر غیر حق نیندازند * بر خود و غیر خود نه پردازند

قسم دیگر مدبر اشیاح * متصرف دران صباح و رواح

کرده هر یک بموجب تقدیر * در هیاکل تصرف و تدبیر

گردش آسمان از ایشانست * جنبش جسم و جان از ایشانست

نچکد قطرهٔ نم باران * زابر بر شهر و دشت و کهساران

تا بآن فرشتهٔ آید * کس بآنجا برد که می باید

ندمد برگ تازهٔ از شاخ * در چمنها و بیشهای فراخ

که نه جمعی فرشته را بمثل * باشد اندر وجود آن مدخل

از ملایک چهار مشهورند * که باسمای خویش مذکورند

وحی تنزیل کار جبریلست * نفخ در صور از سرافیل است

کافل رزقهاست میکاییل * قابض روحهاست عزراییل

چار دیگر موکل بشرند * که نویسندگان خیر و شرند

دو بروز اند با وی و دو بشام * بر یمین و یسار کرده مقام

کاتب خیرات یکی زیمین * شر و عصیان رقم زند دو یمین

میتوانند پیش چشم بشر * که نمایند خویش را بصور

خاصه در پیش هادیان سبل * از اولو العزم و انبیا و رسل

وذکر في العقايد

وذکر في العقايد رسل بشر افضل اند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند از عامهٔ بشر و عامهٔ بشر افضل اند از عامهٔ ملایکه باب پانزدهم در بیان اموری که بعد از موت واقع میشود و این باب مشتملست بر هفت اصل اصل اول در بیان احوال قبر في احياء العلوم مقبول نباشد ایمان بنده تا ایمان نیارد بانچه خبر داده شده است ازان بعد از موت وذکر في العقايد عذاب قبر مر کافر انرا و بعضی از عصاة مومنانرا و تنعیم اهل طاعت در قبر بدانچه حق سبحانه و تعالی عالم است بان و سوال منکر و نکیر حقست وفي شرحه منکر و نکیر دو فرشته اند که آیند در قبر پس سوال کنند بنده را از رب او و نبی او و دین او و سید ابو شجاع رحمه الله سبحانه و تعالی جل و علا فرموده که مر عصیانرا نیز سوالی است و همچنین مر انبیا را بر دبعضی في التراجح سوال منکر و نکیر حق سوالهما للانبیاء قیل بهذه العبارة علی ماذا ترکتم امتکم در مجموعهٔ خانی مذکورست که در فتاوای ظهیری میگوید که پیغامبرانرا صلوات الله علیهم اجمعین سوال گور نیست و فتوی برین قولست وفي شرح المقاصد متفق اند اهل حق برانکه حق جل و علا میت را در قبر نوع حیاتی اعاده میکند مقداری که بدان متالم و متلذذ شود و شاهد است بابن کتاب و اخبار و آثار و لیکن در روح توقف کرده اند و توجیه که بردهٔ اند که حیات بیرون روح ممتنعست ممنوعست و نیست آن مکر

جوة كامله كه بان قدرت وافعال اختياريه بود واتفاق كرده اند
برانكه حق سبحانه وتعالى قدر وافعال اختياريه را در ميت خلق نكره
فلهذا لا يعرف صوته كمن اصابته سكته وفي سلسلة الذهب

هر كه از زير خاك شد منزل * دو فرشته بصورت هايل
بيشش ايند زايزد متعال * امتحانرا ازو كنند سوال
كه خدايي تو ورسول تو كيست * ذات همه دين كه بود دين تو چيست
كر بكويد جواب شان بصواب * برهد از غم عذاب وعقاب
فسحت قبر او بيفزايند * روزني از بهشت بكشايند
كرد او را عيان چه صبح وچه شام * كه كجا دارد از بهشت مقام
ور نكويد جواب شان در خورد * آهنين كرزي آيدش بر سر
نالة او بوقت كرز خوري * بشنود غير آدمي وپري
آدمي وپري اكر شنوند * همه از خواب وخورد نفور شوند
تنكي كور بش انجنان فشرد * كه وپهلوي او زهم كذرد
بكشايند روزني رسقر * تا دران بنكرد بشام وسحر
جاي خود را ببيند از دوزخ * آوخ از حالتي جنين آوخ

ودر مجموعه خاني مذكورست كه در عقيدة لاميه وكشف عقيده
ميكويد كه شبيلين كور حقست وكور همه را مي شبيلد هم
مسلم فرمان بردار را وهم كناه كار را وهم كافر را اصل دوم در بيان
بعث ونفخ صور في شرح العقايد بعث كه عبارتست ازانكه حق سبحانه

وتعالي برانكبوند

وتعالي برانكيزاند مردكانرا از قبور بانكه جمع كند اجزاي اصليه ايشانرا و
اعاده كند ارواح وابدان ايشان حقست لقوله تعالى ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تُبْعَثُونَ يعني باز شما روز قيامت زنده خواهيد شد وقوله تعالى
قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ يعني بكواي محمد كه زنده كرداند
استخوانهاي پوسيده را كسي كه بيافريد نخست بار الى غير ذلك من
النصوص الناطقة بحشر الاجساد في سلسلة الذهب چون شود

نوبت جهان آخر * وز قيامت نشانه ظاهر * نشود يافت هيچكس
بجهان * كالله الله بر آيدش بزبان * مر سرافيل را دهد دستور
حق تعالى كه در دمد دم صور * زان دميدن خلايق عالم
همه ميرند چون چراغ از دم * عمرها زير كنبد دوار
نبود از جنس آدمي ديار * بار ديكر ز حق شود مامور
كه كند نفخ صور صاحب صور * در دمد در قوالب ابدان
يكي دم زدن هر انان جان * كو چه ابدان بود پراكنده
هيچو آتش بدم شود زنده اصل سيوم در بيان محاسبه واحوال آن
في شرح المقاصد بعضي ازان امور ممكنه كه كتاب وسنت بدان
ناطقست واجماع امت بران منعقد است وقايل شدن بدان
وكرويدن بآن واجبست محاسبه است كه مشار اليهاست بقول
حق جل وعلا كه إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يعني بدرستي كه خداي
زود شمارست وقت حساب وبقول حضرت نبي عليه الصلوة والسلام

که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی حساب کنید مر نفسهای خود را پیش از آنکه حساب کرده شوید ویکی از اهوال محاسبه هول وقوفست بعضی کفته اند که هزار سالست وبعضی کفته اند که پنجاه هزار سال است وبعضی اقل کفته اند وبعضی اکثر والله تعالی اعلم قال الله تعالی وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی وچون روی بدوزخ آرند بازدارند ایشانرا در موقف یا بر پل صراط بدرستی که ایشان پرسیده شدکان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید واعمال خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ وقال الله تعالی یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا یَتَکَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ یعنی روزی بایستد روح ووی ملکی است موکل بر ارواح وکویند روح طایفه است بشکل آدمیان نه از ایشان وکویند روح جبرئیل است وبایستند فرشتکان صف زدکان سخن نکویند در باب شفاعت مکر کسی که دستوری دهد مر او را خدای که شفاعت کند وفی سلسلة الذهب بنجه آمد مواقف عرصات یعنی که مطیعان بایستند و عصاة یعنی کرده آماده خالق داور یعنی بهر هر موقفی سوال دکر و در شرح مقاصد مذکورست که دیکر از اهوال محاسبه هول تطایر نامه اعمالست قال الله تعالی فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِیْنِهٖ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیْرًا یعنی پس آنکه داده شود نوشته

اعمال او بدست

اعمال او بدست راست او پس زود بود که حساب کرده شود حسابی بی مناقشه ومضایقه وقال الله تعالی وَکُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طٰئِرَهُ فِیْ عُنُقِهٖ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ کِتَابًا یَلْقٰهُ مَنْشُوْرًا یعنی هر آدمی را در آن هنکام که در شکم مادر پدید آوردیم طایر او را یعنی اعمال او را از خیر وشر ونفع وضرر وی را لازم کردیم وانرا چون قلاده ساختیم ودر کردن او انداختیم همان خواهد کرد وخویش همان خواهد اورد هر که سرچه کاشتی نهاد آن کار در کلوی او افتاده وبیرون اریم برای او کتابی که انرا منشور بیند واستطاع مضمون انرا کزینند ودر مجموعه خانی مذکورست که عقیده مولانا حافظ الدین و اعقاد والاعتقاد میکوید که خواندن نامه اعمال نیکی وبدی روز قیامت حق است ونامه اعمال بنده مسلم را بدست راست دهند ونامه اعمال کافر را بر دست چپ یا پس پشت دهند ونامه اعمال انست که فرشتکان در ین جهان نبشته اند در حصن الایمان می کوید که چون کافران به بینند که هر کرا نامه اعمال بدست چپ یا پس پشت دهند او را عذاب میکنند کافران خواهند که نامه اعمال بدست راست بستانند فرشته دست چپ سینه کافر را بشکافد ودست چپ کافرانرا از جانب پشت بیرون آرد ونامه اعمال کافر هم بر دست چپ دهد ودر شرح مقاصد مذکورست که دیکر از اهوال محاسبه هول مسایل است قال الله تعالی وقفوهم

اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ وقال الله تعالى فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ يعني
سوكند ياد ميكنيم بپروردكار تو كه هر اينه ايشان همه را ازان بپرسيم
وازانچه عمل ميكردند بازپرس كنيم و ديكر هول شهادت شهود
عشره است كه السنه وايدي وارجل وسمع وابصار وجلود وارض
وليل ونهار وحفظ كرام باشد قال الله تعالى يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ
اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يعني روزي كه
كواهي دهد برايشان زبانهاي شان ودستهاي شان وپايهاي
شان بدانچه كردند وقال الله تعالى شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُ
هُمْ وَجُلُودُهُمْ يعني كواهي دهد برايشان كوشهاي ايشان بانچه شنيده
باشد وديدهاي ايشان بانچه ديده باشد وپوستهاي ايشان يعني
جوارح ايشان وقال عليه الصلوة والسلام مامن يوم وليلت
يالف على ابن ادم الا قال انا ليل جديد وانا فيما تعمل شهيد و
درحق يوم نيز چنين فرمود وقال الله تعالى وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ
مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ يعني ومي آيد در روز محشر هر كسي با
او رانند يعني فرشته كه او را بموقف حساب ميراند ويا او كواهي
كه براعمال نيك وبد او كواهي ميدهد وآن فرشته باشد يا جوارح
او و ديكر هول تغير الوانست قال الله تعالى يَوْمَ تَبْيَضُّ وُ
جُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ يعني ان روز كه سفيد كردد بعضي
رويها وسياه كردد بعضي رويها وقال الله تعالى وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ يعني رويها آن روز باشد بران غبار
وتاريكي فروكيرد انرا قتره يعني تيركي وسياهي و ديكر هول منا داة
بسعادة وشقاوتست قال عليه الصلوة والسلام يكون عند كل
كفة الميزان ملك فاذا ترجح كفة الخير نادي الملك الثاني الا ان
فلانا سعد سعادة لا شقاوة بعدها ابدا واذا ترجح كفة الاخري
نادي ملك الثاني الا ان فلانا شقي شقاوة لا سعادة بعدها وحكمت
درين محاسبه واهوال باوجود انكه محاسب خبيرست وناقد
بصير آنست كه ظهور مراتب ارباب كمال وفضايح اصحاب نقصان
برروس اشهاد زيادتي است در لذات ومسرات اينها ودر الام
انها وحكمت اجراي ايشان درين امر ترغيب است در حسنات و
زجر از سيات وظهور اثر اين اهوال درحق انبيا واوليا وساير
صلحا واتقيا محل تردد است والظاهر السلامة تتنزل عليهم الملائكة
ان لا تخافوا ولا تحزنوا اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ اصل چهارم در بيان ميزان في شرح المقاصد بعضي
ازان امور ممكنه كه كتاب وسنت بران ناطقست واجماع امت
بران منعقد ست وقايل شدن بدان وكرويدن بان واجبست
ميزانست قال الله تعالى وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ
يعني وضع كنيم ترازوي ذوات العدل روز رستخيز براي جزاي
صاحب كتاب و قال الله تعالى فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي

علیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة یعنی بس اما
انکه در روز قیامت کران باشد ترازوهای اعمال او یعنی مقادیر
انواع حسنات او راجح بود بس او در زندکانی باشد بسندیده
واما آنکه سبک بود ترازوهای کردار یا آنکه حسنة ندارد یا راجح است
سیات او بس جای او هاویه است وان دره باشد زیر تر در کها
وذهب کثیر من المفسرین الی انه میزان له کفتان ولسان و
ساهین عملا بالحقیقة لامکانها وقد ورد بالحدیث تفسیر بزرک
اصل نجم در بیان صراط فی شرح المقاصد بعض از ان امور
ممکنه که کتاب وسنت بدان ناطقست اجماع امت بران منعقد است
و قائل شدن بدان وکرویدن بآن واجبست صراط است و این
بلی است ممدود بر متن جهنم که میروند بران مردم اولین
و آخرین و باریکترست از موی و تیزترست از تیغ علی ما
ورد فی الحدیث الصحیح ویشبه ان یکون هو المراد بورود کل
احد فی النار علی ما قال الله تعالی وان منکم الا واردها یعنی
ونیست از شما ای آدمیان هیچکس مکر رسنده وکذرنده بر دوزخ
ودر مجموعه خانی مذکورست که صراط پلی ست در ان بر پشت
دوزخ همه خلق روز قیامت بران بکذرند بعضی چون برق بکذرند
و بعضی چون باد و بعضی چون زنان حامل می خیزند و می افتند
و بعضی چون اسب تیز بکذرند و بعضی چون مورچه بکذرند و هر کسی

براندازه عمل خود بکذرد ودر تفسیر مولانا حسین واعظ رحمه الله
تعالی مذکورست که چون مومنان بر وی کذرند آتش مرده و افسرده
کردد چه در حدیث آمده که بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را
وعده فرموده بود که ان منکم الا واردها پس چه حال بود که آتش
را ندیدیم فرشتکان کویند که قد وردتموها وهی خامدة بدرستی
که شما کذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو
مرده بود اصل ششم در بیان جنت و نار وفی شرح العقاید
الجنة والنار حق لان الایات والاحادیث فی بیانهما اشهر من ان تخفی
واکثر من ان تحصی ایضا یعنی جنت و نار الان مخلوق اند و زعم اکثر
المعتزلة آنست که آنها در روز قیامت مخلوق خواهد شد و دلیل
ما قصه آدم و حواست و اسکان ایشان در جنت و ایات ظاهر
که در اعداد آنهاست مثل أعدت للمتقين أعدت للكافرين زیرا که
ضرورتی نیست در عدول کردن از ظاهر وفی شرح المقاصد متفق اند
مسلمانان بر خلود اهل جنت در جنت وخلود کفار در نار اصل
هفتم در بیان حوض کوثر در مجموعه خانی مذکورست که حوض کوثر
حق است خدای تعالی عز وجل کفت انا اعطیناک الکوثر بزرکی
حوض کوثر مقدار یکماه راه است و آب حوض کوثر سپید تر از
شیرست و خوشبوتر از مشک و در روایتی کوزهای آن حوض آن
مقدارست که ستارهای آسمان و هر که آب حوض کوثر خورد

هرگز تشنه نشود **باب شانزدهم** در بیان امامت و خلافت
خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و آنچه متعلق است
بدان **في شرح المقاصد** الامامة ریاست عامة في امر الدین
والدنیا خلافة عن النبي علیه الصلوة والسلام **وذکر في الصحایف**
لابد است مر مسلمانان را امامي که بجای آرد تنفیذ احکام
واقامت حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش و اخذ صدقات
ایشان و قهر متغلبه و متلصصه و قطاع طریق و اقامت جمع
واعیاد و قطع منازعات واقعه بین العباد و قبول شهادت
قایمه بر حقوق و تزویج صغار و صغایری که ایشان را اولیا
نباشد و قسمت غنایم پس مي باید که امام ظاهر باشد نه آنکه
مختفي بود و منتظر خروج باشد و مي باید که از قریش بود و روا نیست
که غیر ایشان باشد و مختص به بني هاشم و اولاد علي رضي الله عنه
نیست و شرط نیست که امام معصوم بود و افضل اهل زمان
خود باشد و شرطست که از امام از اهل ولایت مطلقه بود و
شایسته باشد و قادر بود بر تنفیذ احکام و حفظ حدود اسلام
و انصاف مظلوم از ظالم و منعزل نمیگردد بفسق و جور و
في ذکره في فصل الخطاب قال في التعریف ولا یرون الخروج
علی الولاة بالسیف وان کانوا ظلمة وقال في شرح التعرف این
فصل از برای آن یاد کرد که تردیک معتزله چون سلطان ظالم

در شرح عقاید آورده که شیخ ابن
کمال بردند شیعه که خصوص الامامیة
از ایشان امام حق بعد از رسول صلی الله
علیه وسلم امیر المومنین علي است رضي الله عنه
پس ابن او حسن پس برادر او حسین
پس ابن او علي زین العابدین پس ابن
او محمد الباقر پس ابن او جعفر صادق
پس ابن او موسی کاظم پس ابن او علي
رضا پس ابن او محمد تقي پس ابن او علي
نقي پس ابن او حسن عسکري پس ابن او
مهدي منتظر الخروج وقد اختفی
خوفا من اعدایه وسیظهر فیملاء
الدنیا عدلا کما ملیت ظلما و این کلمات
ایشان کذب و بهتانست

فواید العراس

عاقل و بالغ و مسلمان باشد

کردد معزول کردد

کردد معزول کردد و نزد روافض امامت نباشد مگر اولاد علي را
رضي الله عنه و نزد ما حکم سلطان جابر همچو حکم سلطان عادل
بود و طاعت وي هرچه نه معصیت بود باید داشتن و از پس
وي نماز باید گزاردن و خروج بر وي روا نبود و حکي عن الحسن
البصري رحمه الله انه ذکر عنده فساد السلطان فقال رضي الله عنه
ما اصلح الله تعالی علی ایدیهم اکثر مما افسدوا **اصل دوم** در بیان
خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **في
شرح العقاید** خلافت بعد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مر
امیر المومنین ابي بکر صدیق راست بعد از آن مر امیر المومنین عمر را
بعد از آن مر امیر المومنین عثمان را بعد از آن مر امیر المومنین علي را
رضي الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که روزي که حضرت رسالت پناهي
صلی الله علیه وسلم وفات یافت صحابه رضي الله تعالی عنهم در
سقیفه بني ساعده مجتمع شده اند و بعد مشاورت و منازعت
رای ایشان بر خلافت حضرت ابي بکر صدیق رضي الله عنه
قرار یافت پس بر آن اجماع کرده اند و حضرت امیر المومنین علي رضي الله
عنه وی را بر روس اشهاد بیعت کرد بعد توقفي که از وی بود و اگر
خلافت حضرت امیر المومنین ابي بکر صدیق رضي الله تعالی عنه بر حق
نمي بود صحابه رضي الله تعالی عنهم بر آن اتفاق نمیکردند و حضرت
امیر المومنین علي رضي الله تعالی عنه باوي منازعت میکرد چنانکه

وان ابوبکر تو لبر او خلافت آفتاب
وی بود و ان عمر السلام شد افتاب
کرده نور و بان سر عثمان بجدان او آفتاب
تا فیابت نور دیده و دل را کسب آفتاب
صاحب جلال سوال غار او زحسب آفتاب
اوصف کردن گرفته تیغ بلیغ الله او آفتاب
بیست یاران رسول ان چو آفتاب
افلاک و نجوم است ان جو کجا آفتاب

بمعاویه کرد رضی الله عنه وجهت بی اوردی بر ایشان اگر در حق او
نصی می بود کما زعمت الشیعة ودر حق اصحاب رسول صلی الله علیه
وسلم ورضی الله عنهم چگونه متصور شود اتفاق بر باطل وترک
عمل بر نص وارد وفی تاتارخانی مذکورست که بعض از مشایخ
اهل سنت وجماعت فرموده اند که هرکه قایل شد بر آنکه خلافت
حق علی ابن ابی طالبست نه حق ابی بکر صدیق رضی الله تعالی
عنه بتحقیق نقصان پیدا کرد امیر المومنین علی را رضی الله عنه
زیرا که امیر المومنین علی که خلافت را مر امیر المومنین ابوبکر صدیق
را رضی الله عنهما تسلیم نمود خالی از دو امر نیست یا آنکه خلافت
حق امیر المومنین علی رضی الله عنه بود وبجهت عجز از ترک کرد
یا حق امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه وبس وی را
تسلیم نمود پس وجه اول جایز نیست زیرا که روا نیست که گفته شود
که بواسطه عجز ترک کرد زیرا که لازم می آید الحاق نقصان وعیب
بشان امیر المومنین علی رضی الله عنه زیرا که وی عاجز نبود بلکه
قوی وشجاع بود وروا نیست که گفته شد که وی ترک خلافة کرد
وحال آنکه وی قادرست بر آنکه ترک آن نکند زیرا که کسی که این سخن
گفت قایل شد بر آنکه خلافت حق امیر المومنین علی بود پس حق الله
را ترک کرد واز ضایع گردانید ومتابعت کرد کسی که را وی حق
نبود وهرگاه که دوست داشت رای او را ومنقاد امر او شد خیانت

کرده باشد

کرده باشد خدا ورسول خدا وجمیع مومنان را وروا نیست اضافت
این امر بامیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه وچون وجه
اول باطل شد وجه ثانی صحیح باشد واین وجه آنست که امیر المومنین
علی کرم الله تعالی وجهه قوی وقادر بود وعاجز نبود وخلافة
را بامیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بدان جهت تسلیم نمود
که دانست که حق امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله تعالی
عنه وفی شرح العقاید چون امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه
خود طلبید وعهد نامه برای حضرت امیر المومنین عمر بر وی
املا کرد پس چون حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی
عنه از نوشت حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله
عنه از امهر کرد واز بیرون آورد ومردم را امر کرد که بکسی که در
صحیفه است بیعت کنند پس ایشان بیعت کردند تا بحضرت امیر
المومنین علی رضی الله عنه گذشت پس وی فرمود بایعنا لمن فیها
وان کان عمر یعنی بیعت کردیم مر کسی را که در صحیفه است واگرچه
عمرست وبالجمله بر خلافت حضرت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی
عنه اتفاق واقع شده است ثم استشهد عمر رضی الله عنه و
ترک الخلافة شوری بین ستة عثمان وعلی وعبد الرحمن بن
عوف وطلحه وزبیر وسعد ابن ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم اجمعین
بعد پنج کس ایشان امر خلافت را بعبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه

تفویض نمودند و بحکم او راضی شدند پس وی امیر المومنین عثمان را
رضی الله تعالی عنه اختیار کرد و بحضور صحابه رضی الله تعالی عنهم
وی را بیعت کرد پس صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وی را بیعت
کردند و منقاد امر او شدند و جمع و اعیاد را با وی گذاردند پس
خلافت وی نیز باجماع بود بعد از آن چون وقت شهادت وی
نزدیک شد درین امر اهمال نمود پس کبار مهاجرین و انصار
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهم مجتمع شدند و از وی
التماس قبول خلافت کردند و او را بیعت کردند زیرا که فاضلترین
اهل عصر خود بود و اولیترین ایشان بامر خلافت وما وقع
من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن
خطاء فی الاجتهاد قال الشیخ شهاب الدین السهروردی قدس الله
تعالی سره فی اعلام الهدی واعتقادات امیر المومنین علیا کرم الله
وجهه اجتهد فی الخلافة واصاب فی الاجتهاد وکان احق الناس
بالخلافة اذ ذلک الحق وان معاویة اجتهد فی ذلک واخطأ فی الاجتهاد
ولم یکن مستحقا علی رضی الله عنه اصل سیوم در اخبار که
مرویست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در حق
خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
فی شواهد النبوة روزی زنی بنزدیک وی صلی الله علیه
وسلم آمد و چیزی خواست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که

بعد ازین

بعد ازین باز آی آن زن گفت یا رسول الله شاید که چون بیایم ترا نیابم
رسول فرمود علیه الصلوة والسلام اگر مرا نیابی پیش ابوبکر آی که
بعد از من خلیفه وی خواهد بود وفی المشکوة عن حذیفة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر وعمر وفی شواهد النبوة اعرابی چند
شمشیر بمدینه آورد تا بفروشد رسول صلی الله علیه وسلم آنها را
از وی بنسیه خرید و مهلتی در میان کرد امیر المومنین علی رضی الله
عنه از آن اعرابی پرسید که شمشیرهای خود را چه کردی گفت
برسول صلی الله علیه وسلم فروختم بمهلتی امیر المومنین علی رضی الله
عنه گفت اگر رسول را صلی الله علیه وسلم حادثه واقع شود بهای
شمشیرهای ترا که خواهد داد اعرابی گفت نمیدانم بروم و بپرسم
پیش رسول علیه الصلوة والسلام رفت و پرسید فرمود ادای مال
تو و قضای دین من و وفا بعهدهای من ابوبکر رضی الله عنه
خواهد پس اعرابی آنرا با علی رضی الله عنه بگفت فرمود اگر ابوبکر را
رضی الله عنه حادثه افتد مال ترا که ادا کند گفت آنرا نیز پرسیدم
بروم و بپرسم پس برفت و بپرسید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که اگر مرا حادثه افتد و ابوبکر را حادثه افتد عمر قایم مقام من خواهد
بود و قضای دین خواهد کرد و بوعدهای من وفا خواهد نمود
بعد از آن اعرابی با علی رضی الله عنه ملاقات کرد و آنرا باز گفت علی

رضي الله عنه كفت عمر را رضي الله عنه حادث افتد جه خواهي
كرد اعرابي بيش رسول صلي الله عليه وسلم رفت و ازان سوال
كرد فرمود كه وقتي كه مرا حادثه افتد همجنين ابوبكر و عمر را اهلا كت
باد ترا **وايضا فيه** انس بن مالك رضي الله عنه كفته است كه با رسول الله
صلي الله عليه وسلم در حايطي بودم در بسته ناكاه آينده آمد و در را
بكوفت رسول عليه الصلوة والسلام فرمود كه اي انس به بين
كه كيست بيرون رفتم ابوبكر بود با رسول صلي الله عليه وسلم كفتم
كفت از براي وي در بكشاي و وي را به بهشت بشارت ده و بكوي
كه بعد از من خليفه وي خواهد بود و بعد ازان ديكري در
بكوفت رسول صلي الله عليه وسلم فرمود كه اي انس به بين كه
كيست بيرون رفتم عمر بود با رسول صلي الله عليه وسلم كفتم فرمود
كه در بكشاي و ببهشتش بشارت ده و بكوي كه بعد از ابوبكر خليفه
تو خواهد بود بعد ازان ديكري در بكوفت رسول عليه الصلوة
والسلام فرمود ليه انس به بين كه كيست بيرون رفتم عثمان بود
با رسول صلي الله عليه وسلم كفتم فرمود كه در بكشاي و بشارت ده
او را ببهشت و بكوي كه بعد از عمر خليفه تو خواهي بود بس فرمود
كه كار بجايي برسد كه وي را بكشند و بر وي باد كه صبر كند **وايضا فيه**
سفينه رضي الله عنه كفته است كه جون رسول عليه الصلوة والسلام
مسجد بنا كرد سنكي بنهاد بس ابوبكر را كفت سنك خود را بهلوي

بهشتش

سنك من

سنك من بنه بعد ازان عمر را كفت سنك خود را بهلوي ابوبكر بنه
بس فرمود اينها خلفا اند بعد از من **وايضا فيه** جون روز حنين
حرب سخت شد منذيب بيش رسول صلي الله عليه وسلم در آمد
و كفت يا رسول الله جنك سخت شده است ما را خبر كن كه كرامي
ترين اصحاب تو كيست كه اكر امري واقع شود وي را اينم و اكر نه
شود وي را بر كزينيم رسول صلي الله عليه وسلم فرمود كه اينك
ابوبكر صديق وزير من و قايم مقام من خواهد بود بعد از و
عمر ابن الخطاب دوست منست براستي سخن ميكويد از زبان
من و عثمان بن عفان از منست و من از وي و علي برادر منست
و صاحب من روز قيامت **وايضا فيه** سفينه رضي الله عنه
كفته است كه از رسول صلي الله عليه وسلم شنيدم كه كفت مدت
خلافت بعد از من سي سال خواهد بود ازان ملك و سلطنت
باشد بعد ازان سفينه كفت دو سال مدت خلافت ابوبكر بود
رضي الله عنه و ده سال ازان عمر رضي الله عنه و دوازده سال ازان
عثمان رضي الله عنه و شش سال ازان علي رضي الله عنه **اصل
جهارم** در بيان آنكه فضل خلفاي راشدين رضوان الله تعالي
عليهم اجمعين بر وفق ترتيب خلافت ايشانست عالم رباني امير
سيد علي همداني قدس الله سره در رساله اعتقاديه فرمود كه بهترين
امت حضرت نبي است صلي الله عليه وسلم بعد ازان ابوبكر و عمر و

وعثمان وعلي رضوان الله تعالى عليهم اجمعين ودر كتاب ذخيرة
الملوك نيز چنين فرمود وفي فصل الخطاب مرويست از ابن
عمر رضي الله تعالى عنهما اگر فرمود كه در حالت حيات حضرت
نبي صلى الله عليه وسلم ميگفتيم كه افضل امت حضرت نبي صلى الله
عليه وسلم بعد وي ابوبكر است بعد از ان عمر بعد از ان عثمان
بعد از ان علي رضي الله تعالى عنهم اجمعين پس اين چهار كس خلفاي
نبوة اند وهم ائمة الائمة من العشرة وعيون اهل الهجرة
والنصرة وخيار الخيار من الاصحاب رضي الله تعالى عنهم ومدخلي
نيست مر قياس ورأي را در تفضيل چنانچه مدخلي نيست انرا
در صفات واصول عبادات وانما يوخذ التفصيل من طريق
الاجماع والاتباع خشية الشرود والابتداع وفي كتاب قواعد
من كتب احياء العلوم بدرستي كه فضل صحابه بر قدر ترتيب ايشان ثبت
در خلافت زيرا كه حقيقت فضل انست كه عند الله باشد
وكسي برين مطلع نيست مگر حضرت نبي عليه الصلوة والسلام
وتحقيق وارد شده است اخبار بر ثناي جميع ايشان ودقايق
فضل وترتيب را نميتوانند دانست مگر مشاهدات وحي وتنزيل
يعني صحابه رضي الله تعالى عنهم پس اگر ايشان انرا فهم نميكردند
امر خلافت را اينچنين ترتيب نميدادند اذ كان لا تاخذهم
في الله لومة لايم ولا يصرفهم عن الحق صارف وفي فصل الخطاب

قال امير المومنين علي كرم الله وجهه اعلموا ان خير الناس في هذه
الامة بعد نبينا صلى الله عليه وسلم ابوبكر صديق رضي الله عنه
لم يكن احد اولى بالاسلام ولا الحب اليه رسول الله صلى الله
عليه وسلم ولا اكرم على الله عز وجل في هذه الامة بعد نبينا
منه ولا خير امنه ولا افضل في الدنيا والاخرة منه ثم ان خير الناس
في هذه الامة بعد نبينا وبعد ابي بكر الصديق عمر الفاروق ثم
عثمان ذو النورين ثم انا وقد رميت بها في زمانكم وراء ظهوركم
ولا حجة لكم على الله عز وجل وانا استغفر الله العظيم لي ولكم
ولجميع اخواننا وفي شرح المواقف دليل اهل سنت وجماعت
بر انكه افضل مردم درين امت بعد حضرت رسالت پناهي صلى الله
عليه وسلم امير المومنين ابوبكر صديق است رضي الله عنه چند
وجه است وجه اول حضرت حق جل وعلا فرموده است كه
وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى يعني زود باشد كه دور
كرده شود اتش را از ان پرهيزگارتري كه ميدهد مال خود را
تا بدادن مال پاك شود مفسران فرمودند وعلما بران اعتماد
نمودند كه اين ايت كريمه در حق امير المومنين ابوبكر صديق است
رضي الله عنه نازل شده است پس ابوبكر صديق رضي الله عنه
اتقى باشد وهر كه اتقى عند الله اكرم است زيرا كه حق جل وعلا
فرمايد كه إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وهر كه عند الله اكرم است

افضل باشد پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه افضل باشد از جمیع امت
ونیز قول او سبحانه وتعالی که ما بعد این آیه کریمه است که وَمَا
لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰى یعنی نیست مر کسی را نزد این اتقی
نعمتی که او را جزا باید داد مانع است از آنکه آیت کریمه مذکور
محمول باشد بر شان امیر المومنین علی رضی الله عنه زیرا که نزد وی
رضی الله عنه نعمت تربیت بود زیرا که حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی رضی الله عنه تربیت کرد
واین نعمتی است که جزا باید داد وچون محمول نیست بر شان
امیر المومنین علی رضی الله عنه معین است که این آیت کریمه
در حق امیر المومنین ابوبکر صدیق است رضی الله عنه زیرا که
اجماع است بر آنکه مراد از اتقی یکی از ایشانست نه دیگری وجه
دوم قول حضرت نبی است علیه الصلوة والسلام فرمود اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر وعمر امر باقتدا را عام کرد اند پس
امیر المومنین علی نیز در خطاب داخل باشد واین مشعر است
بر آنکه امیر المومنین ابوبکر صدیق از امیر المومنین علی رضی الله عنهما
افضل باشد زیرا که افضل مامور نمیشود که بغیر افضل اقتدا
کند ومساوی نیز مامور نمیگردد که بکسی که مساوی او باشد اقتدا
کند خلاصه نزدیک شیعه که امامت مفضول را با وجود فاضل
جایز نمیدارند وجه سیوم آنکه حضرت نبی علیه الصلوة والسلام

ابی درداء

ابی درداء فرمود که والله مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا غَرَبَتْ بعد النبیین
والمرسلین علی رجل افضل من ابی بکر یعنی سوگند بخداوند که
طلوع نکرده است آفتاب وغروب نکرده است بعد نبیین و
المرسلین بر مردی که افضل باشد از ابی بکر وجه چهارم آنکه
حضرت نبی صلی الله علیه وسلم مر ابی بکر وعمر را رضی الله عنهما
فرمود که هما سید اکهول اهل الجنة ما خلا النبیین یعنی ابوبکر وعمر
سید کهول اهل بهشت اند غیر انبیا ومرسلین وجه پنجم آنکه
رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ما ینبغی لقوم فیهم ابوبکر
ان یتقدم علیه غیره وجه ششم تقدیم اوست در نماز که آن افضل
عبادات است وگفتن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم یابی
الله ورسوله الا ابی بکر ودر معنی اینست قول آنحضرت رسالت که یابی
الله والمسلمون الا ابی بکر والحنان بود که در ایام مرض حضرت
رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام بلال آذان گفت پس آنحضرت
عبد الله ابن زمعه را فرمود که بیرون برای وبگوی مر ابی بکر را
که بمردم نماز گزارد پس برآمد ونیافت بر در مگر حضرت امیر المومنین
عمر را رضی الله عنه در جماعتی که در ایشان
صدیق رضی الله نبود پس گفت یا عمر بگزار
که وی تکبیر گفت وحضرت نبی صلی الله علیه وسلم آواز او را شنیدن
قول را سه بار فرمود وجه هفتم آنکه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم

فرمود که خیر امتی ابوبکر ثم عمر یعنی بهترین امت من ابوبکر است
بعد از ان عمر است وجه هشتم آنکه حضرت نبی علیه الصلوة
والسلام فرمود لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابا بکر
خلیلا ولیکن هو شریکی فی دینی وصاحبی الذی اوجبت له صحبتی
فی الغار وخلیفتی فی امتی یعنی اگر کسی را خلیل خود غیر از پروردگار
گرفتمی ابوبکر را خلیل گرفتمی ولیکن او شریک منست در دین من
و یار منست آن یاری که واجب گردانیدم از برای او صحبت
خود در غار و خلیفه منست در امت من وجه نهم آنکه حضرت
نبی فرمود علیه الصلوة والسلام وقتی که نزد او ذکر ابوبکر میکردند
که واین مثل ابی بکر کذبنی الناس وصدقنی وآمن بی وزوجنی
ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه وجاهد معی فی ساعة
الخوف یعنی وکجاست مثل ابی بکر دوستی مردم مرا تکذیب کردند و او مرا
تصدیق کرد و بمن ایمان آورد و دختر خود را بمن تزویج کرد و
بمال خود استعداد من کرد و بنفس خود مرا مواساة کرد و با من
جهاد کرد در ساعت خوف وجه دهم آنکه امیر المومنین علی فرمود
رضی الله عنه خیر الناس بعد النبیین ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم
وایضا وقتی که امیر المومنین علی را رضی الله عنه گفتند که
نمیکنی که بعد از تو قایم مقام تو که باشد وی رضی الله عنه فرمود
که ما اوصی رسول الله حتی اوصی ولکن ان اراد الله بالناس خیرا

جمعهم علی

لجمعهم علی خیرهم کما جمعهم بعد نبیهم علی خیرهم یعنی رسول خداوند
وصیت نکرد تا من وصیت کنم ولیکن اگر خداوند بمردم خیر خواسته
باشد ایشان را جمع گرداند بر کسی که خیر ایشان باشد همچنانکه جمع
کرد ایشان را بر خیر ایشان بعد از پیغامبر ایشان وقاضی شهاب
دولت آبادی رحمه الله تعالی بعد تفسیر آیة کریمه وَسَيُجَنَّبُهَا
الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى میفرماید که شیخ حسن بصری
رحمه الله تعالی میگوید که هر که در خلافت و افضلیت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه طعن کند در حق همه صحابه از مهاجرین و
انصار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین طعن کرده باشد که همه در
خلافت و افضلیت او اجماع کرده بودند انتهی کلامه وشیعه که
فضایل کمال امیر المومنین علی را رضی الله عنه دلیل افضلیت او
میدانند مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد از رای
جواب ایشان میفرماید که سخنی نیست در مناقب حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه و وفور فضایل او واتصاف او بکمالات و اختصاص
او بکرامات ولیکن هیچ یک ازین امور بسیار دلالت نمیکند بر افضلیت
که آن بمعنی زیاده ثواب و کرامات عند الله بعد ثبوت اتفاقی که
جاریه مجرای اجماع است بر افضلیت ابی بکر و عمر رضی الله عنه
بان اصل پنجم در بیان وجوب تعظیم صحابه رضی الله عنهم و وجوب
کف نفس از مطاعن ایشان و ذکر بعضی از فضایل ایشان فی صحیح البخاری

من صحب النبي صلي الله عليه وسلم او راه من المسلمين فهو من
اصحابه وفي دار الحديث بر دليل علي فضل الصحابه الكتاب والسنة
اما الكتاب فقوله تعالي وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ
وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ
رَضُوْا عَنْهُ تفسير اين آيت كريمه مولانا حسين واعظ رحمه الله
تعالي چنين فرمود و پيش گيرندگان پيشينيان يعني انها كه سبقت
دارند بر عامه مومنان از مهاجرين يعني انانكه از مكه هجرت كرده
بمدينه آمدند مراد اهل بدرند يا انانكه قبل از هجرة اسلام آورده اند
يا انها كه بدو قبله نماز گزارده اند يا اهل بيعت رضوان وان
انصار يعني انها كه از ساكنان مدينه اهل مكه را ياري دادند مراد
اهل بيعت عقبه اولي اند يعني سباق سبعه و يا اهل عقبه ثانيه
كه هفتاد بودند يا انها كه بر دست مصعب بن عمير ايمان آورده اند
قبل از بيعت ثانيه متابعت كردند سابقان باحسان يعني بايمان
وطاعت مراد ساير صحابه اند از مهاجره و انصار كه پيروي سابقان
كردند و گفته اند هر كه متابعت ايشان كند تا قيامت از زمره تابعان است
خشنود شد خداي از ايشان بقبول طاعت ايشان سابق و لا
حق در رضا داخلند و خشنود شدند ايشان از خداي بانچه يافتند
از نعم دينيه و دنيويه وقوله تعالي يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَ
الَّذِيْنَ آمَنُوْا مَعَهُ الايت سوا جعل الواو للعطف او للاستيناف

يعني اين آيه كريمه

يعني آيه كريمه در تفسير زاهدي چنين مذكور ست كه يوم لا يخزي الله
النبي اينجا وقف كن كه عفو كند گناهان شما را واندر اردشما را در بهشت
آن روز كه خداوند عز وجل عذاب نكند ورد نكند شفاعت پيغامبر
وقيل آن روز كه خداوند عز وجل خجل نكند هيچ نبي را در حق امت
او من از تو چيزي خواهم از بهر كسي ديگر تو ندهي من بحق
آنكس خجل كردم يعني آنست كه روز قيامت خداوند عز وجل شفاعت
هيچ نبي را در حق هيچ گناهكار رد نكند وهيچ نبي را خجل نكند بل
شفاعت دهد كما قال صلي الله عليه وسلم شفاعتي لاهل الكباير
من امتي قوله تعالي وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا مَعَهُ ابتدا است نظير وي جنانست
خداوند عز وجل گفت محمد رسول الله صلي الله عليه وسلم اينجا و
قفست والذين معه ابتدا است اگر وقف نداري شركت داده
باشي ايشان را با وي در نبوت ودرين آيه كريمه يعني يوم لا يخزي
الله النبي اگر وقف نداري [illegible] روا بود و معني چنان بود كه
والذين امنوا و تابوا معه پيغامبر انرا عذاب نكند وقول ايشان رد
نكند ومومنان تايب را عذاب نكند تايب را خود شفاعت بود
وغير تايب موقوف بود تا كسي دستش نگيرد وقيل لا يخزي الله
النبي اي لا يعذب النبي بلغه هذيل ومن معه عذاب الكفار
وقيل معناه لا يهين النبي والذين آمنوا معه هين اين الكفار
وليس المراد منه وجود الايمان معا بل المراد وجود الايمان مطلقا

كه

مطلعا کما قال الله تعالی فی قصة بلقیس وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمٰنَ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ کما یقال هذا قول ابی حنیفة وشافعی رحمهما الله تعالی
وان کان بین قولیهما زمان طویل ولکن المراد من ذلک اتفاق
القولین کذلک هر دو قول تعالی وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرٰىهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا تفسیر این آیت کریمه مولانا حسین واعظ
رحمه الله تعالی چنین فرموده وآنانکه با محمد رسول الله اند صلی الله
علیه وسلم از مومنان سخت دل وغلیظ اند بر کفار ومهربان وشفقان
میان یکدیگر می بینی ایشان را رکوع آورندگان سجود کنندگان یعنی
در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب ستة
راجع بهمه صحابه است رضی الله تعالی عنهم اما درین الفاظ ایمائی
باختصاص هر یک از خواص بمنقبتی خاص والذین معه مدح
صدیق است رضی الله تعالی عنه که بقرب ورفاقت در دار وغار
مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروقست رضی الله تعالی عنه
چه در نهایت شدت وغلظت بود با اهل شرک ونفاق وجهه
علما را اتفاقست که رحماء بینهم نعت ذی النورین است رضی الله
تعالی عنه که رافت وحیا ودلنوازی او مشهورست ومعروف
ونزد خالق وخلایق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف
رکعا سجدا لحال مرتضی علی است کرم الله تعالی وجهه که اکثر اوقات
واغلب آنات او بوظایف طاعات وعبادات میگذشت تا لحدی

که آواز هزار تکبیر

که آواز هزار تکبیر احرام از حلق او باستماع خادمان عتبه علیاش
میرسید ودر کتاب مذکور اگرچه آیت کریمه مذکوره همین قدر
آورده اما چون ما بعدش هم در شان صحابه است رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از برای ترغیب طالبان اتمام بیاورد قال الله تعالی
یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ
اَثَرِ السُّجُوْدِ ذٰلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرٰىةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ
کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْـَٔهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ
یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّاَجْرًا عَظِیْمًا تفسیر این آیت مولانا حسین
واعظ چنین فرموده که میطلبند این بزرگان یعنی صحابه افزونی از خدای
یعنی زیادتی ثواب می جویند وخشنودی حضرت او میطلبند
علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر بوده از اثر سجده
کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده
چه روی نمازگزارنده در نظر دل خورشید تابنده است که من کثر
صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکورست
که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح
او ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشقست * رنگ
رخش زرد ورد بین وزانکه هست * این وصف که مذکور شد
صفت ایشانست در توریت که کتاب موسی است علیه الصلوة والسلام

یعنی ایشان بدین صفت در توریت مذکورند و وصف ایشانست
در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی علیه الصلوة والسلام
هم مسطورست با صفت ایشان در انجیل مانند کشتیست که در
اول بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یکشاخ بیرون آید پس
قوی کرداند آن یکشاخ را پس سطبر شود پس بایستد بر ساقهای
خود اول دانه بوده کیاه ضعیف شود و باخر درخت کردد بشکفت
آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی واین مثلیست و مثل
وی حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و یاران وی رضی الله
تعالی عنهم که باول دعوت اسلام ضعیف بود هرچند بر آمد قوت
کرفت و راست بایستاد و بسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه
این تمثیل فرموده تا خشم کیرند بیاران پیغمبران کافران امام
قشیری فرموده که این ایت در شان اصحابست پس هر که بر ایشان
خشم کیرند و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ
بالله منه وعده کرده خدای آنانرا که کرویده اند و کرده اند کردار
های ستوده از ایشان یعنی اهمه ایشانرا وعده فرموده است که
امرزش کناهان و مزدی بزرک در تفسیر غرایب آورده که مراد
از عمل صالح انجا دوستی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین فی تفسیر المعز عن عکرمه مثل اخرج شطاه بابی بکر فازره
بعمر فاستغلظ بعثمان فاستوی علی سوقه بعلی وله الحسنة هه

فقوله علیه

فقوله علیه الصلوة والسلام لا تسبوا اصحابی فلوان احدکم انفق ملأ
لارض ویروی مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و نصیف
عبارت از نصف است واین نیز مکیالیست فروتر از مد وضمیر
که در نصیفه است راجعست بسوی احد نه بسوی مد وقوله علیه
الصلوة والسلام اَللّٰهَ اَللّٰهَ اَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا مِنْ بَعْدِي
فَمَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي اَحَبَّهُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي اَبْغَضَهُمْ و
مَنْ اٰذَاهُمْ فَقَدْ اٰذَى اللّٰهَ وَمَنْ اٰذَى اللّٰهَ فَيُوشِكُ اَنْ يَاْخُذَهُ وبتوشیله
نماند که الله الله اصحابی منصوبست بفعل مقدر وفی فصل
الخطاب کسیکه وادارد مومن حقیقی را که در اصحاب رسول صلی الله علیه
وسلم قدح کند وحالانکه ایشان از جهت محبت او مهاجرت معاهد
واوطان ومفارقت اقارب واقران اختیار کرده اند واموال وارواح
در قدم مبارکش ایثار کردند وایضا فیه فی فردوس الاخبار عن عبد الله
ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال انا مدینة العلم وابوبکر اساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفها
وعلی بابها لا تقولوا فی ابی بکر وعمر وعثمان وعلی الا خیرا وفی بستان
ابی اللیث رحمه الله تعالی روی ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی
علیه الصلوة والسلام انه قال لا یجتمع حب هولاء الاربعة الا فی قلب
مومن ابی بکر وعمر وعثمان وعلی وفی فصل الخطاب روی ابن
عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال ان

عز وجل فرض عليكم حب ابي بكر وعمر وعثمان وعلي كما فرض عليكم
الصلوة والصيام والحج والزكوة فمن ابغض واحد منهم فلا صلوة له
ولا صيام ولا حج ولا زكوة ويحشر يوم القيمة من القبر الى النار وفي
المشكوة عن عائشة رضي الله تعالى عنها بينما راس رسول الله صلى الله
عليه وسلم في حجري في ليلة ضاحية اذ قلت يا رسول الله هل يكون
لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت اين حسنات
ابي بكر قال انما جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات ابي بكر
وفي شواهد النبوة ابوبكر رضي الله عنه وصيت كرده بود كه تابوت
مرا بدر روضهٔ رسول صلى الله عليه وسلم بريد وبكويد السلام
عليك يا رسول الله اين ابوبكر است بآستانهٔ تو آمده اكر جنانچه اجازت
شود ودر كشاده كردد در آريد والا ببقيع بريد راوي ميكويند
كه چون بموجب وصيت ابوبكر رضي الله عنه آنرا كفتيم هنوز
آن كلمات تمام نشده بود كه پرده دور شد وآواز در برآمد و
نداي بكوش ما رسيد كه در آريد حبيب را بسوي حبيب وفي
فصل الخطاب امير المومنين علي كرم الله تعالى وجهه كفته كه مي
شنيدم كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ميكويد كه عمر ابن
الخطاب سراج اهل الجنة بعد از آن اين سخن بحضرت امير المومنين
عمر رضي الله عنه رسيد پس برخاست وبا وي جماعة از اصحاب
رسول الله صلى الله عليه ورضي عنهم بوده اند وبخانهٔ امير المومنين

علي رضي الله عنه بيرون آمد پس امير المومنين عمر رضي الله تعالى عنه
وي را كفت شنيدي كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
كه عمر ابن الخطاب سراج اهل الجنة پس وي كفت آري شنيدم پس
امير المومنين عمر رضي الله عنه تعالى عنه وي را كرم الله تعالى وجهه
كفت كه براي من خطي بنويس پس امير المومنين علي كرم الله وجهه
نوشت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما ضمن علي ابن ابي طالب
لعمر ابن الخطاب عن رسول الله صلى عليه وسلم عن جبرئيل عليه
الصلوة والسلام عن الله تبارك وتعالى ان عمر ابن الخطاب سراج اهل
الجنة في الجنة پس حضرت امير المومنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه
اين خط را كرفت وبيكي از اولاد خود داد وكفت چون من بميرم و
مرا غسل دهيد وكفن پوشيد اين مكتوب را با من در كفن من
درج كنيد تا بلقاي حق جل وعلا برسم پس چون آن وقت رسيد
وي را رضي الله عنه غسل دادند وكفن پوشيدند وآنرا در كفن
در آوردند وي را رضي الله عنه دفن كردند وفي شواهد النبوة
امير المومنين عمر رضي الله تعالى عنه روز آدينه در ميان آنكه بمنبر
برآمده بود وخطبه ميخواند ترك خطبه كرد ودو بار يا سارية كفت
يا سارية الجبل وباز بخطبه خواندن مشغول شد وتمام ساخت
مردمان كفتند كه ها تا كه عمر ديوانه شده است عبد الرحمن بن عوف
رضي الله عنهما از زمان بعد از بر ودر آمد وكفت اي عمر چه بود ترا كه

در میان خطبه ان سخن کفتی وزبان مردم را بر خود در ازکردی
کفت ان وقت دیدم که ساریه وقوم وی نزدیک کوهی باکافران
محاربه میکنند وکافران از پیش وپس ایشان حرمی آیند چون
آنرا دیدم بی طاقت شدم وان سخن کفتم تا پشت بکوه باز نهند
واز شر کافران باز رهند وکویند از مدینه تا کوه ساریه یکماه
راه بود چون یکچند بر امد وساریه ازان سفر مراجعت کرد کفت
که روز جمعه باکافران محاربه میکردیم از وقت صبح تا وقت نماز جمعه
ناکاه شنیدیم که منادی ندا میکند که یا ساریه الجبل پشت بکوه
باز نهادیم وچندان محاربه کردیم که بسیاری از ایشان کشته شدند
ودیگران بکریختند اناتکه بر عمر رضی الله عنه طعن بجنون زده
بودند این سخن را شنیدند کفتند بکذارید ویرا که از برای این کار
ساخته شده است وکویند که این سخن چون همه روز جمعه با امیر
المومنین علی رضی الله عنه کفتند فرمود که وی هیچ کاری نکند
که از عهدهٔ ان بیرون نتواند آمد وفی المشکوة عن طلحه بن
عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی رفیق
ورفیقی یعنی فی الجنة عثمان وفی صحیح البخاری قال النبی صلی الله
علیه وسلم من یحفر بیر رومة فله الجنة فحفرها عثمان وقال من
من جهز جیش العسرة فله الجنة فجهزه عثمان وفی کشف المحجوب
عبد الله بن رباح وابو قتاده رضی الله عنهما روایت ارند که روز

حرب الدار ما نزدیک عثمان بودیم چون غوغا شد بدرکاه وی مجتمع
شدند غلامان وی سلاح برداشتند حضرت عثمان کفت هر که سلاح
بر نکیرد از مال من ازادست وما از ترس خود جهد بیرون امدیم و حسن
بن علی رضی الله عنهما ما را در راه پیش آمد باوی باز کشتیم ونزدیک
حضرت عثمان اندر آمدیم تا بدانیم که حسن بن علی کرم الله وجهه
نجه کار میشود چون حسن اندر آمد سلام کفت وویرا بران بلیت
تعزیت کرد وکفت یا امیر المومنین من بی فرمان تو با مسلمانان
شمشیر نتوانم کشید وتو امام حقی مرا فرمان ده تا بلای این قوم
از تو دفع کنم حضرت عثمان او را کفت یا ابن اخی ارجع واجلس فی بیتک
حتی یاتی الله بامره فلا حاجة لنا فی اهراق الدماء ای برادر زاده
من باز کرد وبا در خانه خود بنشین تا فرمان خدای تعالی بید وتقدیر
وی چه باشد که ما را بخون ریختن مسلمانان حاجت نیست واین
علامت تسلیم است اندر حال وجود ورود بلا اندر درجه خلت چنانکه
نمرود دوستی اتش برافروخت وابراهیم را صلوات الله علیه اندر پله
منجنیق نهاد جبریل امد وکفت هل لک من حاجة کفت اما الیک
فلا بتو حاجتی ندارم کفت بس از خداوند بخواه کفت حسبی سوالی
علمه بحالی مرا این بس که او میداند که بمن چه میرسد واو بمن داناتر
از منست بمن میداند که صلاح من اندر چه چیزست پس عثمان اینجا
بجای خلیل الله منجنیق واجتماع غوغا بجای اتش وحسن بجای

بجاي بجبريل اما ابرهيم را عليه الصلوة والسلام اندر بلا نجات و
عثمان را اندر بلا هلاك ونجات را تعلق بيقا بود وهلاك را بفنا و
في شواهد النبوة مردي از انصار در روز قتل مسيلمهٔ كذاب كشته
شده بود وي را در كشتكان مي طلبيدند كه يكي از كشتكان ميكوين محمد
رسول الله ابو بكر الصديق عمر الشهيد عثمان اللين الرحيم وفي
المصابيح عن البراء ان النبي صلي الله عليه وسلم قال لعلي انت مني
وانا منك وايضا فيه عن جابر قال دعا رسول الله صلي الله عليه
وسلم عليا يوم الطايف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه
مع ابن عمه فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجيه
وفي شواهد النبوة بروايت صحيح ثابت شده است كه چون
امير المومنين علي كرم الله تعالي وجهه پاي مبارك بر ركاب مي نهاد
افتتاح تلاوت قران ميكرد وچون پاي ديكر بر ركاب ميرسيد
وبروايتي بر بالاي ستور راست مي ايستاد ختم تمام ميكرد
وايضا فيه حبه عرني كه از اصحاب امير المومنين علي بود رضي الله عنه
كويد كه در ايام محاربه معاويه حضرت امير رضي الله عنه بر كنار
دريائي فرود آمد ناكاه مردي آمد وكفت السلام عليك يا امير
المومنين حضرت امير فرمود كه وعليك السلام ان مرد كفت من
شمعون بن حنا ام صاحب اين دير واشارت بديري كرد كه
انجا بود پس كفت نزديك ما كتابيست كه اصحاب عيسي عليه الصلوة والسلام

انرا از يكديكر ميراث

انرا از يكديكر ميراث كرفته اند اكر خواهي انرا بر تو خوانم واكر خواهي انرا
پيش تو آرم حضرت امير فرمود كه بخوان آن مرد خواندن كرفت
در نعت رسول بود صلي الله عليه وسلم واوصاف امت وي وآخر
اين بود كه روزي فرود آيد بر كنار اين دريا مردي كه اقرب باشد
بوي از اهل اين زمان در قرابت ودين اهل مشرق را بايد او
با اهل مغرب مقاتله كند الدنيا اهون عليه من رماد اشتد به
الريح في يوم عاصف والموت في حب الله اهون عليه من شربة
ما يشربه الظماء العطشان له رضوان الله والقتل معه شهادة پس ان
ان مرد كفت چون ان مبعوث شد بوي ايمان اوردم چون تو
اينجا فرود آمدي پيش تو آمدم تا زنده ومرده با تو باشم حضرت امير
رضي الله عنه بكريست وحاضران بكريستند با وي پس فرمود كه الحمد لله
الذي لم تجعلني عنده منسيا والحمد لله الذي ذكرني في كتاب الابرار
پس با حبه عرني كفت اي حبه اين را بخود نكاه دار وهر كاه كه شام
وچاشت خوردي وي را طلب كردي در ليلة الهرير كه حرب وي
با معاويه صعب شد شهيد كشت حضرت امير رضي الله عنه
بر وي نماز كزارد ودر قبر وي فرود امد فرمود كه هذا رجل منا من
اهل البيت اصل ششم در بيان اخبار واثاري كه مرويست در
حق متعصبان ومنكران خلفاي اربعه رضوان الله تعالي عليهم
اجمعين في افصل الخطاب مرويست از فاطمه رضي الله عنها كه

که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی را رضی الله
عنه گفت که یکون قوم یحبون من بعدی یدعون الرافضیة
فاینما ادرکتم فاقتلهم فانهم مشرکون وعلامت ذلک انهم یشتمون
ابابکر وعمر رضی الله تعالی عنهما وایضا فیه عن بعض کبار اهل البیت
انه کان یقول فی دعائه اللهم العن الرفضة فانهم یتهموننا ودر کتب
فقه چونکه شرح مختصر وغیر آن مذکورست که کره امامة المبتدع
کمن فضل علیا رضی الله عنه ودر فصل الخطاب مذکورست
که بلغ علیا کرم الله تعالی وجهه ان عبد الله ابن سبا یفضله علی
ابی بکر وعمر رضی الله عنهما فقال والله لقد هممت بقتله فقال له
رجل احبك بقتله فقال رضی الله عنه لاجرم والله لاانساکنه بلدة
انا فیها فنفاه ونیز در کتاب مذکور مسطورست قال علی رضی
الله تعالی عنه لااجد احدا یفضلنی علی ابی بکر رضی الله عنه الاجلدته
حد المفتری ابوبکر رضی الله عنه خیر الناس بعد رسول الله علیه
الصلوة والسلام وبعد النبیین والمرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین ونیز در کتاب مذکور مسطورست که عن سوید ابن
غفلة انه قال قلت لعلی کرم الله وجهه انی مررت بقوم من الشیعة
یذکرون ابابکر وعمر رضی الله عنهما وینقصونهما ولولا انهم یعلمون
انك تضمر ما هم علیه لم یجترؤا علی ذلک فقال علی رضی الله عنه
اعوذ بالله عز وجل ان اضمر لهما الا الحسن الجمیل لعن الله من

اضمر لهما

اضمر لهما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله علیه وسلم ووزیراه
ثم نهض دامع العین یبکی قابضا علی یدی حتی صعد المنبر قابضا
لحیته ینظر فیها وهی بیضاء وقد اجتمع الناس فقام وخطب خطبة موجزة
بلیغة فقال ما بال قوم یذکرون سیدی قریش وابوی المسلمین
بما انا عنه متنزه ومما یقولون بری وعلی ما یقولون معاقب فو الذی
فلق الحبة وبرء النسمة لا یحبهما الا مومن ولا یبغضهما الا فاجر ردی
من لکم بمثلهما من احبهما فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی
وانا منه بری ان اقواما یفضلوننی علیهما فی قلوبهم بقیة من
النفاق ویریدون بذلک فرقة اهل الاسلام واختلاف الامة وقد
نبانی بخبرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم وامرنی بقتلهم اخوان
العلانیة اعداء السریرة یحسن الکذب عندهم ویظهر الفجور بینهم
یبطلون المصاحف ویتواصلون علی الفجور ویتفکهون بشتم اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم والوقیعة فیهم واتباع
ما شجر بینهم ما قد غفر الله لهم یتعلم الصغیر من الکبیر ویربو علی
ذلک الصغیر حتی یکون کبیرا فیندرس السنة وتحیی البدعة
التمسك بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الزمان افضل
الشهداء وافضل العباد وافضل المجاهدین طوبی لهم لم یدة حینئذ
علی وجه الارض ابغض الی الله تعالی من الروافض ارض الله سبحانه
علیهم غضبی والسماء تظلها کارهة لهم علماء هم یومئذ شر فتن

اظلت السماء عليهم من عندهم تخرج الفتنة وفيهم يعود اوليك
ويسمعون في ملكوت السموات الارجاس والانجاس فاذا العنوا
اصحاب رسول الله صلى الله عليه في المجالس والمحافل والمساجد
وجعلوه شعارهم اشتغلت الحكمة من الصدور فيمسخ الله
الراوفض واهل البدع فقالوا كيف نصنع يا امير المومنين ان ادركنا
ذلك الزمان قال رضي الله عنه كونوا كحواري عيسى ابن مريم
صبروا صبرا وتمسكوا بما نحن عليه وما امركم الله تعالى به من طاعة
نبيه وحب صحابته وترك مفارقتهم ان اصحاب عيسى ابن مريم
صلوة الله عليه وسلامه على نبينا وعليه وعلى جميع الانبياء والمر
سلين ورضي على الحق والسنة وانا اقول لكم الموت على الحق والسنة
خير من الحيوة على المعصية والبدعة **ودر شواهد النبوة** اورده است
كه در كتاب فتوحات مكيه مذكورست كه طايفه از اوليا الله هستند
كه ايشانرا رجبيون ميگويند وايشان جهل تن مي باشند نه زياده
ونه نقصان وحال ايشان آنست كه در اول روز رجب چنان گران
مي شوند كه گويا آسمان بر بالاي ايشان نهاده اند بر خود نمي توانند
جنبيد ونه بر پاي ميتوانند خاست ونه مي توانند نشست دست
وپاي بلكه پلك چشم را نمي توانند جنبانيد در روز اول رجب
چنين مي باشند وروز بروز سبكتر ميشوند چون شعبان
در رسد سبكبار ميشوند چنانكه گويا از بند خلاص شده اند وايشانرا

در رجب كشفهاي بسيار وتجليهاي بيشمار واطلاع بر مغيبات مي باشد
در شعبان آنها از ايشان مسلوب مي شود وگاه باشد كه بعضي از
آن احوال را بر بعضي باقي گذارند در تمام سال **وصاحب فتوحات** رضي الله
عنه گفته است كه من يكي از ايشانرا ديده ام وبروي كشف روافض
گذشته بودند كه ايشانرا بر صورت خوك ميديد گاه بودي كه مردي
مستور الحال كه هيچكس مذهب وي ندانستي بروي بگذشتي
ومذهب رفض داشتي ويرا در صورت خوك ديدي ويرا طلب
داشتي وگفتي توبه كن بخداي باز گرد كه تو رافضي آن شخص
در تعجب افتادي اگر توبه كردي ودر توبه خود صادق بودي
ويرا در صورت انسان ديدي وگفتي راست ميگويي واگر كاذب
بودي همچنان ويرا در صورت خوك ديدي وگفتي دروغ ميگويي
وتوبه نكرده روزي دو مرد از عدول شافعيه بروي در آمدند
كه هرگز هيچكس از ايشان رفض فهم نكرده بود واز جماعت
شيعه بودند بفكر ونظر خود آن مذهب گرفته بودند وتسنن
بابوبكر وعمر رضي الله عنهما اعتقاد بد كرده بودند ودر شان
علي رضي الله عنه غلو داشتند چون اين دو عدول بروي
در آمدند فرمود تا ايشانرا بيرون كردند سبب پرسيدند فرمود
كه شما را در صورت خوك مي بينم واين علامتيست ميان من
وخداوند من كه رافضيانرا درين صورت بمن مي نمايد در

یا

باطن خود از آن مذهب توبه کردند ایشانرا گفت که درین ساعت
توبه کردید زیرا که شما را در صورت انسان می بینم ازین معنی
تعجب می نمودند و بالکلیه از آن مذهب باطل توبه کردند و
هم در شواهد النبوة مذکورست که امام مستغفری رحمة الله
تعالی علیه آورده است از یکی از صالحین که گفت شبی قیامت
را در خواب دیدم که قایم شده است و همه خلایق را در حساب
گاه حشر کرده اند بصراط نزدیک رسیدم و از آنجا بگذشتم ناگاه
دیدم که رسول علیه الصلوة والسلام بر کنار حوض کوثرست و
امام حسن و حسین رضی الله عنهما مردمانرا آب میدهند
پیش ایشان رفتم که مرا آب دهید ندادند پیش رسول صلی الله
علیه وسلم آمدم که یا رسول الله ایشانرا بگوی که مرا آب دهند
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ترا آب نخواهند داد گفتم چرا
یا رسول الله گفت از آن سبب که در همسایگی تو شخصی است که
علی را رضی الله عنه لعنت میکند و بد میگوید و تو ویرا منع نمیکنی
من گفتم یا رسول الله میترسم که قصد هلاک من کند و مرا استطاعت
آن نیست که منع وی توانم کرد رسول صلی الله علیه وسلم کاردی
بمن داد و فرمود که برو و ویرا بکش من در خواب ویرا بکشتم
پس باز گشتم و پیش رسول علیه الصلوة والسلام آمدم و گفتم یا
رسول الله آنچه فرمودی کردم پس رسول علیه الصلوة والسلام

فرمود ای حسن ویرا آب ده امیر المومنین حسن رضی الله عنه
مرا آب داد و من کاسه از وی گرفتم و نمی دانم که خوردم یا نه و
بعد از آن از خواب بیدار شدم بسیار ترسناک و وضو ساختم و نماز
مشغول گشتم تا آن زمان که صبح بدمید ناگاه آواز مردم برآمد که
فلان کس را در جامهٔ خواب کشته اند و گماشتگان حاکم آمدند
و همسایگان را بیگناه گرفتند بخود گفتم سبحان الله این چه خوابست
که من دیده ام خدای تعالی آنرا راست ساخته است برخاستم و پیش
حاکم رفتم و گفتم این کاریست که من کرده ام و مردم ازین بیگناه اند
حاکم گفت وای بر تو این چیست که میگویی گفتم آن خوابیست که
من دیدم و خدای تعالی آنرا راست ساخته است گناه من چیست
و خواب را با وی حکایت کردم گفت جزاک الله خیرا برخیز و برو
که تو بی گناهی و قوم نیز بیگناه اند و هم وی آورده است که علی
بن زید رضی الله عنهما گفته است که سعید بن مسیب رحمة الله
شخصی را بمن نمود و گفت برخیز و ویرا ببین گفتم حال ویرا باز
نمای چه حاجتست که من به بینم گفت این شخصی بود که سب
باصحاب رسول صلی الله علیه وسلم یعنی امیر المومنین عثمان و علی
را رضی الله عنهما سخنان ناشایست میگفت من مناجات کردم
که خداوندا اگر ایشانرا پیش تو سابقه عنایتی هست نشانه بمن نمای
روی این شخص سیاه شد وفی المشکوة عن ام سلمة رضی الله عنها

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سب عليا فقد سبني
وفي فصل الخطاب قال بعض كبراء العارفين رحمهم الله تعالى
ربما القى الشيطان الى الانسان اصلا صحيحا لا يشك فيه اذ علم انه
ينقدح لنفسه من ذلك الاصل المعاني المهلكة التي لا يقدر على
ردها كما القى الى اهل البدع والاهواء لا سيما الشيعة لا سيما الا ملحدة
منهم اصولا صحيحة لا يشكون فيها ثم طرأت عليهم تلبيسات
ففقهت فيها نفوسهم فقها نفيسا نفيا واستنبط من تلك الشبهة
امورا يعلم ابليس منها الغوايات اذ ليس لشياطين الجن سوى كذا ما في قوى
النفوس الانسية كما دخلت شياطين الجن على الشيعة اولا
بحب اهل البيت وهو اصل صحيح ومن اسنى القربات الى الله
تعالى ولكن تعدوا ذلك الى بغض الصحابة وسبهم وانكار فضا
يلهم رضي الله تعالى عليهم اجمعين مع ان حبهم ايضا من اسنى
القربات الى الله عز وجل وتخيلوا ان اهل البيت اولى بهذه
المناصب الدنياوية منهم فضلوا واضلوا بحيث صار الشيطان
في مسايلهم تلميذا لهم يتعلم منهم فانظر ماذا ادى اليه الغلو في شاگرد
الدين لخرجهم عن الحد فانعكس امرهم الى الضد وفي احياء
العلوم واز ابواب عظيمه شيطان تعصب مذاهب واهوا ست
وحقد بر خصوم ونظر كردن بسوى ايشان بچشم نقصان و استحقا
واين از انهاست كه هلاك سازد فاسقان وعابدان از زيرا كه طعنه

زدن درحق

زدن درحق مردم واشتغال بذكر نقصان ايشان صفتي ست
مجبوله در طبع انسان كه از صفات سبعيه است پس چون شيطان
در خيال اندازد كه ان حقست وحالانكه ان موافق باشد باز ذات نج
مجبوليست انسان بران غالب گردد حلاوت ان بر دلها وپس اشتغا
نمايد بان بهمگي همت خود شادمان ومسرور گمان بردكه سعي ميكند ذات
در دين وحالانكه وي سعي ميكند در اتباع شيطان مي بيني كه را كم
تعصب ميكند بجهت امير المومنين ابوبكر صديق رضي الله عنه
وحالانكه وي حرام خورنده ودروغ گوينده باشد وانواع فساد
را انجاي آرد واگر از احضرت امير المومنين ابوبكر صديق رضي الله عنه
ميد بين هر اينه وي اول دشمن او مي بود زيرا كه دوست حضرت
ابوبكر صديق رضي الله عنه كسي است كه طريق وي گيرد وبسيرت
او باشد وآنچه وي دوست ميداشت انرا محافظت كند وان
سيرت وي رضي الله عنه آن بود كه در دهان مبارك خود سنگ
ميداشت تا زبان خود را از كلام مالا يعني باز دارد پس كجاست اين
مرين فضولي را كه دعوي ولا ومحبت او ميكند ومي بيني فضولي
ديگر را كه تعصب ميكند بجهة امير المومنين على رضي الله عنه و
حالانكه از زهد امير المومنين على رضي الله عنه وسيرت او آن بود
كه در ايام خلافت خود جامه بپوشيد كه بسه درم خريد ودو آستين
تا بند دست بريد ومي بيني آن فاسق را كه جامه حريري پوشد

وبتجمل باشد باموالی که آنرا از حرام کسب کرده و وی دعوی حب
امیر المومنین علی رضی الله عنه میکند وحالانکه وی رضی الله عنه
نخستین دشمنان اوست در روز قیامت وچیست حال کسی که
فرزند عزیز شخصی را که نور دیده وحیات دل او باشد بکیرد و
ببرند وموی او برکند یا ببرد وباوجود این دعوی محبت
بدر او کند ومعلومست که دین وشرع نزد امیر المومنین ابی بکر
وامیر المومنین علی وسایر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دوست
ترست از اهل ومال وفرزند بلکه از نفس خویش ومرتکبان
معاصی شرع انکسانند که تمیز بی شرع کنند وانرا بمقاریض شهوات
ببرند ودوستی کند با ابلیسی که دشمن خداوند تبارک وتعالی
ودشمن اولیای اوست پس خواهی دید در دون قناعت که
چیست حال ایشان نزد صحابه ونزد اولیاء الله بلکه اگر کشف غطا
شود واین طایفه دانند که صحابه حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم در حق امت او چه دوست میداشتند هر اینه شرم بسی
امد این مردم را از انکه باوجود قبح افعال خویش ذکر ان بزرکان
دین را بر زبان جاری کنند ومع هذا شیطان در خیال ایشان می
اندازد که کسی که با دوستی امیر المومنین ابی بکر وعمر رضی الله عنهما
بمیرد اتش کرد او نکردد ودر خیال دیگری اندازد که کسی که با
محبت امیر المومنین علی رضی الله عنه بمیرد دو بر لهیچ ترسی نخواهد

بود باانکه

بود باانکه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مر فاطمه را رضی الله
عنها بضعه ایست از وی میفرماید که اعملی فانی لا اغنی عنک من الله
تعالی شیئا وهمچنین حکم متعصبان ایمه مجتهدین چون امام
ابو حنیفه وامام شافعی وامام مالک وامام احمد حنبل وغیر ایشان از
ایمه دین رحمهم الله تعالی پس هر که دعوی مذهب امامی کند
وبسیرت او نباشد ان امام دشمن اوست زیرا که خواهد کفت
ویرا که مذهب من عمل بود نه مجرد حدیث لسان وحدیث لسان
از برای عمل بود نه از برای هذیان پس چیست حال تو که مخالفت
کردی مرا در عمل وسیرتی که مذهب ومسلک من بود بسوی خداوند
تبارک وتعالی بعد از ان بدروغ دعوی مذهب من کردی
پس تعصب مدخلی عظیم باشد از مداخل شیطان که تحقیق وی
هلاک کرده است در ان اکثر اهل عالم را **باب هفدهم در بیان**
کیفیت اعتقاد در حق اولاد رسول صلی الله علیه وسلم ورضی
عنهم واین باب مشتمل است بر چهار اصل است **اصل**
اول در بیان محبت اولاد رسول صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم
فی فصل الخطاب روی الامام الواحدی رحمه الله تعالی باسناده
عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهم
انه قال لما نزلت هذه الایة قُل لا اَسئلُکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربی
قالوا یا رسول الله من هولاء الذین اُمرنا بمودتهم ووجبت علینا

مودتهم قال صلی الله علیه وسلم علی و فاطمة و ولداهما یعنی
چون این آیت کریمه نازل شد صحابه گفتند که یا رسول الله کیانند
آنکسانی که امر کرده شده ایم ما بمودت ایشان و واجب است بر ما
مودت ایشان حضرت نبی علیه الصلوة والسلام فرمود که علی است
و فاطمه و دو فرزند ایشان رضی الله تعالی عنهم وایضا فیه روی
الشیخ ابو عبد الرحمن السلمی رحمه الله تعالی عن الحسن رضی الله عنه
انه قال فی هذه الآیة کل من تقرب الی الله عز وجل بطاعته وجبت
علیک محبته وایضا فیه امام فخر الدین رازی رحمه الله تعالی
فرموده که در قول او سبحانه و تعالی الا المودة فی القربی مر صحابه را
رضی الله تعالی عنهم نصیبی عظیم است لانه تعالی قال وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ پس هر که مطیع حق جل وعلا بود
نزد او مقرب باشد و داخل بود در قول او سبحانه که الا المودة فی
القربی پس این آیه کریمه دلالت میکند بر وجوب حب آل محمد و حب
صحاب او صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم و این منصب مسلم نیست
مگر بر قول اصحاب ما که اهل سنت و جماعتند که جامع اند میان
حب عترت حضرت سید المرسلین و حب صحاب او صلی الله علیه
وسلم و رضی عنهم اجمعین و سمعت بعض المذکورین یقول ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه الصلوة
والسلام من رکب فیها نجی وقال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم

بایهم اقتدیتم اهتدیتم الحدیث و ما که اکنون در بحر تکلیفیم در امواج شبهات
و شهوات گرفتاریم و راکب بحر محتاج است بدو امر یکی سفینه
خالیه از عیوب دوم کواکب ظاهره چون راکب آن سفینه بود
و نظر بر آن کواکب دارد ویرا غالبا امید سلامتست پس از جهت
اصحاب ما که اهل سنت و جماعتند راکب سفینه حب آل محمد اند
و واضع ابصار بر نجوم صحابه رضی الله عنهم فنرجو من الله تعالی
ان یفوزون بالسلامة والسعادة فی الدنیا والآخرة وفی رساله
قاضی شهاب دولت ابادی رحمه الله تعالی در زاهدی و غنائی
میگوید که مودت اولاد مصطفی صلی الله علیه وسلم شرط ایمان است
وایضا ذکر فیها فی اعلام الهدی عقیدة شیخ الشیوخ شهاب
الدین السهروردی قدس الله تعالی سره فمن کان فی قلبه حب
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا بد له من محبة اولاده یعنی پس هر که
باشد در دل او محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس چاره نیست
او را از دوستی اولاد او و لابد گفته تا دانسته شود که حب ایشان
اختیاریست نه طبیعی زیرا که حب دو نوع است اختیاری و طبیعی
کذا فی المشارق وفی فصل الخطاب روی الامام ابو اسحاق الثعلبی
رحمه الله تعالی باسناده عن الامام محمد بن اسلم الطوسی رحمه الله
تعالی قال حدثنا یعلی ابن عبیدة عن اسمعیل ابن ابی خالد عن
قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه انه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ومن مات على حب آل محمد
مات شهيدا الا ومن مات على حب ال محمد مات مغفورا له الا
ومن مات على حب آل محمد فتح في قبره بابان من الجنة الا ومن
مات على حب ال محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير
الا ومن مات على حب ال محمد يزف الى الجنة كما يزف العروس
الى بيت زوجها الا ومن مات على حب آل محمد جعل الله له
زوار قبره ملائكة الرحمة الا ومن مات على حب ال محمد مات
على السنة والجماعة الا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة
مكتوب بين عينيه ايس من رحمة الله تعالى الا ومن مات على
بغض ال محمد لم يشم رائحة الجنة **اصل دوم** در فضيلت
اولاد رسول صلى الله عليه وسلم **في رسالة قاضي شهاب** الدولت
ابادي رحمه الله تعالى اولاد فاطمه رضي الله عنها وعنهم بعدي
خلفاي اربعه از همه صحابه وتابعين فاضلتر اند كذا في شرف
البنوة قال عليه الصلوة والسلام الحسن والحسين فاضلان
في الدنيا والاخرة وابوهما خير منهما **ترجمه** مصطفى صلى الله عليه
وسلم فرمود كه حسن وحسين فاضل اند در دنيا واخرت بعد
امير المومنين على كرم الله تعالى وجهه واين دليلست كه اولاد
رسول صلى الله عليه وسلم از خلفا فاضل نيستند **وفيها ايضا**
فضل ديگر آنكه كسى كه از علما وملوك از كنيزك مولد شده باشد

بجهت علم وحسب پادشاهي نگردد وازاد نشود وليكن علوي
اگرچه امي باشد واز كنيزك غير حره تولد يافته باشد اصلا تبع
والده را در نيابد بشرف رسولنا صلى الله عليه وسلم كذا في الجلالية
وفي جامع الفتاوي ولد الامة من مولاها حر لانه مخلوق من مائه
وولد العلوية من جارية الغير برضاه او بنكاح لا يدخل في ملك
مولاها ولا يجوز بيعه فرجح جانب الاب كرامة وشرفا لجدهم
محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يشارك في هذا الحكم احد
من امته وفي الفتاوي العتابية ولد العلوي من جارية الغير حر
خاص لا يدخل في ملك مولاها ولا يجوز بيعه فرجح جانب الاب اعتبارا
جده محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم حاصله فرزند علوي
از كنيزك غير خواه بنكاح بود يا برضا باشد حر شود وتبع پدر بود
از بهر شرف مصطفى صلى الله عليه وسلم **وفيها ايضا** في المصابيح
والمشارق وشرف البنوة والهند وغير ذلك قال عليه الصلوة
والسلام اني تارك فيكم ثقلين كتاب الله وعترتي فان تمسكتم
بهما لن تضلوا من بعدي **حاصله** مصطفى صلى الله عليه وسلم
فرمود به درستي كه من ميگذارم در شما دو چيز عزيز ونفيس و
محفوظ از آنكه مصطفى صلى الله عليه وسلم پدر امت است لقوله عليه
الصلوة والسلام امتي ابنائي وشرط پدران آنست كه وقت رحلت
بفرزندان نصيحت ووصيت كنند وانچه عزيز ونفيس باشد

بفرزندان سپارند مصطفی را قران و فرزندان عزیز و نفیس
بود تا بامت سپرد و فرمود اگر چنگ زنید بدو و بستی باشان
بعد من هرگز گمراه نگردید ودر شرح سنن میگوید که در صحت
این حدیث محدثان سلف و خلف متفقند وفیها ایضا فی شرعة
الاسلام فی باب السفر ویقدم اولاد الرسول فی المشی والجلوس
وفیها ایضا فی باب الصحبة یعظم اولاد الرسول ویسعی فی حوا
نجهم ویحبونهم بقلبه ولسانه ویقدم علی نفسه فی کل شان وفی
التشریح امام فخر الدین الرازی رحمه الله تعالی فرمود که جایز نیست
مر مرد عالم و متقی را که بالای علوی امی و بیدر ایه خود نشیند
لانا ساوتی فی الدین وفی الفواید الجلالیة قال علیه الصلوة والسلام
اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین لی ترجمه مصطفی
صلی الله علیه وسلم فرمود بزرگ دارید اولاد صالحان مرا از بهر
خدا و اولاد فاسقان مرا از بهر من اصل سیوم در بیان اخبار
واحادیثی که در حق ایمه اثنی عشر واقع شده است فی فصل
الخطاب قال علیه الصلوة والسلام اثنی عشر من اهل بیتی
اعطیهم الله عز وجل فهمی وحکمی وخلقی وطینتی فویل
للمنکرین علیهم بعدی عن جابر ابن سمرة رضی الله عنه قال
اتیتُ النبی صلی الله علیه وسلم فسمعته یقول ان هذا الامر لن
ینقضی حتی یملک اثنا عشر خلیفة کلهم فقال کلمة خفیفة قلت

لانی ما قال فقال قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش وفی
روایة کلهم یعمل بالهدی ودین الحق وفی روایة ولیس بعزیز ان
یجمع الله تعالی هذه الامة یوما ونصف یوم وَاِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ
كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ عن علی رضی الله عنه انه قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ابشروا ثم ابشروا ثم ابشروا ثلث مرات
انما مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر ام اخره وکیف تهلک
امة انا اولها واثنا عشر خلیفة من بعدی والمسیح بن مریم اخرها
روی الامام جعفر الصادق رضی الله عنه باسناده عن ابائه
الکرام رضی الله عنهم عن امیر المومنین علی کرم الله وجهه سئل
عن حدیث کتاب الله وعترتی من العترة فقال کرم الله وجهه
انا والحسن والایمة الی المهدی رضی الله عنهم لا یفارقون
کتاب الله عز وجل ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حوضه وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
قال ستدفن بضعة منی فی ارض خراسان ما زارها مکروب الا
نفس الله تعالی کربته ولا مذنب الا غفر الله تعالی ذنوبه وعن
الصادق رضی الله عنه انه قال من زار واحدا من الایمة کان
کمن زار رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی رسالة قاضی شهاب
الدولت ابادی رحمه الله تعالی امام حسن شیبانی رحمه الله تعالی
میگوید بارها دیدم که امام اعظم رضی الله عنه شب زنده داشتی

وبروز صايم بودي وبه نيت زيارت مصطفي صلي الله عليه و
سلم بزيارت امام محمد باقر آمدي وفتوحات بمجاوران دادي
وخود جاروب زدي هر اينه از اينچنين افعال واعمال امام
اعظم وسراج عالم شده رضي الله عنه انتهي كلامه اول از ائمه اثني عشر
امير المومنين علي بن ابي طالبست كرم الله وجهه وكنيت او ابو
الحسن وابوترابست دوم امير المومنين حسن است رضي الله عنه
كنيت او ابو محمدست ولقب وي تقي وسيد سيوم امير المومنين
حسين است رضي الله عنه كنيت وي ابو عبد الله است
ولقب وي شهيد وسيد چهارم علي بن الحسين است رضي الله
عنه ولقب وي زين العابدين است پنجم محمد بن حسين است
رضي الله عنه ولقب وي باقرست ششم جعفر بن محمدست
رضي الله عنه واشهر القاب وي صادقست هفتم موسي بن
جعفرست رضي الله عنه ولقب وي كاظم است هشتم علي بن موسي
است رضي الله عنه ولقب وي رضاست نهم علي بن محمدست
رضي الله عنه ولقب وي هاديست وبعسكري مشهورست يازدهم
حسن بن علي است رضي الله عنه ولقب وي زكي است وخالص
وسراج ووي نيز چون پدر بزرگوار خويش مشهورست بعسكري
دوازدهم محمد بن حسن است رضي الله عنه وكنيت وي ابو
القاسم است اينچنين مذكورست در شواهد النبوة ومولانا

عبد الرحمن جامي قدس الله تعالي سره در كتاب مذكور بعد آنك
كرامات وخوارق عادات ايشان ذكر كرده فرموده كه مي بايد كه
فضيلت وكمال وولايت وكرامت اهل بيت را منحصر درين دوازده
تن نداني واگرچه ايشان بمزيد فضيلت وكمال از اهل بيت بسيار
بوده اند چه در طبقات ائمه مذكورين وچه متاخرين از ايشان
وبعضي از متاخران ايشان در كتاب نفحات الانس در طبقات صوفيه
مذكور شد چون ابراهيم سعد علوي وسيد عبد القادر كيلاني
وغيرهما قدس الله تعالي ارواحهم والتوفيق من الله سبحانه
وتعالي اصل چهارم در مذمت مخالفان اهل بيت رسول الله
صلي الله عليه وسلم ورضي عنهم في رسالة قاضي شهاب الدولت
ابادي رحمه الله تعالي قال الله تعالي إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
في الكشاف نزل في ناس يوذون عليا كرم الله وجهه اي آنكساني
كه مي آزارند خدا و رسول خدا را با آزار دادن اهل بيت رسول خدا
عز وجل ايشان را لعنت كرد در دنيا وآخرت ولعنت آخرت جز
بكفار نبود پس ازين معلوم شد كه ايذاي اهل بيت كفرست وخداي
عز وجل ساخته كرده است ايشان را عذابي خوار كنند وايضا فيها
ايذاي اهل بيت رسول الله ايذاي رسول الله است بتصريح نص
وهو الحديث الاول في الكشاف وشرف النبوة رواه علي ابن ابي طالب

ظلم

كرم الله وجهه حرمت الجنة على من اهل بيتي واذاني في عترتي
ترجمه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم حرام كرده شده است
جنت بر كسي كه ظلم كند بر فرزندان من و برنجاند ايشانرا و
برنجاند مرا در رنجانيدن قرابتان من الحديث الثاني في
المصابيح فاطمة بضعة مني فمن اغضبها فقد اغضبني ومن
اذاها فقد اذاني ترجمه رسول عليه الصلوة والسلام فرمود مر
فاطمه پاره ايست از منست هر كه او را در غضب آورد مرا در غضب
آورده باشد و هر كه او را ازاره دهد تحقيق مرا ازاره ده باشد و در
حسين رضي الله عنه ازاو بر فاطمه بيشترست زير كه مهر دو اكر
فرزندان بمادر زياده اثر ميكند و در ايذاي علوي ايذاي
رسولست و درين باب احاديث بسيارست بسبب اختصار
مذكور نشد پس ايذاي حسينيان ايذاي مصطفى و علي و فاطمه
است و ايذاي ايشان بنص احاديث هم موجب كفرست
و بر موذي لعنتست فلهذا اتفق اهل السنة والجماعة على
الكفر والعن على قاتل الحسين وآمره كذا في النسفية والشرح
وهم در رساله مذكوره مسطورست كه سوال چون ايذاي اهل
بيت كفرست معاويه رضي الله عنه بايذاي امير المومنين علي رضي الله عنه
كافر باشد يا ني جواب معاوي باغي ماول بود والماول ليس
بكافر ولا بفاسق وفي التمهيد والشرح ان عايشة وزبير

وطلحة تاولوان الخلافة لحيوا الماول ليس بفاسق وفي التمهيد طلحة
وزبير تا باو رجعا الى بلدة الاسلام وقيل عايشة تابت وقيل ما
خرجت بغيا بل جاءت للصالحة وقطعا للمنازعة وفيه ان معاوية
تاب بعد نقل علي بن ابي طالب كرم الله وجهه وقال اخطات في
الاجتهاد قال كانت الخلافة لعلي بن ابي طالب وفي عيون المجالس
وهو ناقل من كتاب الجواهر في باب قضاء الدين قال معاوية لابنه
يزيد يا بني ان الحق والله حقهم اي حق علي والحسن والحسين ولكن
غلبنا عليهم وفي الشرح ان الباغي الماول ليس بفاسق لان شهادته
مقبولة باتفاق الروايات لان ماول في دعواه لان حد البغي ان
يدعي الامارة مع شبهة كما اجتهدت عايشة وزبير وطلحة و
معاوية فوقع في اجتهادهم الخطاء والعصمة لا يكون لغير الانبياء
لانه لا يجوز الصلوة وتولية القضاء والحج والجمعة وغير ذلك من
الولاية من جهة الباغي فدل على انه ليس بفاسق في شرح المقاصد
منع علي رضي الله تعالى عنه اصحاب من لعن اهل الشام وقال اخواننا
بغوا علينا كيف وقد صح ندم طلحة والزبير رضي الله تعالى عنهما
وانصراف الزبير عن الحرب واشتهر ندم عايشة رضي الله تعالى
عنها وهم رساله قاضي شهاب آورده است كه سوال چون يزيد
[illegible] ني باغي بود لعنتش چرا كنند جواب في الشرح ان يزيد كان
باغيا متغلبا خروجيا والخروج على الامام حرام في الاديان كلها

ویزید اللعین خرج علی الحسین بلا تاویلا و قتله بالحروب وفیها
ایضا فی النسفیة وشرح العقاید لمولانا سعد الدین رحمه الله تعالی
فی الکف عن ذکر الصحابة اختلفوا فی یزید بن معاویة حیث ذکر فی
الخلاصة وغیرها انه لا ینبغی اللعن علی یزید ولا علی الحجاج لان النبی
علیه الصلوة والسلام نهی عن اللعن للمصلین ومن کان اهل
القبلة وما نقل من لعن النبی للبعض من اهل القبلة فلما انه
یعلم من احوال الناس ما لا یعلم غیره وبعضهم اطلق اللعن علیه
لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین واتفقوا علی جواز اللعن علی
من امره او اجازه او رضی بذلک والحق ان رضا یزید بقتل الحسین
رضی الله عنه واستبشاره بذلک واهانت اهل بیت النبی صلی الله
علیه وسلم مما تواتر معناه وان کان تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف
فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره واعوانه ودر
رسالهٔ قاضی شهاب دولت ابادی رحمه الله تعالی مذکورست که
سوال چون قتل مومن نزد اهل سنت وجماعت فسقست قتل
حسن وحسین رضی الله عنهما چگونه موذن فرمود جواب از انکه ایذاء اهانت
حسینیان بمصطفی سرایت وایذا واهانت مصطفی باتفاق کفرست
وموجب لعن چنانچه نصا ودینا وحسا وعقلا ثابت کردانیدیم
دیگر هر کاه کرروایات کرده اند وقتل مومن فسق گفته اند مطلق
است ومخصوص است درحق ایشان والحکم للمقید کما عرف فی محله

ایضا فیها سوال چون ایذای ولد بوالد سرایت میکند بعد مردن
مرده را نیز ازان میرسد یا نی جواب عقیدهٔ اهل سنت وجماعت
آنست که مرده را بعد مردن تاثیر ایذا هست چنانچه در خشم این
وآزرده شود بدلیل صحت عذاب قبر والا عذاب قبر هزل باشد
وفی اعلام الهدی میت بلطف وعنف غاسل متاثر می شود
در کفارت کرات صدقه ونماز برای میت سرور حاصل میشود
ودر قذف وذکر سوء حزن میکند ایضا در ایذا سرور وریدیم میت را
ایذا وسرور میشود وفی شرح عتبة الاسلام تیخذ القبر فی جوار اهل
الخیر فان المیت یتاذی بالجار السوء کما یتاذی الحی وفی تمهید السالمی
والاصح ان یقول بان یزید لو امر بقتل الحسین ولجازه او رضی
بذلک او یجوز اللعن علی اهل البیت فانه یجوز اللعن علیه والا
فلا باب هژدهم در بیان اشراط ساعت فی شرح العقاید بانچه خبر
داده است حضرت نبی صلی الله علیه وسلم از اشراط ساعت
یعنی علامات آن خروج دجال ودابة الارض ویاجوج وما
جوج ونزول عیسی صلوة الله علیه از اسمان وطلوع افتاب
از مغرب حقست زیرا که انها امور ممکنه اند که خبر داده است
بآن کسی که صادقست خذیفه بن اسید الغفاری رضی الله عنه
گفته که در حالتی که ما بیکدیگر سخن میگفتیم حضرت نبی صلی الله
علیه وسلم امد پس فرمود ما تذکرون گفتیم که ذکر ساعة میکنیم

پس فرمود انها لن يقوم الساعة حتي ترو قبلها عشر ايات يذكر
الدخان والدجال والدابة وطلوع الشمس من مغربها ونزول
عيسي بن مريم ويأجوج ومأجوج وثلثة خسوف خسف
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب واخر ذلك
نار يخرج من اليمن يطرد الناس الي محشرهم وفي شرح المقاصد
واجبست خروج مهدي ونزول عيسي عليه الصلوة والسلام
واينها از اشراط ساعة اند وتحقيق وارد شده است درين باب
اخبار صحاح واكرچه اخبار احاد اند ويشبه ان يكون حديث
خروج الدجال متواتر المعنى وفي شواهد النبوة قال صاحب
الفتوحات المكية رضي الله عنه في ذكر المهدي وانه يكون
معه ثلاثة وستون رجلا من رجال الله الكاملين اعلم
ايدك الله تعالي وايانا ان الله تعالي خليفة يخرج وقد امتلئت
الارض جورا وظلما فيملاها قسطا وعدلا لو لم يبق من
الدنيا الا يوم واحد لطول الله تعالي ذلك اليوم حتي يلي هذه
الخليفة من عترة رسول الله صلي الله عليه وسلم من ولد فاطمة
رضي الله عنها يواطي اسمه اسم رسول الله صلي الله عليه وسلم
وكنيته كنية الحسن جده الحسن بن علي رضي الله عنهما يبايع
بين الركن والمقام يشبه رسول الله في الخلق بفتح الخاء وينزل
في الخلق بضم الخاء لانه لا يكون احد مثل رسول الله صلي الله عليه

وسلم في خلقه

وسلم في خلقه والله تعالي يقول فيه وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ودر
رسالهٔ اقباليه مذكورست كه عالم رباني شيخ علاء الدوله سمناني
قدس سره فرمود كه جماعتي از اهل قبله كه ايشانرا روافض ميكويند
مذهب ايشان انست كه ايمان مردانكاه ايمان باشد كه اعتقاد
كنند كه محمد بن عسكري زنده است ومهدي اوست وبيرون
خواهد آمد وخداي ميداند كه انكاه كه او غايب شده بود در
طبقهٔ ابدال درآمد وسمجنان عمر يافت تا قطب ابدال شد
ونوزده سال قطب شده بود وخداي ميداند كه انكاه مرده است
واورا در مدينهٔ رسول صلي الله عليه وسلم دفن كرده اند با
باب نوزدهم در ذكر بعضي از مسايل متفرقه كه متميز اند اهل
سنت وجماعت بدان از اهل بدعت وهو در شرح عقايد مذكورست
كه جايزست نماز پس هر نيكوكار وبدكردار لقوله عليه الصلوة
والسلام صلوا خلف كل بر وفاجر وهم از انجست كه علماء امت
خلف فسقه واهل اهوا وبدع نماز ميكزارده اند بغير از انكاري
وانچه منقولست از بعضي سلف كه مبتدع نماز كزاردن ممنوعست
محمولست بر كراهت زيراكه سخني نيست در كراهة صلوة خلف
مبتدع وفاسق واين وقتي ست كه فسق وبدعة مودي نحد
كفر نبود اما چون مودي بكفر باشد سخني نيست در عدم جواز
صلوة خلف ايشان واين مسله بيشتر هم مذكور شد ودر

در ترغیب الصلوة مذکورست که در صلوة مسعودی
اورده است که اگر امام اقرار کرد که مبتدع بوده است نماز گزارده
روا باشد یا نی جواب آنست که نماز گزارده روا بود برای آنکه
بدعتش از دو وجه خالی نیست حکم کفر دارد یا نی اگر حکم
کفر ندارد ظاهرست جواب آن اگر حکم کفر دارد چون بصف جماعت
اندر آید خود را تشبیه کرد بجماعت گزارندگان شریعت حکم
کرد باسلام او پس امامت او روا بود در شرح عقاید مذکورست
که نماز گزارده شود بر هر نیکوکار و بدکردار چون با ایمان بمیرد
زیرا که برین اجماع است بجهت قول حضرت نبی صلی الله علیه
که لا تدعو الصلوة علی من مات من اهل القبلة و اعتقاد میکنیم
که مسح بر خفین جایزست در حضر و سفر زیرا که اگر موجب
زیادتست بر کتاب الله اما خبر مشهور در ثبوت بنوشته است
و کرخی رحمه الله تعالی میگوید که اخاف الکفر علی من لا یری
المسح علی الخفین لان الاثار التی جاءت فیه علی حد التواتر
و بالجمله هر که اعتقاد نکند بجواز مسح بر خفین از اهل بدعتست
حتی سئل انس بن مالک عن السنة والجماعة فقال ان تحب
الشیخین ولا تطعن فی الختنین و تمسح علی الخفین و اعتقاد
نمیکنیم حرمت نبیذ تمر را ما دام که مسکر نگشته است خلافا للا
الروافض و در دعا کردن و صدقه دادن احیا برای اموات

نفع اموات است

نفع امواتست خلافا للمعتزلة و خدای تعالی اجابت دعوات
و قضای حاجات میکند لقوله تعالی ادعونی استجب لکم و
لقوله علیه الصلوة والسلام یستجاب للعبد ما لم یدع باثم او
قطیعة رحم ما لم یستعجل و لقوله علیه الصلوة والسلام ان ربکم
حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا
بدانکه عمده درین باب صدق نیتست و خلوص طویت و حضور
قلب لقوله علیه الصلوة والسلام ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة
واعلموا ان الله لا یستجیب الدعاء من قلب غافل لاه و گواهی می
دهیم ما ببهشت مر آن ده کس را که حضرت نبی صلی الله علیه و سلم
ایشان را ببهشت بشارت داد زیرا که فرمود که ابو بکر فی الجنة و عمر
فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و زبیر فی الجنة
و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد ابن ابی وقاص فی الجنة
و سعید ابن زید فی الجنة و ابو عبیدة الجراح فی الجنة و همچنین گواهی
میدهیم ما با الجنة مر فاطمه و حسن و حسین را رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین لما ورد فی الحدیث الصحیح ان فاطمة سیدة نساء
اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و ذکر
سایر صحابه کرده نمی شود مگر بخیر و امید داشته شود از برای
ایشان بیشتر از آنچه امید داشته شود از برای غیر ایشان از مومنان
و گواهی نمیدهیم ما بجنت یا بنار احدی را بعینه بلکه گواهی میدهیم

بانکه مومنان از اهل جنة اند وکافران از اهل نار و باخبار مشهوره
بثبوت پیوسته که در حق اهل کبایر شفاعت رسل و اخبار خواهد
بود باب پنجم در ذکر ایمه مجتهدین رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین واین باب مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در ذکر
امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه قال الله تعالی سبحانه
فی کتابه الکریم وخطابه العلیم وَاللّٰهُ الْغَنِیُّ وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَاِنْ
تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَكُمْ ثُمَّ لَا یَكُونُوا اَمْثَالَكُمْ یعنی خدای
بی نیاز ست از شما و از اموال و طاعات وصدقات شما بهر
وجهی و شما محتاجانید باو بهر وجهی و اگر روی گردانید از آنچه
بر شما فرض است از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام
بدل کند گروهی دیگر جز شما یعنی شما را اهلاک کند و قومی دیگر
بیارد که نباشد آن قوم مانند شما بلکه فرمان بردار تر و پرهیزکار
تر باشند در تفسیر مغنی مذکورست که بعضی گفته اند که ایشان اهل
یمن اند و مرویست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت بعضی
از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم گفتند که یا رسول الله من هولاء
الذین ذکرهم الله فی القران ان تولینا استبدلوا بنا ثم لا یکونوا
امثالنا یعنی یا رسول الله کدام اند آنکسانی که ذکر کرد ایشان را خدای
تعالی در قران که اگر روی گردانیم ما بدل آورده شوند بجای ما
پس نباشند ایشان امثال ما و سلمان فارس رضی الله عنه بپهلوی

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نشسته بود دست مبارک
بر ران سلمان رضی الله تعالی عنه زد و فرمود هذا و قومه و
والذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناوله من فارس
قال فی البستی قد تاول اکثر الناس علی ان المراد با بو حنیفه و
واصحابه و نیز در تفسیر مغنی مذکورست که قال النبی صلی الله علیه
وسلم یظهر بعدی رجل یعرف بابی حنیفة و روی یکنی بابی حنیفة یحیی الله
علی یدیه سنتی وقال علیه الصلوة والسلام سیکون رجل یقال له نعمان
بن ثابت یکنی بابی حنیفه یحیی دین الله وسنتی و یروی یجدد الله
بدینه و سنتی وقال علیه الصلوة والسلام یکون فی اخر الزمان
رجل یکنی بابی حنیفة هو خیر هذه الامة وقال علیه الصلوة والسلام
یجیی رجل فیحیی السنة ویمیت البدعت اسمه النعمان بن ثابت
وقال علیه الصلوة والسلام یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه هو
سراج امتی یوم القیمة ودر مختار الاختیار مذکورست که در تجنیس
وملتقط آورده که ابن عباس رضی الله تعالی عنه گفته که باشد بعد از
رسول صلی الله علیه وسلم نوری که کنیت او ابو حنیفه باشد
و در توریت صفت او مذکورست و در صلوة مسعودی مذکور
است که در شب معراج رسول علیه الصلوة والسلام مناجات
کرد خداوندا امتان پیشین لقمان حکیم بوده است که حکمت
بیان کرده است در امت من که خواهد بود خطاب آمد ای

اي محمد اراست تو مردي پديد آرم كه در دين من و شريعت
تو احكام بيان كند بحضرت ما فاضلتر از آن باشد كه بيابانها
پر از حكمت لقمان سيد عالم گفت فهو سراج امتي هو سراج
امتي هو سراج امتي اگر جبار بار گفتي كل علوم بوي باز گشتي و او را
هيچكس خلاف نكردي ودر تفسير مغني آورده كه مرويست كه
امام اعظم ابوحنيفه رضي الله تعالى عنه در خواب ديد كه
گويا قبر حضرت رسالت پناهي را صلى الله عليه وسلم وا كرد و استخوانها
او را بسوي سينه خود جمع كردن خواب وي را هولناك ساخت
و بسوي بصره رحلت فرمود و محمد بن سيرين را ازين خواب
سوال كرد وي گفته است بصاحب الرويا صاحب هذه الرويا
ابوحنيفه رضي الله عنه يعني تو صاحب اين خواب نيستي صاحب
اين خواب ابوحنيفه است امام اعظم فرمود كه منم ابوحنيفه
پس محمد بن سيرين گفت پشت خود را برهنه كن وي از ا
برهنه ساخت و ميان دو كتف او خالي ديد پس محمد بن سيرين
وي را گفت انت ابوحنيفه الذي قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يخرج من امتي يقال له ابوحنيفة بين كتفيه خال يحيي الله تعالى
به السنة ودر كشف المحجوب مذكورست كه يكبار پيغامبر
عليه الصلوة والسلام را بخواب ديد كه او را گفت يا باحنيفه ترا سبب
زنده گردانيدن سنت من گردانيده اند قصد عزلت مكن

ودر تفسير مغني مذكورست كه مرويست از عبد الرحمن بصوري رحمه الله
تعالى كه گفت ميان ركن و مقام خواب كردم مي بينم كه ناگاه حضرت
نبي صلى الله عليه وسلم آمد نزديك من رسيد پس گفتم يا رسول الله
ما تقول في هذا الرجل الذي بالكوفة يقال له النعمان و اخذ من
علمه پس حضرت رسالت پناهي صلى الله عليه وسلم مرا گفت خذ من
علمه واعمل بعلمه فنعم الرجل هو كان رحمه الله ممن ذكرهم الله
في كتابه وهو قوله اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ العُلَمَاءُ ودر تذكرة
الاوليا مذكورست كه آنگاه كه بسر روضهٔ سيد المرسلين صلوة الله
تعالى وسلامه عليه رفت و گفت السلام عليك يا سيد المرسلين
جواب آمد وعليك السلام يا امام المسلمين ودر خزانة المفتين
آورده كه منقولست كه چون امام اعظم ابوحنيفه كوفي رضي الله عنه
حج وداع ادا كرد بكعبه در آمد و ميان دو ستون بر پاي راست
ايستاد و نصف قرآن را خواند و ركوع و سجود در انجاي او ردپس
برخاست و بر پاي چپ استاد تا قرآن را ختم كرد پس چون سلام
گفت بگريست و مناجات كرد و گفت الهي ما عبدك هذا العبد الضعيف
حق عبادتك لكن عرفك حق معرفتك ذهب نقصان عمله
بكمال معرفته پس هاتفي از جانب كعبه آواز داد كه يا اباحنيفه قد
عرفت خالصت المعرفة وخدمت فاحسنت الخدمة فقد
غفرنا لك ولمن اتبعك ومن كان على مذهبك الى قيام الساعة

وفي احيا العلوم اما ابو حنيفه رضي الله تعالي عنه فلقد كان
عابدا زاهدا عارفا بالله خايفا منه مريدا بفقهه وجه الله تعالي
في كشف المحجوب من كه علي بن عثمان الجلابي ام رضي الله تعالي
عنه بشام بودم بر سر خاك بلال موذن پيغامبر صلي الله عليه
وسلم خود را اندر خواب بمكه ديدم كه پيغامبر صلي الله عليه وسلم
از باب بني شيبه اندر آمدي و پيري را در كنار كرفته چنانكه اطفال
را كيرند بشفقتي مين پيش وي دويدم و بر پشت پايش بوسه
دادم و اندر تعجب آن بودم كه آن چيست و كيست و نحكم اعجاز
بر باطن و انديشه من مشرف شد مرا كفت اين امام تست و اهل
ديار تو و مرا بدين جواب اميد بزركست با اهل شهر خود و درست
كشت ازين خواب مرا كه وي يكي از اتان بوده است كه از اوصاف
طبع فاني بودند و باحكام شرايع و بدان قايم چنانكه برنده وي
پيغامبر بود صلي الله عليه وسلم و اكر او خود رفتي باقي الصفة
بودي و باقي الصفة يا مخطي بود يا مصيب چون برنده وي
پيغامبر صلي الله عليه وسلم بود فاني الصفة باشد و باقي بيقاي
صفت پيغامبر صلي الله تعالي عليه وسلم و چون برنده وي كه
پيغامبرست خطا صورت نكيرد نيز آنكه برو قايم بود خطا
صورت نكيرد و اين رمزي لطيفست وايضا فيه يحيي بن
معاذ رازي كويد رضي الله تعالي عنه كه پيغامبر را صلي الله عليه

وسلم نخواب

وسلم بخواب ديدم و كفتمش يا رسول الله اين اطلبك قال عند
علم ابي حنيفه مراد نزديك علم ابي حنيفه جوئي وشيخ فريد الدين
عطار قدس الله تعالي سره در تذكرة الاوليا در وصف او رضي الله
تعالي عنه ميفرمايد كه صفت كسي كه او بهمه زبانها ستوده باشد
و بهمه ملتها مقبول كه تواند كفت كه رياضت و مجاهده او و خلوت
و مشاهده او نهايت نداشت و در اصول طريقت و فروع شرع
درجه رفيع و نظري ناقد داشت وفي تفسير المعين روي
ان رجلا طعن الامام ابا حنيفه عند الشافعي رحمهما الله تعالي
فانشد الشافعي الا يا حنيفة تغلو جيفه ◦ واعني قاريا ما في الصحيفه
لمثلك لا هديت و لست تهدي ◦ تعيب اخا الغفات ابا حنيفه ◦
تعيب مصليا شهر الليالي ◦ وصام نهاره لله خيفه ◦ وصان لسانه
عن كل افك ◦ و ما زالت جوارحه عفيفه ◦ لقد زانت البلاد و من عليها
امام المسلمين ابا حنيفه ◦ اماما كان في الاسلام نورا ◦ امينا للرسول
و للخليفه ◦ فيرويكم باسناد صحيح ◦ كايات الزبور علي الصحيفه ◦
فمن كان حنيفتي في هداه ◦ لعلم الفقه في السر الخليقه ◦ فلعنة ربنا
غرقا و غربا ◦ علي من رد قول ابي حنيفه و لغيره ◦ فما بالمشرقين له
نظير ◦ و لا بمغربين و لا بكوفه ودر صلوة مسعودي مذكورست
كه چند كس از صحابه رضوان الله تعالي عليهم در جمع ابو حنيفه
رحمة الله تعالي حاضر بودند بيك روايت هفت كس و بيك رواية

پنج کس ویکی روایت سه کس یکی عبد الله حسن انصاری ودیگر
رافع بن جُریج و دیگر انس بن مالک رضی الله عنهم وفی السراجیه
قد صح ان اباحنیفة رضی الله عنه سمع الحدیث من الصحابة بعضهم
ذکور منهم انس بن مالک وعبد الله بن جَبیر الزهری وعبد الله
بن ابی اوفی وابلة بن ابی اصفح وجابر بن عبد الله رضی الله
عنهم ومنهم اناث منهن عایشه بنت عجود وهو کان اخذ العلم
من رجال کثیرة ولیکن در فقه منسوب است بحماد بن سلیمان
ووی از شاگردان ابرهیم بن یزید النخعی است ووی از
علقمه واسود وشریح قاضی علم اموخته است وایشان از عمر و
علی وابن مسعود رضی الله تعالی عنهم وایشان از رسول الله
صلی الله علیه وسلم ومر ابحنیفه را رضی الله تعالی عنه اصحابی بوده اند
که هیچ کس را الخنان نبوده اند ودر صلوة مسعودی مذکور است
که اما کبار اصحاب ابو حنیفه رضی الله تعالی ده کس بوده اند ابو
یوسف ومحمد بن حسن شیبانی وداود طائی وعافیه قاضی
ویعقوب بن اخنس واسد بن عمرو ونوح بن مریم وحسن
بن زیاد ومالک وزفر رحمهم الله تعالی علیهم ودر کشف المحجوب
مذکور است که وی استاد بسیار کس از مشایخ بوده چون ابراهیم
ادهم وفضیل بن عیاض وداود طائی وبشر حافی وغیر
ازایشان درصلوة مسعودی مذکور است که ابو حنیفه رحمه الله

تعالی در شب

تعالی در شب مسایل وضع کردی وبامداد در مسجد آدینه کوفه
در آمدی ومفسران بر دست راست وی نشستندی واصحاب
اجتهاد در پیش واصحاب اخبار بر دست چپ هر مسئله برایشان
بگفتی مفسران بآیات باز کشتندی ومحدثان بحدیث ومجتهدان
باجتهاد وچون مسئله بآیات واخبار واجتهاد راست آمدی
ابو حنیفه تکبیر گفتی وجمع وی تکبیر گفتندی اهل کوفه آگاه
شدی که ابو حنیفه رحمه الله تعالی مسئله را وضع کرد که هم
بآیت واخبار وهم باجتهاد راست آمدی اهل کوفه از شادی
آن تکبیر گفتندی وهم در صلوة مسعودی آورده است که
ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه هفصد هزار مسئله از قرآن تخریج
کرد وقتی در خاطرش افتاد که نباید که چیزی سهو رفته باشد
وفردای قیامت در عتاب پروردگار مانم در روی پیغامبر
علیه الصلوة والسلام خجل گردم گریان شد در آن گریه بود که
در خواب شد فرشته بیامد وگفت یا اباحنیفه برنگر نگاه کرد
ساق عرش را بدین گفت نگاه کن نگاه کرد هر هفصد هزار
مسئله برین مطالعه کرد یک حرف نه زیاده بود ونه کم ودر مختار
الاختیار مذکور است که اول کسی که تدوین علم شریعت کرد امام
اعظم بود رحمه الله تعالی هیچکس درین امر بروی سبقت نگرفته
بود پس سایر ائمه بعد از او اقتباس کردند از علم او واقتدا

کردند بدو وازین جهت است که امام همام امام شافعی مطلبی رحمه الله گفته که جمیع علما عیال ابوحنیفه اند و در تذکرة الاولیا مذکور است که روزی میگذشت کودکی را دید در گل مانده ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه گفت هشدار تا نیفتی کودک گفت افتادن من سهلست اگر بیفتم تنها افتاده باشم اما تو هشدار که اگر پای تو بلغزد همه مسلمانان که در پس تواند بلغزند و بر خاستن هم دشوار بود امام را حذاقت آن کودک عجب آمد در حال بگریست و اصحاب را گفت زنهار که اگر شما را در مسلهٔ چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر نماید در آن متابعت من مکنید و بتقلید من ظاهر تحقیق خود را نمایند و این نشان کمال انصافست تا لاجرم ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی علیهما بسیار اقوال دارند در مسایل مختلف فیه در مختار الاختیار مذکورست که از عمر حماد بن ابی حنیفه منقولست که پدر ابوحنیفه ثابت بن روطی بوده از اهل کابل و ثابت بر اسلام متولد شد و در شرح دیوان امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه در شان ثابت دعا فرمود ببرکت در وی و ذریت او و ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه بتاریخ هشتاد سال از هجرت متولد شده بود و بصد و پنجاه سال ازین عالم رحلت فرمود فصل دوم در ذکر امام مالک رضی الله تعالی عنه

في احياء العلوم اما مالک رحمه الله تعالی فانه کان متحلیا بهذه الخصال الخمس وهی کونه عابدا زاهدا عالما بعلوم الاخرة فقیها فی مصالح الخلق مریدا بفقهه وجه الله تعالی وفی کتاب اسماء الرجال وهو مالک ابن انس بن عامر الاصبحی یکنی ابا عبد الله وفی احیاء العلوم قال الشافعی رحمه الله تعالی اذا ذکر العلماء فمالک النجم وفی کتاب اسماء الرجال اخذ العلم عن الزهری ویحیی بن سعید ونافع ومحمد بن المنکدر وهشام ابن عروة وزید بن اسلم وربیعه ابن ابی عبد الرحمن وخلق کثیر سواهم واخذ العلم عنه خلق کثیر لا یحصون کثرة وهم ائمة البلاد منهم الشافعی ومحمد بن ابرهیم بن دینار وابو هاشم وعبد العزیز ابن ابی حازم وهو لا نظراؤه من لا یحصی صحابه معن بن عیسی یحیی بن یحیی وعبد الله بن سلمه القعنبی وعبد الله بن وهب وغیر هولاء ممن لا یحصی عدده وهولاء مشایخ البخاری ومسلم وابی داود الترمذی واحمد بن حنبل ویحیی بن معین وغیره من ائمة الحدیث و هم در کتاب مذکور آورده که امام شافعی رحمه الله تعالی فرمود که ما بمکه بودیم که عم من گفت که درین شب عجب خوابی دیدم وی را گفتم که آن چیست وی گفت دیدم که قایلی میگوید که درین شب اعلم روی زمین وفات یافت امام شافعی گوید رضی الله عنه پس آن حساب کردیم آن وقتی بود که مالک بن انس وفات یافته بود بتاریخ نود

وپنج از هجرت متولد شده بود ودر دو صد وهفتاد ونه از عالم
رحلت فرموده وعمر وي هشتاد وچار بود وواقدي كويد كه
عمر وي نود سال بود فصل سيوم در ذكر امام شافعي رضي الله عنه
در تذكرة الاوليا مذكور است كه آن سلطان شريعت وطريقت
آن برهان محبت وحقيقت آن مبين اسرار الهي آن مهدي انوار
نامتناهي آن وارث دين نبي شافعي مطلبي رضي الله عنه شرح
او دادن حاجت نيست كه همه عالم پر نور از شرح صدر اوست
وفضايل وشمايل ومناقب او بسيار است وصفت او همين تمام است
كه شعبه درخت نبوي است وميوه شجره مصطفوي ودر فراست
وسياست وكياست يكانه بود ودر مروت وفتوت عجوبه
بود كه هم كريم جهان بود وهم جواد زمان وهم افضل عهد وهم
اعلم وقت وهم حجة الايمه من القريش وهم مقدم قدم القريش
رياضت وكرامت او نه چند انست كه اين كتاب حمل آن تواند
كرد در سيزده سالكي كه در حرم بود كفت سلوني ما شيتم وهم
پانزده سالكي فتويه ميداد احمد حنبل كه امام جهان بود وسيزده
هزار حديث ياد داشت بشاكردي او آمد در غاشيه داري پس
برهنه كردند قومي بروي اعتراض كردند كه مردي برين
درجه در پيش پسري بيست وپنج ساله مي نشيند وصحبت مشايخ
وعلما استادان عالي ترك كند احمد كفت هرچه ما ياد داريم

معاني آن

معاني آن او ميداند اكر او بما نيفتادي ما بر در خواستيم ماند كه حقا
ولخبار وآيات ولكنه خوانده وفهم كرده ما حديث بيش ندانستيم
وفي كشف المحجوب يكي از مشايخ روايت كند كه شبي پيغامبر را عليه
الصلوة والسلام بخواب ديدم كفتم يا رسول الله از تو بمن روايت
رسيده است كه خداي عز وجل را اندر زمين اوتاد واوليا اند
كفت آن راوي آن خبر بتو راست رسانيده است كفتم يا رسول الله
پس بايد تا من يكي از ايشان بدانم كفت محمد بن ادريس يكي از ايشان
است ودر تذكرة اوليا مذكور است كه امام شافعي كويد رحمه الله
كه رسول عليه الصلوة والسلام را بخواب ديدم مرا كفت اي پسر تو
كيستي كفتم يا رسول الله يكي از كروه تو كفت نزديك آي نزديك
شدم آب دهن خود بكرفت تا من دهن باز كردم بدهن من
اندلخت چنانكه بلب ودهان وزبان من رسيد پس كفت اكنون
برو بركات خداي بر تو باد وهم در آن ساعت علي مرتضي را
بخواب ديدم كه انكشتري خود بيرون كرد ودر انكشت من كرد تا
علم مرتضي در من سرايت كرد وهم در كتاب مذكور آورده احمد
حنبل رحمه الله تعالى كفت در معني اين حديث كه مصطفى صلى الله
عليه وسلم فرموده كه بر سر هر صد سال مردي برانكيزانند تا دين
خلق را آموزد وآن شافعي است ودر كتاب اسماء الرجال مذكور
است الامام شافعي رضي الله عنه در عرض صد وپنجاه سال از هجرت

متولد شد و دو سال بود که او را بمکه مبارک بردند و بعضی گویند
که بعقلان متولد شد و سال تولد او سالی است که امام اعظم
ابوحنیفه رضی الله عنه دران سال وفات یافت و بعضی گویند
که همان روزی که امام اعظم رضی الله عنه وفات یافت وی
متولد شد و بیهقی گفته که وفات او در همان روز نیافتم مگر در
بعضی روایات اما وفات وی در همان سال مشهورست حرر
تواریخ فصل چهارم در ذکر امام احمد حنبل رضی الله عنه
فی کشف المحجوب شیخ سنت و قاهر اهل بدعت ابو محمد احمد بن
حنبل رحمه الله علیه مخصوص بود بورع و تقوی و حافظ حدیث
پیغامبر بود و در تذکرة الاولیا مذکورست که امام احمد حنبل رحمه الله
علیه در ورع و تقوی و کرامت شانی عظیم داشت و صاحب
فراست بود و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را مبارک داشته اند
از غایت انصاف و لیکن مشبهه برو افترا کردند از ان مقدس
و مبراست تا حدی که بسر ش یکروز معنی این حدیث میگفت
خمرت طینة آدم بیدی در معنی گفتن این حدیث دست از
آستین بیرون کرده بود احمد گفت چون سخن ید الله گوئی بدست
اشارت مکن و در کشف المحجوب مذکورست که چون ببغداد
[illegible] غلبه کردند گفتند که او را تکلیف باید کرد تا قرآن مخلوق
گوید [illegible] ضعیف بود و دستهایش بر عقابین کشیدند و هزار

تازیانه بزدندش

تازیانه بزدندش که قرآن مخلوق گوی نگفت و اندران میان بند
ازارش بگشاد و دستهایش بسته بود و دست دیگر پدید آمد
و ازار ببست و چون این برهان بدیدند بگذاشته اند و هم
دران جولحت فرمان حق یافت و در تذکرة الاولیا مذکورست
که احمد حنبل رحمه الله تعالی در بغداد بودی اما هرگز نان بغداد
نخوردی گفتی این زمین را امیر المومنین عمر رضی الله عنه وقف
کرده است بر غازیان و بموصل کسان را فرستادی تا از انجا آرد
آوردندی و ازان خوردی و در کتب اسماء الرجال مذکور
است که در بغداد بتاریخ صد و شست و چهار سال از هجرت متولد
شده بود و در دویست و چهل و یک از عالم رحلت فرمود و
عمر وی هفتاد و هفت سال بود رکن دوم در بیان آنچه موجب
کفرست و ضلالت اعاذنا الله سبحانه و تعالی و جمیع البرایا من ذلک
و آنچه متعلق است بدان و این رکن مشتمل است بر سی باب
باب اول در تعریف کفر در صحایف مذکورست که کفر در لغت
سترست یعنی پوشیدن و کافر را بدان جهت کافر میگویند که حق را
می پوشد و در شرع عبارتست از انکار آنچه آوردن حضرت نبی
صلی الله علیه و سلم از ابضرورت معلوم ست و میان کفر و ایمان
واسطه نیست و در شرح مقاصد مذکورست که کفر عدم ایمانست
از کسی که از شان اوست ایمان و اینست معنی عدم تصدیق نبی علیه

الصلوة والسلام در چیزی از آنکه آوردن او صلی الله علیه وسلم
از ابضرورت معلوم است و ظاهر آنست که این تعریف اعم است
از آنچه حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله تعالی فرموده که کفر تکذیب
اوست صلی الله علیه وسلم در چیزی از آنکه آوردن او صلی الله
علیه والسلام آنرا معلوم است بجهت شمول تعریف مذکور بکافری
که خالی است از تصدیق و تکذیب واعتداد امام رازی رحمه الله
تعالی بآنکه از جمله آنچه حضرت نبی علیه الصلوة والسلام آنرا آورده است
آنست که تصدیق او علیه السلام واجب است در همه آنچه آورده است
آنرا پس اگر آنرا تصدیق نکند تکذیب کرده باشد آنرا ضعیف به
جهت ظهور منع سوال اگر کسی گوید که هر که استخفاف کند بشرع
یا شارع یا مصحف را در قاذورات اندازد یا اختیار زنار
بندد بالاجماع کافر است اگرچه تصدیق کند نبی را علیه الصلوة والسلام
در جمیع آنچه آورده است و درین هنگام باطل شود جامعیت
تعریفین و اگر ترک مامور به یا ارتکاب منهی عنه را علامت
تکذیب و عدم تصدیق سازی باطل گردد مانعیت آنها بجهت
صادق آمدن آنها بر غیر کفره را از فساق جواب گوییم که اگر مسلم
داشته شود اجتماع تصدیقی که معتبر است در ایمان با آن امور که
کفر است اتفاقا پس جایز است که شارع بعضی محظورات شرع را
علامت عدم تصدیق گردانیده باشد پس حکم کرده شود بکفر کسی

که مرتکب آنست بجهت وجود تکذیب در آن و انتفاء تصدیق از آن
چون استخفاف بشرع و بستن زنار و بعضی محظورات شرع را
علامت عدم تصدیق نگردانیده باشد چون زنا و شرب خمر وسقا
و نحو ذلك الی متفق علیه و مختلف فیه و منصوص علیه و مستنبط
بالدلیل و تفاصیله فی کتب الفروع و باین اشکالی دیگر مندفع می
شود و این آنست که صاحب تاویل در اصول یا آنکه گردانیده شود
از مکذبین پس لازم آید تکفیر بسیاری از فرقهای اهل اسلام
چون اهل اسلام چون اهل بدع و اهوا بلکه مختلفین از اهل حق
یا آنکه از مکذبین گردانیده نمی شود پس لازم آید عدم تکفیر منکران
حشر اجساد و حدوث عالم و علم باری تعالی بجزئیات زیرا که
تاویلات ایشان ابعد نیست از تاویلات اهل حق مر نصوص
ظاهره را که بخلاف مذهب ایشانست و اندفاعش بدانست که
معلوم است از دین اسلام قطعا که بعضی از نصوص محمول بر ظاهر
خود اند پس تاویل آن تکذیب نبی است علیه الصلوة والسلام
بخلاف بعضی نصوص پس مخفی نخواهد بود که مراد بدان تکذیب
مکلف است یا عدم تصدیق او تا بیرون رود صبی عاقل که
تصدیق نکرده یا تصریح کرده بتکذیب اما نزد کسانی که قایلند
بصحت ایمان صبی عاقل و بکفر وی بتصریح تکذیب و اگرچه
کافر نباشد بترک تصدیق پس مراد تکذیب کسی است که صحیح است

از ایمان و عدم تصدیق کسی که واجبست بر وی ایمان و قال القاضی
الکفر هو الجحد بالله تعالی و بسا هنگام مفسر میشود جحد بجهل
پس لازم آید که ان تعریف جامع نباشد زیرا که بسیاری از کفره
عارفند بخدای عز و جل و مصدقند باو و جاحد نیستند
بوی و اگر از ان جحد جهل خواسته شود اعم از انکه بوجود او یا وحدانیة
او باشد یا بچیزی از صفات و افعال و احکام او بود لازم آید تکفیر
بسیاری از اهل اسلام که مخالف اند در اصول زیرا که حق یکی است
اتفاق جوابش آنست که مراد بجحد و جهل بخدای عز و جل
جهل است در چیزی از انچه دانسته شده است قطعا که ان چیز
از احکام اوست سبحانه و تعالی و در روضة الاحباب مذکورست
که بعضی از علما رحمهم الله تعالی گفته اند که کفر بر چهار نوعست
کفر انکار و کفر جحود و کفر نفاق و کفر عناد اما کفر انکار آنست که
خدا را نشناسد نه بدل و نه بزبان و کفر جحود انست که خدا را
بدل بشناسد و لیکن اقرار بزبان نکند چنانچه کفر ابلیس و کفر یهود
بمحمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ازین قبیل است ای جحودا به
و کفر نفاق آنست که اقرار بزبان کند بخدای تعالی و بدل اعتقاد
نکند و کفر عناد انست که خدا را بشناسد و بزبان اقرار بخدای
وی کند و لیکن منقاد و تسلیم وی نگردد همچو کفر ابو طالب زیرا که
گفت شعر ولقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دینا

لولا

لولا الملامة او حذار مسبة ۰ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ۰
و جمیع انواع اربعه مذکوره برابرست درینکه حضرت حق تعالی
صاحب انها را اگر بران مرده باشد نخواهد امرزید والله اعلم

باب دوم در بیان انکه اهل قبله را تکفیر کرده نمیشود مادام که
چیزی ازیشان صادر نشود که موجب کفر باشد فی شرح المواقف
احدی از اهل قبله را تکفیر کرده نمیشود مگر بسبب چیزی که
دران نفی صانع قادر علیم بود یا شرک باشد یا بسبب انکار نبوت
یا انکار آنچه آوردن حضرت نبی صلی الله علیه و سلم انرا بضرورت
دین معلومست یا بسبب انکار مجمع علیه چون استحلال محرماتی
که بر حرمت ان اجماع است پس اگر ان مجمع علیه از انها بود که
بضرورت دین معلوم باشد آن ظاهرست و داخلست در انچه
مذکور شد و اگر انچنین نبود پس اگر اجماع ظنی بود مخالفت ان
کفری نبود و اگر اجماع قطعی باشد دران خلافست و اما انچه
ماعدای اینست قایل بانکار ان مبتدعست و کافر نیست و فی
المنیة عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی انه لم یکفر احدا من اهل القبلة
و در رسالهٔ قاضی شهاب دولت ابادی رحمه الله تعالی مذکورست
که فی شرح الحافظیة لا تکفر واهل القبلة ای لا تعاملوا بهم کمعاملة
الکفار کالخراج والجزیة و نحو ذلک مما ذکرناه فی حکم المرتدین و در
صلوة مسعودی مذکورست که مذهب اهل سنت و جماعت

آنست که بنده بگناه کافر نمی‌شود اما بخوار داشتن گناه کافر شود
اما خوار داشتن گناه آن بود که دروغ گوید و لهو و غیبت کند
و حرام خورد و مسلمانان را بیازارد در دل خود ترسی و تقاضی
بازگشتی نیابد بسا که ایمان بباد داده باشد و وی را خبر نبود و
وازینجاست که ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت اکثر ما یسلب
الایمان عند النزع گفت بیشتر ایمانها که ربوده شود در وقت
نزع پدید آید نه چنانکه این وقت بباد دهند اما بشومی معصیتها
بباد داده بود وی را آن وقت ظاهر شود که علم الیقین عین
الیقین گردد **و در جامع المضمرات** و المشکلات مذکورست
که معاصی موجب سلب ایمان نیست ولیکن نسیان توبه و
تحقیر گناه و عدم اعتقاد عقوبت بگناه موجب سلب ایمانست
و همچنین است هر که معاصی را اعتقاد نکند که قبیح است یا طاعت
را اعتقاد نکند که نیکوست یا اعتقاد نکند بثوابی که بر طاعتست
یا اعتقاد نکند بوجوب طاعات وی کافر گردد و هر کسی که بر دلیل
افعال وی این معانی در وی گمان برده شود جایزست شک
شک بردن در ایمان او و هر که تلفظ کند بمانند این حکم کرده
شود بکفر او **و در ذخیره** و فصول عمادی مذکورست که اگر
کسی مسلمانی را کافر گوید در تکفیر وی اختلاف کرده اند و مختار
برای فتوی آنست که اگر قایل بامثال این مقالات دشنام خواست

وان مرد

وآن مرد مسلمان را کافر اعتقاد نکرد کافر نمیشود و اگر اعتقاد کرد که آن
مرد مسلمان کافرست پس مخاطب ساخت وی را باین لفظ بنابر آنکه
اعتقاد او آنست که وی کافرست کافر شود زیرا که هر گاه مسلمان را
کافر اعتقاد پس دین اسلام را کفر اعتقاد کرده باشد و هر که دین
اسلام را کفر اعتقاد کند کافرست **باب سوم در بیان** اصناف کلمه کفر
و آنچه متعلقست بدان **در ذخیره** مذکورست که هر که لفظ کفری
گوید و میداند که آن کفرست اگر باعتقاد گوید در کافر شدن او
شکی نیست و اگر باعتقاد نمیگوید یا میداند که آن کفرست و
ولیکن باختیار گوید نزدیک عامه علما کافر شود و بجهل معذ[illegible]
و اگر از کسی بی قصد لفظ کفری صادر شود چنانچه کسی که خواهد
که سخنی گوید و بجای آن بزبان وی بی قصد لفظ کفر جاری
شود مثلا خواست که لا اله الا الله گوید پس بر زبان او ان مع الله
الها آخر جاری شد یا خواست که گوید نحن انکه تو خدایی و ما
بندگان تو و بر زبان او بر عکس آن جاری شد کافر نمیشود و فی
الاجناس محمد رحمه الله تعالی نص آورده که خواست که اکلت گوید
و بر زبان او کفرت جاری شد کافر نمیشود و گفته اند که بسبب این
عند الله کافر نمیشود اما قاضی او را تصدیق نکند **و در جامع المضمرات**
و المشکلات مذکورست که ابو حنیفه رضی الله عنه در سیر کبیر
فرموده که کفر ثابت نمیشود تا دل بران اعتقاد نکند **و هم در کتاب**

مذکور مسطورست که اکر کسی لا اله کفت وخواست که الا الله کوید
ونکفت کافر نمیشود زیراکه وی معتقد ست مصرست بر ایمان
خود در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که هرکه کفر پوشیده
دارد با قصد ان کتد کافرست وهرکه بطوع یعنی اکراه کلمه کفری
کوید ودل او بایمان مطمئن باشد کافرست ونفع نمیکند اورا
آنچه در دل اوست زیراکه شناخته نمیشود کافر مکر بانچه کوید
وجون لفظ کفر کفت عند الله وعند الناس کافر خواهد بود و
هرکاه که جیزی بخاطر کذرد که اکر آن تکلم کند موجب کفر باشد
وحالانکه وی کاره ان بود ضرر نمیکند اورا بلکه ان محض ایمانست
پس بدانکه آنچه باتفاق کفرست موجب احباط اعمالست و ملزم
اعاده حج اکر حج کذارده باشد وقایل انرا وطی کردن با زن زناست
و ولدی که دران حالت متولد شود ولد الزناست ودر جامع
المضمرات والمشکلات مذکورست که پس اکر باز اسلام آرد
ثواب طاعتی که پیش از ردت اورا حاصل شده بود باز بوی
رسد ودر دستور القضاة از خلاصه نقل کرده که مسلمانی
مرتد شد پس باز مسلمان کشت وحالانکه وی یکبار حج کذارده
بود لازمست بر وی که بار دیکر حج کذارد واعادت صلوة وزکوة
بر وی واجب نیست ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست
هرجه در کفر ان اختلافست قایل آنرا امر کرده شود بتجدید نکاح

وتوبه و رجوع ازان از روی احتیاط و الفاظی که خطاست وموجب
کفر نیست قایل آن مومنست بحال خود و وی را بتجدید نکاح امر کرده
نمی شود ولیکن مامور باشد باستغفار و رجوع ازان ودر سراجی
مذکورست که حسام الدین از ابی جعفر طحاوی رحمهما الله علیهما
نقل کرده که وی فرمود که بدرستی که مرد مومن از ایمان بدر نیاید
مکر بانکار چیزی که ویرا در ایمان در اورده باشد سید امام ناصر
الدین رحمه الله تعالی میکفت که چیزی که ردت آن یقین است
حکم کرده شود دران چیز بردت وچیزی که ردت بودن مشکوک
فیه باشد ردت بان ثابت نمی شود زیراکه ایمان او بیقین ثابت ست
پس بشک زایل نمیشود باوجود اسلام عالی است وکفر بران عالی
نمیشود پس هرکاه که اینچنین امری پیش عالمی مرافعه کرده شود
بایدکه بتکفیر اهل اسلام مبادرت ننماید و باوجود انکه چون
کافری تحت ظلایل سیوف اسلام آرد حکم بصحت اسلام او کرده
شود ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست که چون در مسله
بسیار وجوه باشد که موجب تکفیر بود و یک وجه بود که مانع تکفیر
باشد لازمست بر مفتی که میل کند بوجهی که مانع تکفیرست
بسبب کمان نیکو بردن در حق مرد مسلمان پس اکر نیت قایل
همین وجه باشد وی مسلمانست واکر نیت قایل وجهی است
که موجب تکفیر بود هیچ نفع نمیکند ویرا حمل مفتی ان کلام را بر وجهی

که موجب تکفیر نیست واو را امر کرده شود بتوبه و رجوع از آن و
تجدید نکاح بعد از اسلام پس اگر کلمهٔ شهادت را بر سبیل عادة
کوید و بری نکند مادام که رجوع نکند از آنچه کفته است زیرا که
بکفتن کلمهٔ شهادت بر وجه عادت کفر مرتفع نمیشود در فتاوی
ظهیری مذکورست که پس مسلمان باید که در هر بامداد و شبانکاه
این دعا بخواند زیرا که آن سبب نجاتست ازین و رطه بجهت
وعدهٔ حضرت نبی صلی الله علیه وسلم دعا اینست اللهم انی
اعوذ بك من ان اشرك بك شیئا و انا اعلم واستغفرك لما لا اعلم
و در نوادر [illegible] آورده که علما گفته اند که مستحبست که
در هر [illegible] هر هفته بطریق خفیه دو کس محرم را کواه کیرند
و نکاح [illegible] نشاید که بر زبان مرد لفظی رفته باشد که موجب
کفر بود و او را معلوم نباشد او واقفی شهاب الدین دولت ابادی
رحمه الله تعالی در رسالهٔ تیسیر الاحکام فرموده که زنان را نیز
بکویند که ازینچنین سخنان پرهیز کنید و نکویند و اکر نه از دین
بیرون آیند و وطی ایشان بر شوهر حرام شود باید که هر بار
بکوید که ایمان آوردم بهرچه محمد رسول الله آورده است و بیزار
شدم از کفر و هرچه درست از آن نمیدانم یا میدانم و اکر در حق
وطی احتیاط مطلوب افتد زن را نیز بکوید که هر بار این سخن
بکوید و از زن وکیل شود تا نفس او را هر بار که خواهد بخود

بزني دهد بزاني ثبوت وکالت عند الله کواه حاجت نیست بعد
بی وی آید و بحضور دو کواه بر حکم وکالت آن زن را بخود بزنی
دهد و بر حکم ولایت خود بزنی قبول کند و وطی کردن و فرزند
نی شبهه باشد باب چهارم در بیان آنکه رضا بکفر و عزم بدان
کفرست فی خزانة المفتین والاصل ان الرضا بالکفر کفر چنانکه
کوید که از مغ جبد آمده بودش که مسلمان شد در تاتارخانی
از غرر المعانی نقل کرده که خلافی نیست میان مشایخ ما در آنک
ایمان بکفر کفرست و در جامع المضمرات والمشکلات مذکورست
اکر کافری مسلمانی را کوید که اسلام بر من عرضه کن تا مسلمان
شوم پس وی را کفت پیش فلان عالم رو تا بر تو [illegible] عرض کند
پس نزد وی اسلام از کافر شود فقیه ابو اللیث رحمه الله تعالی
فرموده که بو جعفر را رحمه الله تعالی ازین مسله سوال کرده فی
فرموده که کافر نمیشود و در سراجی آورده که اصح آنست که کافر
شود و اکر منکری کفت باش تا فلان روز مجلس من اندر آئی
اسلام آری فقها فتوی داده اند بر آنکه کافر شود و در فواید
فیروز شاهی از نوادر الفتوی نقل کرده که اکر کافری خواهد که
مسلمان شود مشیر و ادی جاهلی او را کوید توقف کن تا از دانا
ترا فتوی حاصل شود کافر کردد فی تاتارخانی نافلا من التخییر
کافری مر مسلمانی را کفت که من اسلام را میخواهم پس وی کفت

نزد همین کافری پس باشد کافر شود و در برهان صاحب محیط
مذکورست که زنی مر شوهر خود را گفت که اگر میدانم که بر من
زنی دیگر کنی در دین یهودی می درآیم کافره شود و فی الذخیره
والفصول العمادی زنی شوهر خود را گفت که اگر حقا لکنی اما
بعد ازین با گفت اگر فخری برای من فلان حجره را کافره شوم
فی الحال کافره گردد و ایضا فیها یهودی بکلمه تکلم کرد که قوم کان
بر [illegible] کفر نباشد پس او را گفتند
[illegible] دادی پس وی گفت کافر شده
[illegible] فر شود و زن از وی جدا گردد
[illegible] که کافر شدمی یا گوید که خشیت آن از ان
کفر [illegible] اگر گفت که چندان رنجانیدم که کافر خواستم
شدن کافر شود مردی گفت این روزگار مسلمانی و دیندن
نیست روزگار کافریست کافر شود و قال صاحب المحیط انه
لیس بصواب و ایضا فیها مردی فاسقی را نصیحت میکند و ویرا
بتوبه میخواند پس آن فاسق گوید از پس این همه کلاه مغان
بر سر نهم کافر شود زیرا که وی خبر داد از آنکه بعد ازین کافر
شود زیرا که قلنسوه مجوسی بر سر نهادن کفرست و در خزانة
المفتین هر که گوید کفر بهتر از ظلم یا ظلم بدتر از کفر کافر شود و
در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که مردی گفت که اگر فردا

جنین سود

جنین شود من کافر شوم ابو القاسم رحمه الله تعالی فرمود که همان
زمان که این لفظ گفت کافر شد و در سیر العتابی مذکورست که
هر که عزم کند بر آنکه دیگری را بکفر امر کند بسبب عزم کافر گردد
و هر که کلمه کفر گفت و دیگر خنده کنند کافر گردد اگر مذکوری کلمه بکفر
گوید و قوم آنرا قبول کنند کافر شوند و فی التاتارخانیه ناقلا من
الخزانة اگر کسی مسلمانی را گوید خدای عز و جل از تو مسلمانی
بستاند و دیگری [illegible] آمین هر دو کافر شوند و ایضا فیه ناقلا
من مصباح الدین اگر کسی گوید من فلان را سکونی انوا [illegible]
که او کافرستی فی الحال کافر شود و در ذخیره و فصول عمادی مذ
مذکورست [illegible] رضا بکفر خود باتفاق کفرست اما در راضی بودن
بکفر غیر اختلاف فقهاست و در سیر کبیر مسئله آنست که دلالت
میکند بر [illegible] بکفر دیگری کفر نیست و صورتش آنست که
مسلمانان [illegible] از کفار گیرند و از ترس آنکه اسلام آرد دهانش
ببندند یا ببرند تا آن مشغول شود اسلام نتواند آورد در کتاب
مذکور مسطورست که فقد اساؤا فی ذلک و نگفته که فقد کفروا
و الشمس الائمه سرخسی فرموده که این مسئله دلیل این نمیشود
زیرا که مسلمانان میدانند که بحقیقت ایمان نمی‌آرد بلکه بجهت
خلاص شدن از کشتن اسلام را ظاهر کند پس این فعل رضا بکفر غیر
نخواهد بود و شیخ الاسلام خواهر زاده در شرح سیر ذکر کرده که

که رضا بکفر دیکری کفر نیست مکر انکه کفر او را دارد یا نیکو پندارد
اما جون اثر او را نمیدارد و نیکو نمی پندارد ولیکن دوست دارد
موت یا قتل کسی که شریر و موذی بالطبع بود بر کفر تا حق سبحانه
و تعالی از وی انتقام کشد این کفر نیست و هر که درین ایه کریمه
تامل کند ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یؤ
منوا صحت انچه مدعاء ماست او را ظاهر خواهد شد و بر همین
قیاس است که جون [illegible] ظالمی را دعا کند که بمیراند ترا خدای تعالی
بر کفر یا کوید که حق سبحانه و تعالی از تو ایمان ستاند و امثال این
و بدان راضی نمیکند اکر کفر را روا ندارد و نیکو نه پندارد بلکه تمنای
ان کند که حق سبحانه و تعالی ایمان او ستاند تا انتقام ظلم و ایذای
که بخلق رسانیده است از و کشد صاحب ذخیره میکوید که ظاهر
یافتیم ما بروایتی که منقول است از امام اعظم رضی الله تعالی عنه
که رضا بکفر دیکری کفر است بغیر تفصیل باب پنجم در بیان
الفاظی که متضمن اقرار بر کفر است فی الذخیرة والفصول العمادی
جون کسی بر بندهٔ خود یا کنیزک خود یا فرزند خود غضب کند و برا
سخت میزند پس دیکری او را کوید تو مومن نیستی و وی
کوید نی عبد الکریم بن محمد رحمه الله تعالی فتوی داده که
اکر از عمد کفت کافر شود و [illegible] بر زبان او [illegible] لی
نمیشود فضلی رحمه الله تعالی علیه فرموده که [illegible] کوید

زن خود را این

زن خود را این قول که پندارد که من مسلمان نیستم کافر نمیشود و از
بعض اصحاب ما رحمهم الله تعالی منقول است که اکر مردی را کویند که تو
مومن نیستی یا تو مسلم نیستی پس وی کوید نی کافر نمیشود زیرا که
معنی ان نزد مردم انست که افعال او جون افعال مسلمانان نیست
پس این قول که پندارد که من مسلمان نیستم ازین بعید تر است زنی
شوهر خود را کفت که ترا نه حمیت است و نه دین اسلام راضی میباشی
خلوت مرا که با اجنبیان [illegible] پس شوهر وی کفت مرا نه حمیت است
و نه دین اسلام کفته اند که کافر شود و این مسئله از مسئله اولی اغلظ
مردی مر زن خود را کفت یا کافره یا یهودیه یا مجوسیه پس آن
زن کفت همچنینم طلاق ده مرا یا کفت اکر همچنین نیمی با تو نباشمی
یا کفت با تو صحبت نداری یا کفت تو مرا نداری کافره شود
و اکر کفت که اکر همچنینم مرا مدار کافره نمیشود و بعضی کفته اند که
ازین نیز کافره شود زیرا که این بر سبیل مجازات و تحقیق است
و اول اصح است زیرا که غالب میان مردم آنست که باین تعلیق
میخواهند و باین فتوی داده است قاضی امام جمال الدین و بر
همین قیاس است که جون زن شوهر خود را کوید یا کافر یا یهودی
و یا مجوسی یا نصرانی پس شوهر او کوید همچنینم یا کوید همچنینم از من
بی ون آی یا کوید [illegible] جیب نمی ترا اندر می کافر شود و اکر کوید
اکر من همچنینم با من مباش پس این هم بر همان اختلاف است

واضح آنست که کافر نمیشود و اگر گفت چون کرجنیم یا گفت یکبار اه کرجنیم
با من مباش پس این هم بر همین اختلافست اظهر اینست
که کافر شود و بعضی گفته اند که کافر نمیشود اگر مردی با مرد
اجنبی گفت یا کافره یا گفت یا یهودی پس وی گفت همچنیم
با من صحبت مدار یا گفت اگر همچنین نبی با تو صحبت نداری
الی اخر ما ذکر من الالفاظ فهو علی قلنا فیما جرت بین الزوجین
مردی خواست که کاری کند پس وی را زن او گفت که اگر این کار
کنی کافر کنی کافر باشی پس ان کار کرد و بقول آن زن التفات
نکرد کافر نمیشود اگر زن خود را گفت یا کافره پس آن زن گفت
نه بلکه تو یی میان ایشان فرقه واقع نمیشود ذکره فقیه ابو
اللیث فی فتاواه و بر قیاس قول فقیه ابوبکر اعمش و هر که تابع
اوست از ائمه بخارا شاید که فرقه واقع شود در مسئله که بعد ازان
ازین مذکور شود که زنی شوهر خود را گفت چون موغ مجت
میکویی پس شوهر گفت چندین گاه با موغ باشیدی یا گفت
با موغ چرا باشیدی این قول از شوهر کفرست و اگر شوهر زن را گفت
یا مغ ابخ پس وی گفت چندین گاه مغ ابخ را داشته یا گفت مغ ابخ
را چرا داشته این قول ازان زن کفرست وایضا فیها اگر کسی
مردی کافر را یا بیرزنی کافره یا نی یا بامی کوید چنانکه مردمان
میکویند این سخن لفظ کفر نبود زیرا که گاه مسلم را نیز کافر

وسادر کافر

ومادر کافر باشد و راست که وی ایشان را بابی و بامی کوید و این
کفر نباشد وفی الفصول العمادی چون شوهر زن خود را کوید
که فرج تو کافرست پس وی کوید آری یا زن کوید شوهر خود را
که ذکر تو کافرست پس وی کوید اری یا شوهر کوید ذکر من کا
فرست یا زن کوید فرج من کافرست این کفر نیست فرقه واقع نمیشود
میان ایشان و چون فرزند خود را کوید ای مغبچه یا کوید ای کافر
بچه اکثر اهل علم گفته اند که کافر نمیشود و بعضی گفته اند که کافر
اگر دابه خود را کوید ای کافر خاوند با تفاق کافر نمیشود هکذا ذکر
الامام الجوانی وفی بعض المواضع اذا کانت الدابة تحت یده یکفر
چون یکدیگری کوید یا کافر یا یهودی یا مجوسی پس وی کوید
لبیک کافر شود و همچنین چون کوید اری همچنین کیر کافر شود
اگر گفت تو یی خود یا هیچ نگفت و ساکت ماند کافر نمیشود و در
ذخیره و فصول عمادی مذکورست که مردی دیگری را گفت
خوارزمی یا مغ پس وی بجواب گفت مغ و کمان برد که بدان دین
مجوسیه را اعتقاد نکرد عبد الکریم رحمه الله تعالی فرموده که اگر
گفت که بان کفر خواستم ولیکن کفر را اعتقاد نکردم کافر شود ذکر
المسئلة فی جامع الاصغر و در واقعات ناطفی مذکورست که بیست
و مجوسی در جایی باشند پس مردی ان مجوسی را کوید یا مجوسی
پس مسلم او را جواب دهد فرموده که اگر عمل واحد باشند که ان عمل

ازان داعی بود پس مرد مسلم کان بود که او از جهت آن عمل طلبد
برو کفر لازم نمی شود و اکر در عمل و لحد نباشند بروی بیم
کفرست مسلمی کفت که من ملحدم کافر شد زیرا که ملحد کافرست
اینچنین ذکر کرده است ابو المعین رحمه الله تعالی در اصول
توحید و اکر کفت ندانستم که آن کفرست بآن معذور نیست
زیرا که این امر ظاهرست مسلمی کفت هر ساعت که کافری
بر می آید کافر نمیشود و اکر کفت هر ساعت باطنم کافر شود
کافر کردد وهم در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که چون
کسی کوید که فلان کافرترست از من این سخن اقرار بکفر او

باب ششم در بیان تشبه بکفار و ترجیح کافر بر مسلم و ملامت
کسی که اسلام آورد بر ترک دینی که داشت و ما یتصل بذلک
فی الفصول العمادی چون کسی قلنسوه مجوس را بر سر خود نهد
بعضی مشایخ فرموده اند که کافر نمیشود و بعضی کفته اند که کافر شود
و بعضی متاخرین فرمودند که اکر بواسطه ضرورتی باشد چون
دفع سرما یا غیران چنانچه کاو بغیران شیر نمیدهد باکی نیست
بان ولکن صحیح آنست که کافر شود و لیکن مذکور شد از ضرورت
دفع سرما چیزی نیست زیرا که ممکنست که پاره کند و از ان حیلت
بر آرد تا آنکه چون پارچه شود و بآن دفع سرما از خود کند پس
ضرورتی نیست بپوشیدن آن بر هیات اصلی وفی التاتارخانی

ناقلاس من الظهیریة نجم الدین را رحمه الله تعالی کفتند که کافر
شدی و وی کفت که حلال است باید اما باین معذور باشد یا نی وی
فرمود باین معذور نباشد و وی کافرست وایضا فیه ناقلاس
التتار و اکر بدان بازی خواهد کافر شود و اکر بدان استقباح
رسم و لبس ایشان خواهد کافر نمیشود ودر فصول عمادی
مذکورست که چون کسی زنار بر میان بندد یا عسلی بر کتف خود
نهد کافر شود چون مسلمانی مندیل خود را مشابه قلنسوه مجوس
سازد و آنرا بر سر خود نهد در ان اختلاف کرده اند و اکثر فقها
بر آنند که کافر شود لان هذا صریح بما هو کفر بخلاف الاول و چون
مسلمانی زنار بر میان بندد و در دار حرب از برای تجارت در آید
کافر شود کفته اند که لبس سواد و بستن نایره بر میان و لبس
سراغج میشاید که از مرد مسلم کفر نباشد و مشایخ زمان ما آنرا
جایز داشته اند از روی استحسان زیرا که این علامت ملکی است
که آنرا با دین تعلقی نیست و همچنین است قلنسوه مغولی زیرا که
این علامت ملکی است و آنرا بدین تعلقی نیست ودر ذخیره مذ
کورست که چون مسلمانی سود ابراپوشد که بر هیات مردم
خطائی باشد یا سراغج را پوشد و در جماعتی در آید و کوید ترسی
آمد کافر شود بواسطه قرین ساختن لفظ ترسی نه بسبب پوشیدن
آنها و چون کسی بواسطه خشمی که او را آید کوید سراغج بندد

ورد ایس اکر در اعتقاد او آنست که آن کفرست کافر شود و اکر اعتقاد
او آنست که آن کفر نیست کافر نمیشود و میتواند بود که جواب
مسئله ولی هم برین تفصیل بوده باشد که اکر اعتقاد او آنست که
پوشیدن این چیزها کفرست کافر شود و کرنه نمی شود مسلمانی
بکوچه نصاری کذشت و قومی از نصاری خمر میخوردند و با ایشان
اصحاب لهو بودند پسر آن کدبند کفت زهی کوی عشرت رسن
برمیان باید بست و با ایشان در زده و دینار اخوش کذاشته
مفتیان باتفاق جواب داده اند که وی کافر شد بخدای تعالی
اکر معلم صبیان کوید یهودیان بهترند از مسلمانان بسیاری
زیرا که ایشان حقوق معلم صبیان را ادا میکنند کافر شود مردی
کوید کافری کردن به از خیانت کردن اکثر علما بر آنند که
کافر شود و بعضی کفته اند که کافر نمیشود و اکر کفت المجوسیة
شر من النصرانیة کافر نمیشود و اکر کفت النصرانیة خیر من المجوسیة
کافر شود چون میان دو مرد کفت و کوی واقع شود پس یکی از ایشان
بان دیکر کوید که کفر بهترست از آنکه تو میکنی بعضی کفته اند که
کافر شود و فقیه ابو اللیث رحمه الله تعالی فرمود که اکر بان تقبیح
معامله او خواهد نه تحسین کفر کافر نمیشود کافری اسلام آورد
پس مردی وی را کفت که ترا چه بد آمده بود از دین خویش
کافر شود باب هفتم در بیان رفتن بضیافت مجوس و هدیه

فرستادن

فرستادن بایشان در روز نوروز و نوشیدن و قبول هدایای ایشان
در ان روزها و ذکر ذبحی از برای غیر خدای بود در ذخیره و فصول
عمادی مذکورست که شیخ ابو بکر بن طرخان فرمود که هر که بیرون
آید بسده کافر شود زیرا که در ان اعلان کفرست پس کویا که اعانت
کرد انرا و در رسالهٔ اصل المقاصد مذکورست که شب سده
شب یازدهم دلوست که ازین شب تا شب نوروز پنجاه شب و پنجاه
روز رفتست و روز نوروز اول حملست ذکر فی حاشیه شرح
الوقایه فی النهایة النیروز اصله النوروز و هو معرب فقد
تکلم فیه عمر رضی الله تعالی عنه فقال کل یوم لنا نوروز حین
کان الکفار یبتهجون بالیوم الذی یسمونه النوروز و هو
یوم فی طرف الربیع و فی شرح النافع النیروز فی طرف الربیع
والمهرجان فی طرف الخریف و فی الکفایة النیروز مختلف نیروز
السلطان ای اول الحمل و نیروز الدهاقین ای اواسط الحوت
و نیروز المجوسی الی [illegible] فروردین ماه و در ذخیره و فصول
عمادی مذکورست که بر قیاس مسئله سده بیرون آمدن
بنوروز مجوس و موافقت مسلمانان ایشان را با آنچه میکنند در ان
روز موجب کفرست و اکثر کسان ایشان که اسلام آورده اند
انرا میکنند پس بیرون می آیند با ایشان در ان روز و موافقت
ایشان میکنند و بان کافر میشود عیاذا بالله سبحانه من ذلک

و اتشان از ایشان خبری باشد و در دستور القضاة بعد ذکر این
مسئله آورده که میگوید بندهٔ فقیر غفر الله تعالی و لصاحب که
برین قیاس بیرون آمدن بلعبی که آنرا حیترون میخوانند و موافقت
کردن بکفار در آنچه در آن میکنند لازمست که کفر باشد زیرا که
در ان اعلان کفرست و هر که بیرون آید گویا اعانت کرد بران و
و نیز بندهٔ فقیر غفر الله میگوید که همچنین شبی که کفرهٔ هند
دران شب آتش بازی میکنند بیرون آمدن باین بازی و
موافقت کردن بایشان دران شب میکنند لازمست که کفر باشد
و نیز بندهٔ فقیر غفر الله که میگوید که همچنین بیرون آمدن بازی
که کفرهٔ هند میکنند در روزی که ایشان آنرا شهورتی میخوانند و
موافقت کردن بایشان در آنچه در ان روز میکنند چون مزین
ساختن گاوان و اسپان و رفتن بخانهای اغنیا لازمست
که کفر باشد و در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که قال
فی الجامع الاصغر مردی در روز نوروز چیزی بخرید که نخست
ازان از انچه نمی خرید اگر بدان تعظیم نوروز خواهد چنانچه مشرکان
تعظیم میکنند کافر شود و اگر مراد او بدان اکل و شرب و تنعم
باشد کافر نمیشود صاحب جامع اصغر میگوید که چون مسلمانی
در روز نوروز بمسلمانی دیگر چیزی هدیه فرستد و بدان
تعظیم آن روز نخواهد ولیکن بنابر عادت بعضی مردم جاری

شود کافر

شود کافر نمیشود ولیکن می باید که آن فعل را خاصه دران روز
نکند بلکه پیش از ان یا بعد از ان کند تا تشبیه بآن قوم نمی
شود و قال علیه الصلوة والسلام من تشبه بقوم فهو منهم
و در نصاب الاحتساب مذکورست که معلم و مثل او را منع
کرده شود از گرفتن چیزی باسم نوروز و مهرجان و در تاتار
خانی مذکورست که فی رساله صدر المرحوم قاضی القضاة
اگر یکی گوید هدایه فرستادن در روز نوروز نیکوست کافر
شود و در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که فی الواقعات
حکی عن ابی حفص الکبیر اگر مردی حق سبحانه و تعالی را پنجاه
سال عبادت کرد پس در روز نوروز ببعضی مشرکات هدیه
فرستاد و بدان تعظیم آن روز خواست پس تحقیق کافر شده و عمل
او حبطه گشت و این بخلاف آنست که اگر مجوسی دعوتی کند
از برای موی تراشیدن کودک خود و مردم را بدان طلبد پس
بعضی مسلمانان بدعوت او حاضر شوند و بسوی او چیزی
هدیه فرستند کافر نمیشوند حکایت مردی از مجوس سربل که با
مال بسیار بفقرای مسلمانان حسن تعهدی داشت و بر
ساکنان مساجد مسلمانان نفقه میکرد و روغن چراغ به
مساجد میفرستاد پس بمهمانی که از برای موی تراشیدن
فرزند خود کرده بود مردم را طلبید پس بسیاری از اهل

اسلام بمهماني او حاضر شوند و بعضي مردم بوي هديه فرستادند
واين فعل بر فقيه ايشان دشوار آمد پس باستاد خود شيخ الاسلام
علي سغدي نوشت كه مردين با اهل بلدهٔ خود را اله مرتد شدند
و شعار مجوس ظاهر كردند و قصه را ادا كرد و شيخ الاسلام
بوي نوشته فرستاد كه اجابت دعوت اهل ذمه در شرع
مباحست و مجازاة احسان محسن از باب مروت و كرمست
و موي تراشيدن سر از شعار اهل ضلالت نيست و حكم ايشان
كردن بمرتد شدن اهل اسلام باين قدر ممكن نيست و مسلما
نانرا اولي آنست كه موافقت نكنند با اهل ذمه بمثل اين احوال
كه از براي اظهار فرح و مسرت ايشانست والله تعالي اعلم
بالصواب مجوسيان روز نوروز مجتمع شدند پس مسلماني
كفت كه خوب رسم نهاده اند يا كفت نيكش نهاده اند بروي
بيم كفرست آنچه مجوسيان در روز نوروز مي آرند از اطعمه
و نحوها باكابر و سادات و بكسي كه او را با ايشان اشنائي و امد
شدي باشد آيا كرفتن آن حلال باشد يا نه و آيا اين ضرر ميكند
بدين كيرنده يا نه كفته اند كه هر كه از اين وجه موافقت نشاند
ايشان كيرد بدين او ضرر ميكند و اكر بدين وجه نكيرد باكي نيست
بدان و الاحتراز عنه اسلم شيخ امام ابوبكر محمد بن فضل را
رحمه الله تعالي پرسيدند از مهمانيها كه با اهل نوروز و

حلجيان ميكنند

و حلجيان ميكنند فرمود كه اين همه لهو و لعبست و هر كه مردي پيش
جانوري ذبح كند در وقت آمدن او و مهماني او كند ذابح كافر شود
و مذبوح ميته باشد اسماعيل زاهد رحمه الله تعالي فرموده كه
چون مردي مهمانيها شتر يا ماده كاو را ذبح كند جهت كسي كه
از حج و غزا مي آيد شيخ امام ابو عبد الله خيزاخزي و شيخ امام
ابو حفص سفكردري و قاضي امام ابو علي نسفي و حاكم امام
ابو عبد الرحمن كاتب و شيخ امام عبد الواحد و شيخ امام
ابو اسحاق نوقدي و حاكم امام ابو محمد كيفيتي رحمهم الله تعالي
عليهم اجمعين فرمودند كه كافر نشود اما من آنرا مكروه ميدانم
اشد كراهية وليكن وي را تكفير نميكنم زيرا كه كمان نمي برم در حق
مسلمان كه بآدمي باين نحر تقرب بجويد والله تعالي اعلم بالصواب
و في دستور القضاة رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله تعالي
يحل اكله و لو ذبح لاجل قدوم او قدوم واحد من العظماء و ذكر
اسم الله تعالي يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان تعظيما لله تعالي
و لهذا لا يوضع بين يديه لياكل بل يدفع لغيره **و در تاتارخاني**
مذكورست كه در مجموع المسائل مولانا امام شيخ الاسلام عارف
سنامي آورده است كه هر كه قرباني كند در آمدن سلطان و يا در آمدن
امير در شهر و يا باز كشتن لشكريان و يا باز كشتن حاجيان از
حج و يا پوشيدن تشريف اما فضلي رحمه الله تعالي كفته است

كه اين بازيست وهر كه قرباني كند بغير راه خداي عز وجل كوشت ان
خوانست وانچنين قربانها مردار باشد واين براي خداي عز وجل
نبود ذبح كننده بزه كار كردد بروايتي كافر كردد بسمل كرده مردار
باشد وامام اسماعيل زاهد كفت كراهيت سخت بود در جنين
قربانها امام ابو حفص وابو علي بن خضر وعبد الرحمن كاتب
وعبد الله الواحد وابو الحسن نوري رحمة الله عليهم اجمعين
فتوي داده اند كه ذبح كننده كافر شود وقرباني حرام كردد اكر
مردي كوسفندي ويا مرغي را بر سر كور قرابتي وشهيدي ويا
بر سر كور مرده خويش يا بر لب آب برد بسمل كند ويا بر سر مزار ها
دروغي كه از خود كشيده اند وكويند كه درين موضع ما شهيد انرا
در خواب ديده ايم ويا در وقت تير نشادن در خانه وحكر فرود
بردن در جاه وا بادات كه در خانه نه كل جون شكون شود و
كوسپند بسمل ميكنند اين همه قربانها براي خداي عز وجل
نيست بربن همه كفر لازم آيد وقرباني مردار كردد ودر فتاوي
غرايب اورده است كه للذبح يشترط قصد التعظيم الله تعالي
في الذبح بان قصد به التقرب الي الادمي لا يحل اكله وان ذكر
التسمية فعلي هذا ما يفعله الجهلة من الذبح عند قبور المشايخ
والشهداء وعلي المريض وغيرهم وعند شراء الدار وعلي البناء
الجديد والوثق وباب البيوت وعند النهر والبير والحوض وعند

دخول الامير في البلد وفي اصطبل الخيول والحمار والبغال وفي وجه
انسان في وقت الخلعة وما اشبهه فهذا يوجب الحرمة اذا كانت لغير
الله تعالي وان ذكر واسم الله تعالي عليه ويكفرون بذلك وهذا
فضل عنه الناس غافلون خواصهم فكيف عوامهم وفي دستور
القضاة من الصحيحين قال النبي عليه الصلوة والسلام حرم الله
ما ذبح ابتغ علي الاصنام والاوثان والاوزار والابار والبحار
والانهار والبيوت والعيون والاودية فالذابح مشترك
والمذبوحة ميتة والمراة بائنة باب هشتم در بيان الفاظي
كه متعلقست بتمناي آنچه تمنا كردني نيست در فصول عمادي
مذكور است كه اكر كافري اسلام آورد ومسلمانان او را چيزها
دادند پس كسي مسلمان ديگر اكويد كه كاشكي وي كافر بودي تا مسلمان
شدي ومردمان وي را چيزي دادندي يا بر آن خود تمناي آن
كند كافر شود انچنين منقولست از بعضي مشايخ رحمهم الله عليهم
وفي فتاوي ابي الليث رحمه الله مردي اسلام آورده بود ويد كافر بود
كه او را اوقات يافت ومالي از وي تركه ماند پس پسر كفت كاشكي
تا اين زمان ايمان نياوردم تا مال پدر ميكرفتم ابو الليث از فقيه
ابو جعفر رحمهما الله تعالي نقل كرده كه كافر نشود وبر قياس
قول ابي جعفر كه درين مسئله است مي تواند بود كه در مسئله اول
هم كافر نكردد مردي تمنا كرد كه كاشكي خداي تعالي خمر حرام نكردي

کافر نمیشود زیرا که خمر پیش ازین حلال بود و اگر تمنا کرد که کاشکی خدای
تعالی ظلم و زنا یا قتل نفس بغیر حق حرام نکردی کافر شود زیرا که
این چیزها در هیچ وقتی حلال نبود پس در مسئله اولی تمنا کرد
چیزی که محال نیست و در مسئله ثانیه تمنا کرد چیزی که محال است
و بر همین قیاس اگر تمنا کرد که مناکحت میان اخ و اخت کاشکی
حرام نبودی کافر نمیشود زیرا که آنچه محال نیست آنچه تمنا کرده است
بجهت آنکه این در اوایل حلال بود حاصل آنست که آنچه حرام نبود
کافر نمیشود مسلمانی زن نصرانیه سمینه را دید و تمنا کرد که کاشکی
من نصرانی بودمی تا او را در نکاح خود می در آوردم کافر شود
باب نهم در بیان تعلیم و تلقین کلمه کفر و امر بارتداد از دین
اسلام عیاذا بالله فی الذخیرة والفصول العمادی هر که مردی را
کلمه کفر تلقین کند تا وی بان تکلم کند تلقین کننده کافر شود و اگر چه
بطریق بازی و خنده گوید اینچنین مرویست از ابن مبارک
رحمه الله تعالی و نیز ازو مرویست که هر که زنی را امر کند که از دین
اسلام مرتده گردد تا از زوج خود جدا شود وی کافرست و هر که
بان فتوی دهد نیز کافرست و روی الثلجی عن ابن ابی مالک عن
ابی یوسف عن ابیحنیفه رحمهم الله تعالی علیهم هر که امر کند دیگری را
بکفر امر کننده کافر گردد مامور کافر شود یا نشود فی النوازل مرویست
از ابیحنیفه رحمه الله سبحانه و تعالی هر که مردی را تعلیم ارتداد کند معلم

کافر گردد ان مرد مرتد شود یا نشود فقها گفته اند که این وقتی است
که تعلیم ارتداد از برای مرتد شدن آن مرد کند اما چون انرا از برای
ان تعلیم نکند بلکه از برای آن کند که تا ارتداد بیاموزد معلم کافر
نمیشود فقیه ابو اللیث رحمه الله تعالی فرموده که چون زن خود را
تعلیم ارتداد کند کافر نمیشود مگر وقتی که تعلیم آن کند و وی را امر
کند زیرا که درین هنگام بکفر آن زن راضی شده باشد و این
همه کفرست بر قول کسی که میگوید که رضا بکفر دیگری کفرست اما
بقول کسی که میگوید رضا بکفر دیگری کفر نیست نه امر کننده کافر شود و نه
معلم باب دهم در بیان اکراه بر کفر در ذخیره میگوید است که امام
محمد رحمه الله تعالی فرمود که چون کسی را بوعید تلف عضو و امثال
ذلک اکراه کنند بر آنکه تلفظ کند بکفر و وی بان تلفظ کرد پس این
مسئله بر چند وجه است اول آنکه وی تلفظ کرد بکفر و دل او بایمان
مطمئن بود و سوای آنچه او را بران اکراه کردند خطور نکرده هم
دل او چیزی از انشاء کفر و درین وجه حکم کرده نمی شود بکفر او نه عند الله
و نه از روی قضا و برین دلالت میکند قوله او سبحانه و تعالی اِلَّا
مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ و بمثل این وارد شده است
حدیث رسول علیه الصلوة والسلام در حق عمار بن یاسر و این قصه
معروفست دوم آنکه گوید که خطور کرده بود در دل من که خبر دهم
بدروغی از کفر ماضی و انرا خواستم و از برای جواب کلام ایشان کفر

مستقبل را نخواستم و درین وجه حکم کرده شود بکفر او از روی قضا
و قاضی تزین اقرار او وجدا کند زیرا که هر گاه گفت که هر خطور کرد
در دل من که خبر دهم بدروغی از کفر ماضی و آنرا نخواستم پس خبر
داده است از آنکه وی عدول کرده از آنچه ویرا بران اکراه کرده اند
زیرا که ویرا بر انشای کفر اکراه کرده اند و انشای کفر کفر نیست بلکه حکایت
نکرد مگر از کفر ماضی و حکایت غیر انشاست پس عدول کرد از آنچه
ویرا بران اکراه کرده اند پس در ان طایع باشد و هر که اقرار کند
بکفر ماضی در حالتی که طایع بود یعنی مکره نباشد بعد از ان گوید
که ارادت من کذب بود پس می باید که قاضی آنرا تصدیق نکند زیرا که
وی ادعای خلاف ظاهر میکند زیرا که ظاهر اراده صدق است
در حالت طواعیه و لیکن ویرا عند الله تصدیق داشته شود زیرا که
نیت کرده است آنچه لفظ او احتمال آن داشت و خبر دادن از ماضی
محتمل این لفظ تواند بود سیوم آنکه گوید که خطور کرده است در
دل من که خبر دهم بدروغی از کفر ماضی و لکن آنرا نخواستم و اراده
ننمودم مگر بکفر مستقبل بجهت جواب کلام ایشان و درین وجه
عند الله و عند الناس کافر هست زیرا که در حالتی که طایع بود انشای
کفر کرد بجهت آنکه بدل او خطور کرده بود که بدروغی از کفر ماضی
خبر دهد پس دفع اکراه ممکن بود بخبر دادن بدروغی از کفر ماضی
و ویرا اکراه کرده بودند بر انشای کفر و اخبار غیر انشاست پس ممکن

ممکن بود دفع اکراه با قل از آنچه بروی اکراه کرده اند و حال آنکه زیاده
از آنچه بروی اکراه آن کرده اند بجای آورده و در ان طایع شده یا
نمی بینی که کسی را اکراه کرده اند بر بیع عینی و وی آنرا هبه کرد در
هبه طایع باشد پس اینجا هم اینچنین است پس اینست معنی قول ما که
در حالت طوع انشای کفر کرد بخلاف آنکه خطور نکند در دل او که خبر
بدروغی از کفر ماضی پس انشای کفر کند و دل او مطمین بر ایمان باشد
و بان راضی نباشد زیرا که اینجا ممکن نیست دفع اکراه مگر بعین آنچه
بران اکراه کرده اند پس مکره باشد و مکره بر انشای کفر کافر نمی شود
نه از روی قضا و نه عند الله و چون کسی را اکراه کنند که بسوی صلیب
نماز گزارد و وی بسوی آن نماز گزارد پس این مسئله بر سه وجه
اول آنکه گوید که خطور نکرده است در دل من چیزی و باکراه به
سوی صلیب نماز گزاردم و درین وجه کافر نمیشود نه از روی
قضا و نه عند الله زیرا که آنرا باکراه کرد و بان راضی نبود و دل او
با ایمان مطمین بود دوم آنکه گوید که خطور کرده است بدل من
که نماز گزاردم مر خدای را عز و جل پس ترک کردم صلیب را و نماز گزاردم
مر خدای عز و جل و مر صلیب را نماز نگزاردم و درین وجه نیز
کافر نمیشود نه از روی قضا و نه عند الله زیرا که مر صلیب را نماز
نگزارد بلکه مر خدای عز و جل را نماز گزارد سیوم آنکه گوید که
خطور کرد در دل من که نماز گزاردم مر خدای عز و جل پس آنرا ترک

کردم وهم صلیب را نماز گزاردم ودرین وجه کافر شود هم از روی
قضا وهم عند الله زیرا که بطوع مر صلیب را نماز گزارد زیرا که
هرگاه که خطور کرد ببال او که نماز گزاردم مر خدایرا عز وجل ممکن بود
ویرا دفع اکراه بآن از خود زیرا که اکراه کننده نمیداند که وی مر خدایرا
عز وجل نماز گزارد یا مر صلیب را پس در اختیار صلوة بسوی صلیب
طایع باشد پس ازین وجه عند الله کافر خواهد بود **باب یازدهم**
در بیان آنچه جناب قدس حضرت حق جل وعلا از آن منزه
ومبراست وما یتصل بذلک واین باب مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در بیان آنچه متعلق است بذات وصفات حضرت
حق سبحانه وتعالی **در ذخیره وفصول** عمادی مذکورست که
چون کسی کند حق سبحانه وتعالی را بآنچه لایق جناب قدس او
نیست یا مسخرگی کند باسمی از اسمای او یا بامری از اوامر او یا
منکر شود بوعده و وعید او که بخبر متواتر ثابت شده کافر
شود واگر گفت فلان فی عینی کالیهود فی عین الله کافر شود
وبرین اند جمهور مشایخ رحمهم الله تعالی بعضی گفتند که اگر بدانست
بدی فعل او را خواهد کافر نمیشود اگر کسی گفت دست خدای
دراز است نزد اکثر فقها کافر شود وبعضی گفته اند که اگر بدان
جارحه خواهد کافر شود واگر قدرت خواهد کافر نمیشود
اگر کسی بین یدی الله گفت بعضی گفته اند که این لفظ روا نیست

وبعضی گفته اند

وبعضی گفته اند که رواست وخصاف رحمه الله تعالی در ادب
القاضی حدیثی ذکر کرده که قال امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من
قاضی او وال الا یوتی یوم القیمة حتی یوقف بین یدی الله
عز وجل علی الصراط دلیل صریح است بر جواز آن شمس الایمه
حلوانی رحمه الله تعالی در شرح ادب القاضی فرموده که این لفظ
بزبان عربی وفارسی بسیار واقع میشود واگرچه حق سبحانه
وتعالی منزه است از جهت ولیکن از بسیاری از اخبار وآثار
وارد شده است باین لفظ شمس الایمه سرخسی رحمه الله تعالی
فرموده که رواست اطلاق این لفظ بعربی وفارسی وهر که
احتراز میکند از اطلاق این لفظ بفارسی بغیر از ترس فتنه
جاهل جهتی نیست اما از حیثیت دین بلکی نبود **ودر ظهیریه** مذکور
است که آیا رواست وصف کردن حق سبحانه وتعالی را بید وعین
بزبان فارسی سید امام اجل ابو شجاع رحمه الله تعالی فرموده است
که بید رواست وبعین روا نیست **ودر ذخیره وفصول** عمادی
مذکورست که در مجموع النوازل آورده که اگر کسی گفت که پای خدای
باید گرفت درین حادثه نظر کرده شود که اگر خواست که خداوند
تبارک وتعالی را پای هست که عضو مخصوص است کافر شود واگر خواسته
که نجات نمی توان یافت درین حادثه مگر بسبب اعتصام بخدا

تعالی این کفر نیست بود در عرف شایعست که میکویند که درست
کارهای فلان باید کرفت تو پای بحقیقت نمیخواهند ولیکن
این لفظ شنیع است و هر که کوید که فلانرا خدای تعالی از
پیش خود رانده کافر شود وایضا فیها واکر کفت الله جلس
للانصاف او قام للانصاف یا فارسی کفت خدای داد را نشسته است
و داد را ایستاده است این همه کفر نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی
را وصف نکرده است بنشستن و خاستن اکر مردی وفات
یافت وکسی دیکر کفت که خدای را او می بایست کافر شود واکر
کوید مردیرا که بیمار نشو واین را فراموش کرده خدا است یا
یا کوید این مرد از آنهاست که ایشان را خدای تعالی فراموش
کرده است نزدیک بعضی کافر شود وهو الاصح ودر سراجی مذ
کورست که اکر کفت شکسته خداوند بعضی کفته اند که کافر شود و
میشاید که کافر نکردد زیرا که آن تغییر صبور است و خدای
تعالی را از جهت ضعف توفیق باین اسم نمی نامیم ودر ذخیره
و فصول عمادی مذکورست هر که مردیرا نداکند که اسم او
عبد الله است ودر آخر الله کاف در آرد بعضی کفته اند که کافر شود
بغیر تفصیل ودر حلوی مذکورست که اکر میداند که چه میکوید
کافر شود واکر جاهلی باشد که نمی داند که چه میکوید کافر نه
میشود ودر بعضی فتاوی دیدم که اکر عبد الخالق را تصغیر کرد

کافر شود واکر

کافر شود واکر جاهلی باشد که نمیداند که چه میکوید واورا قصدی
در دین نباشد کافر نمیشود واین از آنجهت است که اکرچه این اسم
بحقیقت مضاف ومضاف الیه است ولیکن چون علم شد از حکم
اسم واحد است وازین جهت جمع کرده شود عبد الله را عبادله
وقتی که مراد بآن علم باشد وعبید الله کفته نمیشود وچون ثابت
شد که این اسم اسم واحد است پس هر حال که الخالق کاف خواسته می
شود بدان تصغیر مردی که این اسم علم او کشته نه تصغیر الله
تعالی زیرا که در فارسی برای تصغیر این مرد نه تصغیر الجبه وهمچنین
است عبد الخالق وعبد العزیز وامثال آنها چون با کاف کویند
فصل دوم در بیان آنچه بدان اثبات مکان حق عز وجل لازم
آید در ذخیره و فصول عماد مذکورست که چون کسی کوید که
الله تعالی فی السماء عالم اکر بآن مکان خواهد کافر شود واکر
حکایت کند از آنچه در ظاهر اخبار آمده است کافر نمیشود واکر
قایل را هیچ نیت نیست نزد اکثر فقها کافر شود وفی التخییر و
هو الاصح وعلیه الفتوی کذا فی الذخیرة والفصول العمادی
همچنین چون کسی کوید که خدای تعالی فرو نکرد از آسمان یا
بی بلند یا کوید از عرش نزد اکثر فقها کافر شود مکر آنکه بعبارت
عربی کوید یطلع واکر کسی کوید وی را بر آسمان خدا است و بر
زمین فلان کافر شود واکر کوید که خدای از بر عرش بداند کافر

نمیشود و اگر گوید که خدای از بر عرش میداند کافر شود و اگر گوید
که خدای تعالی را در جهت می بینم کافر شود و اگر از جهت میگوید
کافر نمیشود وفی نوادر الفتاوی اگر کسی مر خدای تعالی گوید نه مکانی
ز تو خالی و نه تو در هیچ مکانی کافر گردد انتهی کلامه مخفی نخواهد
که تکفیر قایل ان بسبب لفظ نه مکانی ز تو خالی است و این
وقتی ست که قایل معنی انرا بوجهی تصور کند که بدان حق جل
وعلا را تحیز بمکان لازم آید که جناب قدس او سبحانه از ان منزه است
و اگر انرا بر وجهی تصور کند که وی را سبحانه و تعالی از ان تحیز
بمکان لازم نمی آید چنانچه امام غزالی رحمه الله تعالی و غیر او
بسیاری از محققین رحمهم الله سبحانه تصریح بان معنی کرده اند
که قایل ان کافر نمیشود و عالم ربانی امیر سید علی همدانی قدس سره
در رساله اعتقادیه میفرماید که حق سبحانه و تعالی در جای نیست
و بر جای و بی او هیچ جای نیست فصل سیوم در بیان آنچه
مضاف بفعل حق است حق سبحانه و تعالی در ذخیره و فصول
عمادی مذکور ست که چون کسی گوید که یارب آن ستم مپسند
بعض مشایخ رحمهم الله تعالی گفته اند که کافر شود و بعضی گفته اند
که خطاست و بعضی گفته اند که خطا نیست و قال شمس الائمه
الحلوانی رحمه الله تعالی هو الاصح عندی و ایضا قال و کذلک با
بالعربیة اذا قال یارب لا ترض بهذا الظلم الا تری الی قوله عز و جل

رب احکم

رب احکم بالحق والله لا یحکم الا بالحق اگر گوید که خدای بر تو ستم
کناد چنانچه تو بر من ستم کردی مشایخ را رحمهم الله تعالی در کفر
او اختلافست و اصح آنست که کافر شود و هر که گفت که کافر نمیشود
حمل کرده است برین معنی که جزا دهد ترا خدای تعالی بر ظلم
تو قال الله سبحانه و تعالی جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا الجزای
سیئه بحقیقت همان سیئه نیست و لکن یطلق اسم الشیء علی
ما یقابله مجازا اگر کسی در حالت ظلم ظالمی گوید که یارب از وی مپذیر
و اگر تو بپذیری باد من نپذیرم گفته اند که کافر شود زیرا که گویا
گفته است که اگر تو بآن راضی باشی من بان راضی نیستم وفی
التاتارخانی لو قال لو انصف الله تعالی یوم القیمة بالحق والعدل
لخذتک بحقی بهذا کفر و لو قال اذا انصف الله تعالی یوم القیامة
انتصفت منک لا یکفر وایضا فیه نا قلان من التخییر مردی گفت
که خدای چه تواند کرد بجز دوزخ تحقیق کافر شود و همچنین اگر
اگر مردی در شدت فقر گفت که فلان هم بنده است من هم بنده ام
و من چنین رنج یارب اینچنین عدل باشد کافر شد ودر ذخیره
وفصول عمادی مذکور ست که بعض از ائمه بلخ را رحمهم الله تعالی
پرسیدند از زنی که پسرش در حفره افتاد و گفت یارب چندین
ستم از تو کودک مرد و کار ما ما ساخته مانند ایشان فرمودند که
کافر شد بخدای تعالی ابو نصر دبوسی را رحمه الله تعالی پرسیدند

ازمردي كه كويد اي خداوند روزي فراخ كن يا بازركاني دويده
يا برمن جور مكن ايا كافر شود يا نه هيچ جواب نكفت ابو حفص
رحمه الله تعالي فرمود كه هر كه نسبت كند حق سبحانه وتعالي بجور
تحقيق كافر شود در تاتارخاني ازخانيه نقل كرده كه مردي سخني
دروغ كفت مردي ديكر انرا شنيد وان قايل را كفت خداي اين
دروغ ترا راست كرداند يا كويد خداي در دروغ تو بركت كناد و
بعضي كفته اند اين كه قريب بكفرست وهم دركتاب مذكور از مصابيح
الدين نقل كرده كه رجل كذب فقال غيره بارك الله في كذبك يكفر
نجم الدين را رحمه الله تعالي سوال كردند از كسي كه كفت فلان
با تو راست نمير ود پس وي كفت خداي عز وجل نيز با وي
راست نرود وي جواب كفت كه كافر شود وهم دركتاب مذكورست
از تخيير نقل كرده كه سوال كردند امام جمال الدين را از مردي
كه كفت خداي تعالي عز وجل زر را دوست ميدارد كه مرا نداده است
پس او فرمود كه اكر قصد وي باين كلام اضافت بخل است
بجناب حق سبحانه وتعالي كافر شود اما بمجرد قايل شدن وي بدوست
داشتن حق سبحانه وتعالي زر را كافر نميشود ودر سراجي مذكورست
كه اكر كفت اي خداي رحمت خود ازما دريغ مدار پس اين از الفاظ
كفرست ودر ذخيره وفصول عمادي مذكورست كه چون كسي را
كويند كه انشاء الله كه فلان كار بكني وانكس كويد من انشاء الله كنم

كافر شود واكر كفت تو كار خداي كن كه او كار تو كرد بعضي مشايخ رحمهم الله
كفته اند كه اين خطاست واكثر مشايخ رحمهم الله تعالي برين اند كه
خطا نيست ايضا فيها اكر كسي كويد كه فلان را قضاي بد رسيده است
خطاي عظيم است وانچه در دعا كفته ميشود كه خدايا قضاي بد را از ما
بكردان مراد بان مقضي است چون مطلوب ميكويد كه اين تقدير
خداي تعالي است پس ظالم كويد كه من ميكنم بغير تقدير خداي
تعالي كافر شود مردي كه پسرش وفات يافت كفت كسي كه او را
بكار است نمي ستاند وكسي كه او را داده است نمي ستاند كفته اند كه اين
كه كافر نميكردد وهمچنين چون كويد كه برادري ويا زن ستدي كافر
نمي شود فصل چهارم در بيان مسايل متفرقه في التاتارخاني
نا قلا من التخيير مردي ديكري را كفت كه از خداي تعالي بترس
وي كفت خداي كجاست كافر شد همچنين اكر كفت پيغامبر در
كور نيست يا كويد علم خداي تعالي قديم نيست يا كويد كه انچه
معدوم است خداي تعالي ان را معدوم نكو داند كه كافر شود ودر
ذخيره وفصول عمادي مذكورست كه اكر كفت كه خداي بود
وهيچ نبود ويباشد وهيچ نباشد كفته اند كه سخن ثاني از كلام
ملحد است زيرا كه اين كلام متضمن فناي بهشت ودوزخ
وما فيها است واين نزد بعضي مشايخ رحمهم الله تعالي كفرست
ونزد بعضي خطا است عظيم مردي ديكري را كفت خداي تعالي

ترا نعمت داده است پس نیکویی کن چنانکه نیکویی کرد ترا خدای
تعالی پس وی گفت که رو با خدای جنگ کن که فلانرا چرا چنین
دادی مشایخ رحمهم الله تعالی در کفر او اختلاف کرده اند اگر مردی
زن خود را گوید که تو از خدا بمن دوست تری کافر شود چون
خصم خود را گوید که اگر خدای دو جان کردی حق خویش از تو
بستانم کافر شود لان هذا دعوی تغلب ربه تعالی و اگر گفت
که اگر پیغامبر کردی فهذا ایسر من الاول لانه علیه الصلوة و السلام
یتغلب و یقبض منه و بعض گفته اند که در سخن اول هم کافر
نمیشود زیرا که مراد با مثال این تهویلست نه تحقیق اگر گوید
که خدای تعالی در حق من همه نیکویی کرده است و بدی از منست
کافر شود اگر کسی در حالت ظلم دیگری را گوید که از خدای نمی ترسی
او گوید نی کافر شود و اگر در غیر حالت ظلم گفت و نزد او آنست
که آنچه میکند بحق میکند کافر نمیشود **و فی التاتارخانیة** ناقلا
من النسفیة سئل عن امرأة قالت لزوجها لا تخاف الله تذهب
الی الزوجة الاخری و تترکنی و لا تنفقنی و لا تراعینی فقال الزوج
نمی ترسم خدا را غیر کیست که از وی ترسم هل یکفر قال نعم و
و در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که عبد الکریم را
رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی که زن خود را جهت ترک نماز
عتاب کرده است و در آن حالت گفته که آیا از خدا نمی ترسی پس آن

زن گفت

زن گفت نی جواب فرموده که میشاید که وی را باین قدر تکفیر کرده نمی
شود زیرا که ظاهر چنانست که مراد او ازین سخن آن بوده باشد که
چنانچه از خدای تعالی بحقیقت می باید ترسیدن نمی ترسم و حالانکه
اکثر کسان چنانچه حق ترس است نمی ترسند و گرنه عاصی نمی
شدند و این کلام را تاویل دیگر هم می تواند بود که ممکنست که
گویم که از حق سبحانه و تعالی نترسد باعتماد آنکه وی کریمست
حکیم است پس حکم کرده نمیشود بکفر قایل آن مگر آنکه بر وجه استخفاف
واستهزا گوید امام محمد را رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی که
میخواهد که مردی را از زند و وی را گویند که از خدای نمی ترسی و او
گوید نی جواب فرموده که وی را تکفیر کرده نمی شود زیرا که ممکنست که
گوید که تقوی چرا نیست که من میکنم و اگر وی را در معصیتی بینند
و این سخن گوید و او گوید که نمی ترسم کافر شود زیرا که وی را تاویل
ممکن نیست ابو بکر فقیه رحمه الله تعالی فرمود که چون مردی را
گفتند که از خدای نمی ترسی پس در حالت غضب گفت نی کافر
شود بعضی گفته اند که از وی می باید پرسید که از گفتن کلمه نی چه
خواسته است اگر نفی خوف خواسته کافر شود و اگر بآن چیزی دیگر
خواسته کافر نمیشود اگر کسی گوید که نیک خدای و انگک تو این کلام
قبیح است اما کافر نمیشود **و در تاتارخانی** مذکورست که چون
گوید از خدای می بینم این کار را و از تو یا گوید بخدای امید میدارم

و تو این کلام قبیح است و در تجنیس مذکورست که مردی دیگری را
گفت امید من بخدای است و بتو یا گفت من این از خدای دانم
و از تو این کلام نوعی از شرک بخدای تعالی است و اگر گفت امید من
بخدایست و پس بتو یا گفت من این از خدای دانم و دیگر از تو پس
این بعید ترست از شرک بسبب تاول و لیکن این نیز خطاست
و در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که اگر گوید که از خدای می
می بینم این کار را و بسبب ترا میدانم این نیکوست و در تاتار
خانی مذکورست در فتاوی عتابیه آورده است که اگر کسی گوید
که استحیی من الله تعالی فقال لا استحیی من الله تعالی یا گوید کار
از بهر خدای کن و وی گوید نکنم این کفرست و در ذخیره
و فصول عمادی مذکورست که چون کسی از خصم خود سوگند
طلبد پس خصم گوید بخدای سوگند میکنم و طالب گوید بخدا
سوگند نمیخواهم و بغیر سوگند طلاق و عتاق میخواهم نزد
بعض مشایخ رحمهما الله تعالی کافر شود و علامهٔ علما بر آنند که
کافر نمیشود اگر گوید که خدای میداند که بغم و شادی تو
چنانم که بغم و شادی خویش عامهٔ مشایخ بر آنند که ظاهر کافر
گردد و بعضی گفته اند که اگر بغم و شادی مالی و بدنی او چنانست
قیام می نماید که بغم و شادی خویش کافر نمیشود و اگر گفت که
شادی و غم با یک گونه است کافر می شود اگر کسی بد بکری

گوید که خدای

گوید که خدای میداند که ترا پیوسته بدعا یاد میدارم در کفر او اختلاف
کرده اند هر که بطریق مزاح گوید که من خدایم و بآن خواهد که من
خود ایم کافر شود مردی زن خود را گوید ترا حق همسایه نمی باید
و آن زن گوید که نی پس گوید ترا حق شوی می باید و آن زن گوید
نی بعد از آن گوید که ترا حق خدای تعالی نمی باید و آن زن گوید نی
کافر شود زیرا که وی حقوق الله را اعتقاد نکرد مردی مر زن
خود را در حالت غضب گفت که ان روسپی که ترا آزاد و ان قلتبان
که ترا کشت و آن خدای که ترا آفرید ابونصر دبوسی را رحمه الله علیه
ازین سوال کردند وی فرمود که کافر نمی شود و معنی آن از وی
منقول نیست و شیخ امام نجم الدین نسفی رحمه الله تعالی میگوید
که این کلام را تاویلی صحیح است زیرا که اگرچه بعد ذکر مادر و پدر
او ذکر حق سبحانه و تعالی کرد اما جوابی نگفت و اگر میگفت میشود آنکه
بود که مدحی میگفت پس بیشک کافر نمیشود مردی دیگری را
گفت که نماز ترک مکن که ترا خداوند تعالی باین اخذ میکند پس
او گوید که اگر اخذ کند مرا خدای تعالی یا گوید اگر عقوبت کند مرا
خدای تعالی با وجود مرض و مشقت ولد و سایر اشغال پس
ظلم کرده باشد مرا کافر شود چون مردی در مرض و تنگی
زندگانی میگوید که باری ندانی که خدای تعالی مرا چرا آفریده است
چون از لذتهای دنیا مرا هیچ نیست گفته اند که کافر نمیشود

زیرا که او را مشقت و تشویش برین داشته است و در جامع
نبوی وارد شده است که قال الله تعالی ملائکته لا تکتبوا علی عبدی
فی ضجرة شیئا ولیکن خطایی عظیم ست مردی دیگری را گوید که
خدای تعالی عذاب کند ترا ابدیها تو پس او گوید خدای را تو
نشانده تا همه آن کند که تو گویی کافر شود مردی دیگری را گفت
که خدای با زبان تو بس نیاید من چگونه بس آیم یا چنین گفت
خدای و فرشتگان و همه کس بس نیاید من چگونه بس آیم کافر شود
زیرا که خدای را بعجز وصف کرده که گوید که خدای فلان را کراهیت
مرا آفریند کافر شود مردی دیگری را گفت که خدای بر دل تو بخشاید
پس آن دیگر گفت که خدای بر دل تو بخشاید بر دل من فی
اگر با آن بی نیازی از رحمت خواست کافر شود و اگر با آن خواست
که دل من با ثبات الله ثابتست و هیچ مضطرب نیست کافر
نمیشود و اگر کسی با دیگری وقت خصومت گوید که اگر ما دروغ
میگوییم خدای دروغ میگوید کافر نمیشود زیرا که مراد او
آنست که خدای دروغ نخواهد گفت کودکی میگرید و پدر خود را
میطلبد و وی در نماز باشد دیگری آن کودک را گوید که
مگری که پدر تو الله میکند این لفظ کفر نیست زیرا که معنی این
آنست که خدمت الله میکند و همچنین چون مردی پسر صغیر
خود را گوید که به الله رو یعنی بمکتب رو کافر نمیشود مردی گفت

که این کاریست

که این کاریست که خدای را افتاده است کافر نمیشود مردی گفت
تا ما می شویم بتر خدای با ما می شود بتر تا ما میشویم نیکوتر
خدای تعالی با ما میشود نیکوتر گفته اند که این کفرست چون گوید
بلحق سر ببر کردیم کافر شود شیخ امام محمد بن فضل را رحمه الله تعالی
پرسیدند که مردی جامه خود را در جای کرانی گشت و گفت این را بخدای
سپردم پس دیگری گفت بکسی سپردی که منع نمیکند دزد را
دزدی کند ایا قایل آن کافر شود یا نه فرمود که کافر شود والله اعلم
بالصواب **باب دوازدهم** در بیان لحن بکتاب الله عاید است در
ذخیره و فصول عمادی مذکورست که چون کسی متکلم آیتی از
آیات قران شود یا آنرا مسخرگی کند کافر گردد اما فضلی را رحمه الله
تعالی پرسیدند از کسی که بجای ضاد ظا گوید و قرآن را میخواند
خالجه میخواهد و بجای اصحاب النار اصحاب الجنة گوید فرمود
که امامت او جایز نیست و اگر عمدا انچنین خواند کافر گردد و در
کنز العباد مذکورست که فی الزاهدی فی تفسیر سورة البقرة
قوله علیه الصلوة والسلام من قرا القران برایه فقد کفر ای قطع مراد
الله فی المتشابه و فی الذخیرة و الفصول العمادی چون قرآن را
با دف و قصب خواند کافر شود مردی قران میخواند و دیگری
گوید که این چه بانگ و طوفانست کافر شود معلم گوید که قران آفریده
شده است سیم پنجشنبه نهاده شده است کافر شود زیرا که

این سخن قایل شد نسبت بخلق قران وبعضی فرمودند که ان معنی
کافر نمی شود زیرا که بان حقیقت خلق نخواست وبغیر از نزول
ان اراده نموده واگر حقیقت خلق اعتقاد کند کافر کردد جون
کسی بدیکری کوید که قل هو الله احد را پوست بردی یا کوید
الم نشرح را کریبان کرفته یا کوید کسی را که پس پیش بیماد خواند
پس در دهان مرده منه یا دیکری کوید ای کوتا ترا انا اعطینا
یا کوید کسی را که قران خواند ولا تذکر والتفت الساق بالساق
یا قدحی پر کرده آرد و کوید کاساً دهاقاً یا کوید وکانت سرابا
یا طریق مزاح یا نزدیک کیل و وزن بطریق مزاح کوید اذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون یا اهل موضعی را جمع کند و کوید فجمعناهم
جمعا یا کوید فحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یا کوید فجمعناهم
عبدا یا کوید مر کسی را که الهیکم نخواند سر بینی پاک کن یا بدیکری
کوید که جکونه میخوانی والنازعات نزعا بنصب نون یا برفع
نون و بان طیر خواهد یا جون مردی را کویند که نماز بجماعت
کزارد و او کوید که من تنها کزارم که خدای تعالی میکوید ان
الصلوة تنهی درهم این صورتها کافر کردد جون کسی بدیکری
کوید که خانه جنان پاک کرده که جون والسماء والطارق بعضی
کفته اند که کافر شود اما ابوبکر بن اسحاق رحمه الله میفرماید که
اکر قایل جاهل باشد کافر نمیشود واکر عالم باشد کافر شود جون

کوید قاعاً صفصفا

کوید قاعاً صفصفا شده است واین مخاطره عظیم است جون باقی
مانده را کوید الباقیات الصالحات مخاطره عظیمست ومن قال
القران عجمی کفر ومن قال فی القران کلمة عجمیة ففی امره نظر هکذا
ذکر ابو القاسم المفسر رحمه الله تعالی **باب سیزدهم در بیان** الخ
باذکار عاید ست **در فصول عمادی** مذکورست که جون دو کس
با یکدیکر نزاع کنند پس یکی از شان کوید لا حول ولا قوة الا بالله
ودیکری کوید لا حول بکار نیست یا کوید که لا حول را جکنم حق مرا ادا
کن یا کوید لا حول از کرسنکی نی نیاز نمیکرداند یا کوید لا حول را
بکاسه در می توان شکستن این همه کفرست وهمین حکم است
جون این الفاظ نزد کفتن تسبیح تهلیل کوید وهمچنین جون یکی
از یشان کوید سبحان الله پس ان دیکر کوید سبحان الله را پوست
بردی یا پوست باز کردی کافر شود واکر اذان شنود وکوید که
این جه اواز جرس است یا کوید این بانک پاسبانانست یا کوید
که وی دروغ میکوید کافر شود وهمچنین است اکر بانک نماز را
بطریق استهزا اعاده کند مردی بارها عطسه زد پس کسی که پیش
وی حاضر بود یرحمک الله کفت بار دیکر عطسه زد وانکس یر
حمک الله کفت وباز عطسه زد پس انکس کفت بجان امدم از
یرحمک الله کفتن یا کفت دل تنک شد مارا یا کفت ملول شدیم
وبستوه امدیم یا کفت تاکی بعضی کفته اند که کافر نمیشود واین

جواب صحیح است زیرا که یرحمک الله گفتن دعائی است برای
او و اگر گوید لا ز دعائی تو دل تنگ شدیم کافر نمیشود و اینجا
نیز همچنین است روضة الفقها مذکورست که تخصیص
گفت لا اله الا الله پس دیگری گفت هزار بار لا اله الا الله بر سبیل
سبک داشتن کافر شد در تاتارخانی مذکورست که در مجموع
المسایل مولانا امام شیخ الاسلام عارف سنائی آورده است که
اگر یکی بر دیگری در شتی کند و او گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
زهی مرد دشوار کار پس آن دیگر گوید ای لا اله الا الله کافر
گردد از بهر آنکه کلمهٔ اخلاص را بوجه استخفاف گفت باب چهارم
در بیان آنکه عاید است بملائکه علیهم السلام و التاتارخانی ناقلا عن
التخییر اگر کسی گوید شهادت ویرا نمی‌شنوم و اگر جبرئیل یا میکائیل
باشد کافر شود و همچنین است اگر گوید اگر جبرئیل و یا میکائیل
گواهی دهند نپذیرم یا گوید اگر فرشته از آسمان سر فرو کند
کافر شود مردی که عیب کند فرشته را از فرشتگان کافر شود در
و فی ذخیره کسی دیگری را گوید که دیدن من چون دیدن ملک
الموت است این خطای عظیم است و در تکفیر وی اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که کافر شود و اکثر فقها بر آنند که کافر
نمی‌شود و همچنین است اگر گوید که چون روی فلان بینی
پنداری که ملک الموت است و اگر کسی گوید که روی فلان دشمن

ملک المو

میدارم

میدارم چون ملک الموت اکثر فقها بر آنند که کافر شود چون یکی
دیگری را گوید که من فرشته توام در فلان موضع یاری میرسانم
ترا بر کار تو بعضی گفته اند که کافر شود و همچنین چون مطلق گوید
که فرشته ام بخلاف آنکه چون گوید من پیغامبرم بعضی قایل اند کافر
شود بغیر خلاف باب یازدهم در بیان آنچه عاید است بانبیا علیهم
الصلوة والسلام و آنچه متعلق است باخبار و سنن نبوی و این
باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان آنچه عاید است
بانبیا علیهم الصلوة والسلام در ذخیره و فصول عمادی مذکورست
که هر که اقرار نکند ببعضی انبیا یا پیغمبر را بچیزی عیب کند یا
راضی نباشد بسنتی از سنت مرسلین صلوات الله سبحانه و سلامه
علیهم اجمعین کافر شود در تاتارخانی مذکورست که در فتاوی
عتابیه میگوید که مردی گفت که ایمان آوردم بهمه انبیا و نمیدانم
که آدم علیه الصلوة والسلام نبی است یا نه ابو جعفر رحمه الله
تعالی فرمود که وی کافر نمیشود و در ذخیره و فصول عمادی
مذکورست که ابن مقاتل را رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی
که منکر شود نبوت خضر و ذی الکفل را فرمود که هر که بر نبوت
او اجماع امت نیست اگر کسی نبوت او را منکر شود ویرا ضرر نکند
و در نوادر المعلی که شرح امالی آورده است که متقشفه که از کرامیه اند
میگویند که جایز است که ولی افضل از نبی باشد و این کفر است

مذکورست

ودر مجموعهٔ خانی مذکورست روافض میکویند که علی کرم الله وجهه
از پیغمبر ما بزرکست و این کفرست و هر که بعد از پیغمبر ما
دعوی پیغمبری کند کافرست ودر ذخیره و فصول عمادی مذ
استکه ابوحفص کبیر رحمه الله تعالی فرموده که هر که در دل او
بغض پیغامبری بوده باشد کافرست و همچنین اکر کوید لو کان
فلان نبیا لم او من به کافر شود و فی الصغیر للمرتبة بالفارسی
کوید که اکر فلان پیغمبر بودی من بوی نکرویدمی پس اکر
بان خواهد که اکر فلان رسول الله بودی من بوی ایمان نیا
وردمی کافر کردد چنانکه کافر شود کسی که کوید که اکر خدای تعالی
مرا بچیزی امر کند ان نمیکنم و فی التاتارخانی ناقلا من التجنیس
اکر کسی کوید انا لا ادری ان النبی علیه الصلوة والسلام فی قبره مومن
ام کافر کافر شود اکر کسی در حکایت کوید ان مرد چنین کفت وبدان
حضرت نبی را علیه الصلوة والسلام خواست کافر زیرا که ان استخفاف
است مکر انکه بر سبیل تعظیم کوید ان مرد بزرکوار و ایضا فیه
ناقلا من عرب المعانی سئل عمن قال لزوجته خلاف مکو
فقالت المراة پیغامبران خلاف کفتند قال کلمة کفرست توبه
کند و نکاح تازه کند و فی الذخیرة و فی فصول العمادی هر که
کوید انا رسول الله یا بفارسی کوید که من پیغامبرم و بان میخواهد
که پیغام می برم کافر کردد چون قایل ان قول کوید و دیکری

ازوی طلب

ازوی طلب معجزه کند بعضی کفته اند که طالب کافر کردد و مشایخ متا
خرین رحمهم الله سبحانه و تعالی فرموده اند که اکر غرض طالب عاجز
ساختن فضیحت کردن اوست کافر نمیشود و هر که مر موی نبی
را مویک کوید نزد بعضی کافر کردد و نزد بعضی دیکر کافر نمیشود
مکر وقتی که انرا بطریق اهانت کوید و هر که کوید که نمیدانم که پیغامبر
انسان بود یا جن بود کافر کردد اکر کسی کوید که محمد درویش بود
یا جامهٔ ریمناک داشت یا کوید که ناخنهای دراز داشت بعضی کفته اند
که مطلقا کافر شود و بعضی کفته اند که اکر بطریق اهانت کوید
کافر شود هر که دیکری را کوید که این مرد نبی است و چنین و چنین
میکوید بعضی کفته اند که کافر شود و بعضی کفته اند که کافر نمیشود
و حجت این انست که چون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم جماعتی
از صحابه را رضی الله تعالی عنهم بسوی کعب بن اشرف فرستاد
ایشان اذن خواستند که بوی چیزها کویند که وی بان مایل
شود و بر ایشان اعتماد کند پس حضرت نبی علیه السلام ایشانرا اذن
داد پس یکی از ایشان کعب را کفت که خروج این مرد بلائی است
بر ما و اکر این کفر می بود انرا نمیکفتند این دلیل در بعضی از شروح
اصل است صاحب فصول عمادی میکوید که من میکویم که درین
سخن نظرست زیرا که این قایل کلام خود را مبهم ساخت و بقول
خود یعنی خروج این مرد بلائی است بر ما نبی را نخواست و اراده

نمود مگر غیر نبی را پس چگونه کفر باشد والعاقل یکفیه الاشارت
ودر ذخیره مذکورست که اگر کسی مردیرا دشنام دهد که اسم
او محمد یا احمد باشد یا کنیت او ابو القاسم بود وگوید یا ابن
الزانیة وهرکه خدایرا یا اسم بنده است در بعضی مواضع مذکورست
که ویرا تکفیر کرده نمی شود زیرا که نزد ذکر این مقاتله وهم مسابقت
نمیکنند بحضرت نبی صلی الله علیه وسلم ودر بعضی مواضع مذکورست
که چون ذاکر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد ویرا
تکفیر کرده شود وفی اکراه الاصل چون مردیرا اکراه کرده شود که
حضرت نبی را صلی الله علیه وسلم دشنام دهد این مسئله بر سه
وجه است اول آنکه گوید که بدل من هیچ چیز خطور نکرد ودشنام
ندادم من مگر محمد را علیه الصلوة والسلام چنانچه از من طلب
نمودند ومن بان راضی بنودم ودرین وجه این سخن کفر نیست
وقایل این حکم کسی دارد که اورا اکراه کرده شود بر آنکه بکفر تکلم
کند ووی بکلمه کفر گوید ودل او بایمان مطمین باشد دوم
آنکه گوید که مردی از نصاری که اسم او محمد ست در دل
من خطور کرده بود وبدشنام آن نصرانی را خواستم درین
وجه نیز کافر نمیشود زیرا که بحضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه
وسلم دشنام نداد سیوم آنکه گوید که مردی از نصاری که اسم
او محمد بود در دل من خطور کرده بود واین نصرانی را دشنام

ندادم بغیر حضرت نبی علیه الصلوة والسلام کسی را دشنام ندادم
درین وجه عند الله وعند الناس کافر گردد بجهت آنکه حضرت نبی را
صلی الله تعالی علیه وسلم بطوع دشنام داد زیرا که اورا دفع اکراه
از خود ممکن بود بدشنام محمدی دیگر که در دل او خطور کرده بود وچون
چنین نکرد پس در شتم محمد علیه الصلوة والسلام طایع بود واین
کفرست وهرکه گوید که حضرت نبی صلی الله علیه دیوانه می شد کافر
گردد وهرکه گوید که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بیهوش می شد
کافر نمیشود وفی نوادر الاصل لشمس الائمة الحلوانی رحمه الله تعالی
ابو حنیفه را رضی الله عنه سوال کردند از کسی که گوید محمد رسول
رسول خدای تعالی بود ولیکن واجبست که ویرا دشنام داده شود
جواب فرمود که وی مردی است که خدای تعالی را نمی شناسد
زیرا که اگر وی شناخت دوست نمیداشت که رسول ویرا دشنام
داده شود وهرکه گوید که اگر آدم گندم نمیخورد درین بلا نمی
افتادیم در کفر او اختلاف مشایخست ودر نوادر الفتاوی مذکورست
که اگر کسی گوید که اول کسی که جامه بافت آدم بود دیگری گوید که
پس ما جولاه بچگان باشیم کافر گردد بجهت آنکه او مهتر آدم را صلوة الله
علیه را استخفاف کرد ونیز در کتاب مذکور مسطورست که اگر کسی
گوید که اگر پیغامبری مرا امر دکان خواند از وی فرو نگذارم کافر
نمیشود واگر گوید که من نیز بانگویم کافر شود ودر تاتارخانی مذکور

است که در تجنیس آورده کسی مردی سخنی گفت پس دیگری اورا
گفت دروغ میگوید اگر همه پیغامبر هست ویرا کفر لازم شود و
همچنین است اگر گفت سخن وی نکروم اگر همه پیغامبر هست
مردی دیگری را گفت کران خوست اگر همه پیغامبر است یا گفت
اگر پیغامبر مرسلست یا از فرشتکان فرشته مقربست کران
خیانت فی الحال کافر شود مردی میخواهد که بنده خود را میزند
پس مردی دیگر ویرا گفت که اورا مزن پس گفت اگر محمد مصطفی
گوید مزن نهلم یا گفت اگر آسمان بانك آید مزن هم بزنیم ویرا
کفر لازم آید و در فصول عمادی مذکورست که مردی زن خودرا
گفت که مرا سیم نیست و آن زن گفت دروغ میگوئی پس آن مرد
گفت که اگر انبیا و ملائکه نزد تو گواهی دهند که مرا سیم نیست
تصدیق نمیکنم ایشانرا و آن زن گفت آری تصدیق نمی کنم ایشانرا
در مجموع النوازل مذکورست که آن زن کافره گردد فصل
دوم در بیان آنچه عاید ست باخبار و سنن نبوی و ما یتعلق
بدان در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که چون مردی
از حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام حدیثی روایت
کند پس دیگری انکار کند بعضی مشایخ رحمهم الله سبحانه و تعالی
فرموده اند که اگر حدیث متواتر باشد کافر شود و همچنین
اگر بطریق استخفاف گوید که از بسیار شنیدیم کافر گردد و

و در خزانة المفتین مذکورست که اخبار مرویه از حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم بر چند مرتبه است بعضی از آن متواترست
و این آنست که روایت کرده اند از جماعتی از جماعتی که اتفاق ایشان
بر کذب متصور نیست هر کی انرا منکر شود کافر گردد بعضی از آن
مشهورست و این آنست که در عصر اول از واحدی روایت کرده
بعد از آن عصر ثانی مشهور شده تا آنکه روایت کرده اند جماعتی
از جماعتی که اتفاق ایشان بر کذب متصور نباشد چون کسی انرا
منکر شود صحیح آنست که کافر نمیشود بعضی از آن خبر واحدست
و این آنست که روایت کرده اند جماعتی از جماعتی که اتفاق ایشان
بر کذب متصور بود منکر آن کافر نمیشود ولیکن بترک قبول آن
آثم باشد در کنز العباد مذکورست که فی زاهدی فی تفسیر
سورة الواقعة بیانی که بخبر مشهور و متواتر ثابت شود برابر
بود یا بیانی که بنص قران ثابت شود در اعتقاد داشتن حتی
من اعتقد اعداد الرکعات یکفر کمن اصل الصلوة در ذخیره
و فصول عمادی مذکورست که چون مردی بدیگری روایت
کند که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم فرمود که بین قبری و منبری
روضة من ریاض الجنة پس سامع گوید که منبری بینم و حظیره
می بینم چیزی دیگر نمی بینم که کافر شود در خزانة المفتین
مذکورست که هر که حدیث صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه

وسلم روایت کند پس دیکری اورا کوید که این سخنان کرا بکار اید
دوز باید بود کافر کردد ذکره فی تاتارخانیة ناقلا من التجنیس قال
رضی الله عنه رسالة الصدر الامام جمال الدین رحمه الله عمن
قرا حدیثا من احادیث النبی صلی الله علیه وسلم فقال رجل وی
همه روز حدیثها میخواند قال ان اضاف ذلک الی القاری لا الی
النبی علیه الصلوة والسلام ینظر ان کان حدیث یتعلق بالدین
واحکام الشرع یکفر وان کان لا یتعلق به لا یکفر در ذخیره وفصول
عمادی مذکورست که اکر کسی کوید که حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم فلان چیز را دوست میداشت مثلا قرع
را و دیکری کوید که من دوست نمیدارم انرا کافر شود هکذا
روی ابی یوسف رحمه الله تعالی نصا وبعض متاخرین فرمودند
که چون انرا بوجه اهانت کوید کافر کردد وکرنه نمی شود وایضا فیها
مردی با دیکری کفت که هر کاه که حضرت رسول صلی الله علیه و
وسلم طعام میخورد وانکشتان را می لیسید وانکس کوید این بی
ادبیست کافر شود وچون کسی با دیکری کوید که جامه سفید
بپوش که این سنة رسول الله است صلی الله علیه وسلم
و وی کوید که اکر این سنت رسول الله است پس مغان دست
بردند زیرا که ایشان جامه سفید می پوشند کفته اند که این
استخفاف است بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وان کفرست

مردی دیکری را کوید که سر بتراش وناخنها را بچین که این سنت
رسول الله است صلی الله علیه وسلم و وی کوید که نمیکنم آنرا اکر چه
سنت است این سخن کفرست زیرا که بر سبیل رد وانکار کفت
وهمچنین است در سایر سنن خصوصا سنتی که معروف بود
وبتواتر ثبوت یافته چون مسواک ومانند ان ومرویست از این
محمد بن مقاتل رحمه الله تعالی که وی فرمود که اکر اهل بلده
اتفاق کنند بر ترک مسواک مقاتله میکنیم ما بایشان چنانچه
مقاتله میکنیم بکفار کذا فی نسخة الامام الحجوانی رحمه الله تعالی
ودر تاتارخانی مذکورست که مرویست از امام محمد رحمه الله علیه
که وی فرموده که چون اهل بلده اتفاق کنند بر ترک اذان مقاتله
میکنیم ما بایشان واکر واحدی انرا ترک کند میزنیم وحبس کنیم
اورا کذلک سایر السنن وابو یوسف رحمه الله تعالی فرمود که چون
اهل بلده امتناع نمایند از اقامت فرض چون صلوة جمعه و صلوات
فرایض واداء زکوة مقاتله کرده شود بایشان واکر واحدی امتناع
نماید وی را باید زدن اما اهل بلده چون امتناع نمایند از اقامت
سنن مانند نماز عید ونماز بجماعت امر کنیم ایشانرا که آنرا بجای
ارند ومیزنیم ایشانرا ومقاتله نمیکنیم بایشان بجهت فرق کردن
فرایض وسنن وامام محمد رضی الله عنه میفرماید که اذان و نماز
عید ونحو ذلک اکرچه از سنن اند ولیکن انها از اعلام وبناء

دين اند پس اصرار كردن بر ترك آن استخفاف دينيست پس بنا
برين مقاتله كرده شود با ايشان و منقولست از مكحول رحمه الله
تعالى كه وى فرمود كه سنت بر دو نوع است سنتى است
كه بجاى آوردن آن هدى است و ترك آن باكى نيست و سنتى است
كه بجاى آوردن آن هديست و ترك آن ضلالتست چون آذان
و اقامت و صلوة عيد و جماعت مقاتله كرده شود با ايشان
بنا بر ضلالت وليكن چون واحدى آنرا ترك كند وى را زده شود
و حبس كرده شود بجهت ترك كردن او سنت موكده را و او را
نمى بايد كشتن زيرا كه تنها فعل او مودى باستخفاف دين
نيست وهم در تاتارخانى آورده است كه اگر در روز عاشورا
يكى را گويند كه سرمه كن كه سرمه كردن درين روز سنتست
او گويد كه كار زنان و مخنثان بود كافر گردد و در فصول عمادى
مذكورست كه صاحب ذخيره را ميفرمايد كه در موضعى ديدم
كه چون كسى ديگرى را گويند كه بروت خود را ببر كه سنتست
و او گويد كه من نميكنم آنرا اگر مطلقا منكر شود كافر گردد
وفى التتمة الامام الحجوانى ايضا چون كسى گويد كه چه نغزرسمست
دهقانان را كه طعام ميخورند و دستها نمى شويند اگر بجهت
تهاون سنت گفت كافر شود وفى مجموع النوازل هركه گويد
چكار آيد سبلت بست كردن كافر گردد زيرا كه سنترا استخفاف

كرده وهركه بر ديگرى كه سبلت بست كرده و گندورى در گردن
افكنده يا گويد اين چه رسمست سبلت بست كردن و دستار در
زير گلو آوردن و اين بر سبيل طعن بر سنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم گويد كافر شود باب شانزدهم در بيان آنچه عايدست
بآل و اصحاب حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم
وعلى آله واصحابه و ذكر بعضى از اهل هوا در صحايف مذكورست
كه والحق ان كل واحد من الخلفاء الاربعة بل جميع الصحابة
مكرم عند الله موصوف بالفضايل والخصايل الحميدة ولا
يجوز الطعن فيهم اذا طعن فيهم يوجب الكفر لان النبى
عليه الصلوة والسلام مدحهم و فضلهم فمن طعن فيهم فيكون
بالحقيقة طاعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و در دستور
القضاة از خلاصه نقل كرده كه رافضى چون سب شيخين كند
و ايشانرا لعنت كند كافر شود و اگر تفضيل دهد على را بر ابوبكر
و عمر رضى الله تعالى عنهم كافر نباشد وليكن متبدع بود در
حاشيه شرح وقايه مذكورست كه رافضيه جماعتى است طعنه
زنند صحابه كرام حضرت نبى صلى الله عليه وسلم و رضى الله عنهم
و رافضى مشتقست از رفض كه بمعنى تركست و ناميدند ايشانرا
بدين نام بجهت ترك كردن ايشان زيد ابن على رضى الله تعالى
عنهما كه وقتى كه كرد ايشانرا از طعنه زدن در حق صحابه رضى الله

عنهم یا از جهت ترک کردن ایشان دین اسلام را چنانچه در
تمهید مذکورست که قاضی شهاب دولت ابادی رحمه الله تعالی
در رساله تیسیر الاحکام فرمود که کسی که امیر المومنین علی را
خلیفه نداند او از خوارجی باشد و کسی که امیر المومنین علی را
بر امیر المومنین ابوبکر و عمر و عثمان رضوان الله تعالی علیهم
تفضیل کند او رافضی باشد در جامع المضمرات والمشکلات
مذکورست که اگر کسی گوید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
از صحابه نبود کافر شود زیرا که حضرت حق جل و علا او را
صاحب حضرت نبی نامیده چنانچه در کلام مجید فرمود اذ یقول
لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ و در تخییر آورده که اگر مردی گوید که
دوست داشتن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فریضه نیست
کافر شود و در خزانة المفتین آورده که هر که انکار کند امامت
امامت ابوبکر و خلافت عمر را رضی الله عنهما اصح آنست که
کافر شود و در بوستان ابو اللیث سمرقندی رحمه الله تعالی
مذکورست که امیر المومنین علی رضی الله عنه تعالی عنه فرمود
که یخرج فی اخر الزمان قوم ینتحلون لشیعتنا و لیسوا من
شیعتنا لهم نبز یقال لهم الرافضیه فاذا لقیتموهم فاقتلوهم
فانهم مشرکون یعنی بیرون آیند در اخر زمان گروهی که خود را
نسبت کنند بگروه ما و نیستند ایشان از گروه ما مر ایشان را

لقب روافضه باشد

لقب روافضه باشد پس هر گاه که پیش آیند ایشان را پس بکشید ایشان را
بدرستی ایشان مشرکانند و روایت کرد این مقولات از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهم که حضرت نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که
یکون فی اخر الزمان قوم ینبزون الرافضیه یرفضون الاسلام
و یلفظونه فاقتلوهم فانهم مشرکون یعنی باشد در اخر زمان
گروهی که ایشان را لقب روافضه باشد ترک میکنند دین اسلام را
و می اندازند او را پس بکشید ایشان را بدرستی که ایشان مشرکانند
گفته اند که هارون الرشید باین حدیث روافضه را کشته است
عامر شعبی رحمه الله علیه فرمود که التّرفض سلم شعبی الزنا
دقة فما رایت رافضیا الا و رایته زندیقا در خزانة المفتین
مذکورست که واجبست اکفار روافض در قایل شدن ایشان
برجعت اموات بدنیا و تناسخ ارواح و انتقال ارواح بایمه و
در قایل شدن ایشان بخروج امام باطن و معطل بودن امر
و نهی تا خروج امام باطن و در قایل شدن ایشان بانکه جبرئیل
غلط کرده در وحی که بسوی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
بغیر علی بن ابی طالب رضی الله عنه و این قوم خارج اند از ملت
اسلام و احکام ایشان احکام مرتد انست و واجبست اکفار
خوارج در اکفار ایشان علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان
و طلحه و زبیر و عایشه را رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و

و ولجيست الكفار يزيديه كه از خوارجند در انتظار نبي از عجم
كه ملت محمد عليه الصلوة والسلام را منسوخ كند و ولجيست
الكفار بخاريه در قايل شدن ايشان بنفي صفات حق جل وعلا
ودر قايل شدن ايشان بانكه قرآن جسم است چون نوشته شود
وعرض است چون خوانده شود و ولجيست الكفار قدريه بنابودن
بتقدير خداي تعالي انتهي كلامه وبيان آنكه توبه رافضي قبول
باشد يا ني در ركن اول در باب هفتم بتفصيل مذكور شد و
در رساله قاضي شهاب دولت ابادي رحمه الله تعالي مذكور
است كه قذف وشتم ابوبكر وعلي وعايشه وحسن وحسين
واولاد ايشان كفرست كذا في التشريح والنسفيه وعلما گفته اند
كه اهانت وايذا وحقارت وجفا اولاد رسول صلي الله عليه و
سلم كفر وكافري است در مصابيح الدين ميگويد كه اگر كسي علوي را
باهانت علويك گويد كافر شود واگر علويك بتعظيم گويد كافر
نميشود لان التصغير قد يكون للتعظيم ابو القاسم گويد اگر در
حالت غضب گويد كافر شود ودر رساله مولانا صدر الدين و
در رساله مولانا ضياء الدين برني ميگويد كه اهانت وايذاء
اولاد رسول كفرست وكافري پس چون در گفتن علويك كفر
باشد لاسيما در قتل افتتاح كه بطريق اولي كفر بود وهم در
رساله قاضي شهاب دولت ابادي رحمه الله تعالي آورده كه

قال النبي عليه

كه قال النبي عليه الصلوة والسلام من ابغض اولادي فقد ابغضني
ومن ابغضني فقد ابغض الله تعالي ومن ابغض الله فهو في
النار ترجمه پيغامبر صلي الله عليه وسلم فرمود كه هر كه دشمن
دارد اولاد مرا بدرستي كه تحقيق مرا دشمن داشته باشد و
هر كه مرا دشمن دارد تحقيق خداوند را دشمن داشته باشد
وهر كه خداوند را دشمن دارد در آتش رود والنار ابلغ من جهنم
لان جهنم مقام وسيع يمكن ان لا يكون فيها النار بدانكه دشمن
سادات علوي دشمن خدايست از آنكه مصطفي محبوب خدايست و
محبوب مصطفي است هر كه گويد كه محبوب رسول را دوست
نميدارم كافر شود بخداي كما اگر كسي گويد كه مصطفي كدو را
دوست داشته است من دوست نميدارم كافر شود در فتاوي
ظهيري آورده است كه هارون الرشيد با امام ابو يوسف قاضي
رضي الله تعالي يك جا طعام خوردند وذكر در كدو افتاد وامام
ابو يوسف گفت مصطفي صلي الله عليه وسلم كدو را دوست
ميداشت حاجب هارون الرشيد گفت من دوست نميدارم
ابو يوسف گفت يا بفرما كه اين حاجب توبه كند ويا گردنش زنند
حاجب تايب شد بدانكه چون از نا دوست داشتن كدو كفر
لازم بود خاصه از نا دوستي علويه كه احب الاحبا بودند
وهم در رساله قاضي شهاب دولت ابادي رحمه الله تعالي مذكورست

سوال اگر علوی با علوی مخالف و معاند شود کافر گردد یا نی جواب
کافر نگردد زیرا که ایذا و اهانت شان غیر از آن میگوییم که سرایت
بمصطفی کند طبعا و حسا از آنکه طبع انام انست که با فرزند هر که
عناد باشد با پدر وی نیز معاند شود بخلاف آنکه اگر دو پسر یک
پدر و مادر جا کرند از یک امیر و یا دو شاگرد از یک استاد بو دند
و یا دو غلام از یک صاحب باشند معاندت با صاحب و پدر
و امیر و استاد نکشد و هو المحسوس چنانکه اگر ذمی با یکدیگر حرب
کنند حربی نگردند و اگر با مسلمانان و با کسان خلیفه جنگ
کنند حربی باشند اگر چه با مسلم باغی جنگ کنند حربی نگردد
لان الاسلام واحد کذا فی خزانة الفقه ان اهل الذمة اذا قاتلوا
مع اهل الاسلام مع الباغی او غیره ینقض عهدهم فلو ان
عهدهم ینقض بالقتال مع الباغی فالاولی ان ینقض بالقتال
مع العدل باب هفدهم در بیان آنچه عاید است بعلم و علما و
صلحا و ما یتعلق به در فصول عمادی مذکور است که جاهلی
گفت اینها که علم می آموزند داستانهاست که می آموزند یا
گفت باد دست آنچه میگویند یا گفت تذویر است یا گفت که من
علم حیله را منکرم این همه کفر ست مردی از مجلس علم باز گشته آمد
پس او را زن او گفت از کنشت آمده آن زن کافر شد مردی را
گفتند که بمجلس علم برو پس وی گفت که قادر باشد بر اتیان

آنچه میگویند

آنچه میگویند یا گوید مرا بمجلس علم چه کار یا گوید علم را کاسه ترید
نتوان کرد این همه کفر ست و اگر گوید که مرا مشغولی زن و فرزند
چندانی است که بمجلس علم نمیرسم این مخاطره عظیم است اگر آن
تهاون علم خواهد و اگر گوید درم باید علم بچکار آید کافر شود
و فی مجموع النوازل اگر عالمی را گوید که رو علم بکاسه اندر شکن
کافر شود چون فقیهی چیزی از علم ذکر کند یا حدیثی صحیح
روایت کند پس دیگری گوید که این صحیح نیست و آنرا رد کند یا
گوید این سخن بچه کار آید درم باید که امروز حشمت درم راست
علم کرا بکار آید این همه کفر ست هر که بغیر از سبب ظاهری عالمی
و یا فقیهی را دشمن دارد بر وی بیم کفر ست چون گوید فساد
کردن به از دانشمندی کردن کافر شود زنی گوید که لعنت
بر شوی دانشمندی باد کافره گردد زیرا که علم را استخفاف کرد
و فی فتاوی الاصل مردی عالمی را گفت کیر خر در کون علم تو اگر
بآن علم دین خواست کافر شد مردی گوید که فعل دانشمندان
همانست و فعل کافران همان کافر شود گفته اند که آن وقتی است
که جمیع افعال او خواسته باشد پس برابری شود میان حق
و باطل هر که با فقیهی در حادثی خصومت کند فقیه او را وجه
شرعی بیان کند پس آن مخاصم گوید که این دانشمندی بود یا
گوید دانشمندی مکن که با من پیش نرود بر وی بیم کفر ست

وهر که فقیهی را کوید ای دانشمندک یا علوی را کوید ای علویک
اگر قصد او استخفاف دین نباشد کافر نیشود وفی التاتارخانیة
من الخلاصة اگر قصد وی استخفاف دین بوده باشد کافر شود
وفی التاتارخانیة ناقلا من التجنیس مردی را گفتند که طالبان علم
بر بالهای فرشتگان میروند پس وی گفت این بازی دروغ
کافر شد نقل است که یکی از طالبان علم این حدیث نبوی را
شنید که ان الملائکة یضع اجنحتها الطالب العلم رضاء
بما یصنع پس پای خود را بر زمین زد تا بالهاء ملائکه بشکند
حق سبحانه وتعالی پای ویرا خشک ساخت اگر کسی کوید که قیاس
ابو حنیفه رضی الله عنه حق نیست کافر شود زیرا که جواز قیاس
کتاب الله است در قول او سبحانه وتعالی وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ
لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى پس درین آیت کریمه اثبات قیاس است
که آن رد مختلف بسوی متفق زیرا که ایشان متفق بودند
در آنکه فرود آرنده باران حق سبحانه وتعالی است پس حجت
آورد بر ایشان از برای احیاء ایشان بعد موت بلحیای ارض
بعد الموت ان در ذخیره وفصول عمادی مذکورست که فقیهی
در دکان مردی کتابی داشت و روان شد بعد ازان بران دکان

کذشت پس او را صاحب دکان کفت که دستره فراموش کردی فقیه
کفت بدکان تو کتابست دستره نی پس صاحب دکان کفت درود
بر دستره وچوب می برد شما بکتاب خلق مردمان می برید پس آن
فقیه پیش شیخ امام ابوبکر محمد بن فضل رحمه الله تعالی شکایت
آن مرد کرد پس وی امر کرد بقتل آن مرد وایضا فیهما مردی
در جای بلندی می ایستد وخود را مشابه مذکران میسازد
وبا وی جماعتی باشند که ازو مسئلها می پرسند واو را می خندد
پس او را بمخراق میزنند همه اینها کافر شوند بجهت
استخفاف کردن ایشان بشرع وهمچنین اگر برجای بلند نشینند
ولیکن مذکرانرا استهزا ومسخرگی کند وقوم میخندند کافر شوند
وهمچنین هر که خود را در مجلسی مشابه معلمان سازد وچوبی
بدست گیرد وقوم چون صبیان گرد بگرد او نشینند ومعلم را
استهزا کنند وقوم میخندند همه کافر شوند مسئله عجیبست
که مردی کوید قصعة من الثرید خیر من العلم یعنی کاسه از ثرید
بهترست از علم ویرا تکفیر کرده شود واگر کوید خیر من الله تکفیر
کرده نشود زیرا که درین کلام تاویلی صحیح است نه در اول
وتاویلش آنست که کوید بان خواستم نِعْمَةٌ مِنَ اللهِ وبدان استخفاف
حق سبحانه وتعالی نخواستم اما در قول خیر من العلم تاویل نیست
پس استخفاف علم متعین است پس ویرا تکفیر کرده شود ومردی

صالحي را گفت که دیدار روی چنانست نزدیک من چون دیدار
خوک گفته‌اند که بروی بیم کفرست وفي التاتارخاني ناقلا من التخيير
و فتاوی العتابية اگر کسی درویشی را گوید که مدبر یا سیاه گلیم
شده است کافر شود باب هژدهم در بیان آنچه متعلق است بشرع
وحکم حق جل وعلا في التاتارخاني ناقلا من الفتاوی العتابیه
الاصل عن جحود امر الله تعالی وامر رسول کفرست چنانکه گوید
فلان کار در همه عمر نکنم اگرچه خدای تعالی فرماید یا گوید اگرچه
خدای مرا بهشت فرستد نروم یا زن را گوید شوی خشنود
دار یا طاعت دار تا بهشت یابی گوید مرا بهشت نمی باید اگر
مرا بدین سبب بهشت نروم وایضا فيه ناقلا من ذلك الکتاب
اگر گوید که اگر خدای تعالی ده نماز فرمودی یا چنین فرمودی
نکردمی کافر شود وایضا فيه ناقلا من التخيير اگر گوید که اگر ارام
کند مرا خدای تعالی بزکات اکثر از پنج درم یا بروزه اکثر از ماه
قبول نمیکنم کافر شود همچنین اگر گوید که اگر کعبه قبله نبودی
و بیت المقدس بودی من نماز بکعبه کردمی کافر شود در
جمیع اقوال وایضا فيه ناقلا من ذلك الکتاب اگر مردی گوید که
قبله دو است یعنی کعبه و بیت المقدس پس کافر شود زیرا که
القبلتين نمی شاید گفتن هر کسی را که زیارت کعبه و بیت المقدس
کند هر دو گوید که نمیدانم که کافر در بهشت باشد یا در نار کافر است

زیرا که منکر کتاب الله

زیرا که وی منکر کتاب الله ودر ذخیره وفصول عمادی مذکور
است که اگر کسی گوید که امر کند مرا خدای تعالی باین کار نمیکنم
انرا یا گوید که اگر قبله باین طرق شود نماز نمیگزارد کافر شود و
همچنین اگر گوید که اگر حق سبحانه وتعالی مرا بهشت عطا فرماید
از برای تو یا از برای این کار انرا نمیخواهم ودیدار حق تعالی نمیخواهم
ازین همه کافر شود ودر فواید فیروز شاهی از خلاصه نقل کرده
که مردی چهار زن حره دارد و هزار کنیزک سریه خواست فراوان
برا ملامت میکند ترسم که ملامت کننده کافر شود لقوله تعالی
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ودر جامع المضمرات والمشکلات مذکور است
که اگر کسی ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها قذف بزنا
کند کافر شود بخدای تعالی ودر ذخیره وفصول عمادی
مذکور است که اگر کسی خصم خود را گوید که من با تو بحکم خدای
کار میکنم او گوید من حکم خدا را ندانم یا گوید اینجا حکم نیست
یا گوید که خدای ترا اینجا کی نشاید یا گوید اینجا دبوس است حکم
چکند این همه کفرست صاحب ذخیره رحمه الله تعالی فرمود
که بعضی مشایخ درین قول که اینجا حکم نیست فرمودند که اگر بطریق
رد حکم گفت کافر شود و اگر بنا بران گفت که غمناک شد که زمان
تغیر یافته است کافر نمیشود بلکه این سخن نیکوست عبد الرحمن
حاکم را رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی که گفت من برسم کار

میکنم نه بحکم ایا کافر شود یا نه فرمود که اگر مراد او فساد خلقست
ونرک مردم شرعی را و اتباع ایشان رسوم را اند ر بحکم کافر نمیشود
وهم در تجنیس و فصول عمادی مذکورست که در زمان مامون را
مامون خلیفه وقت بود فقیهی را سوال کردند از کسی که با فتنه
کشت پس فقیه را گفت تغاریت واجب شود پس مامون امر کرد
بزدن فقیه تا آنکه مرد و فرمود که این استهزا است بحکم شرع
کفرست **وایضا فیها** مردی که ویرا خصم او فتوی ایمه نماید
پس وی انزارد کند و گوید که چه باز نامهٔ فتوی آورده گفته اند
که کافر شود زیرا که حکم شرع را رد کرد و همچنین اگر چیزی بگوید
و فتوی را بر زمین اندازد پس گوید که این چه شراست کافر
شود مردی از عالمی از برای وقوع طلاق زن خود فتوی
طلبد پس آن عالم بوقوع طلاق فتوی دهد پس مستفتی
گوید من طلاق ملاق چه میدانم مادر بچگان باید که بخانه من
بود قاضی امام رکن الاسلام علی سغدی رحمه الله تعالی بکفر او
فتوی داده است چون یکی از خصمین پیش خصم دیگری فتوی
ایمه آرد پس آن دیگر گوید که نیست چنانچه فتوی داده است
یا گوید عمل نمیکنم باین ویرا تقریر کرده شود زیرا که مباشر منکری
شد مردی خصم خود را گفت اذهب معی بالشرع یا بفارسی
گفت که با من بشرع رو پس خصم وی گفت بیاده بیار تا روم بی

خبر نروم کافر شود زیرا که شرع را عناد کرد و اگر گفت با من
بقاضی رو و باقی مسئله بحال خود باشد کافر نمیشود **وفی مجمع**
الجوامع اگر مردی گفت با من بشرع رو پس خصم وی گفت که
باین حیلها سود ندارد یا گفت پیش نروم یا گفت مرا دبوس
هست شرع را چکنم این همه کفرست و اگر گفت که آن وقت
که سیم ستدی شریعت و قاضی کجا بود از ین نیز کافر شود
بعضی گفته اند که با آن قاضی شهر خواهد کافر نمیشود و هر
که خصم خود را گوید حکم شرع درین حادثه چنین است پس
خصم او گوید من رسم کار کنم بشرع نی نزدیک بعضی کافر شود و نزدیک
و بعضی کافر نمی شود **وفی الفصول عمادی** من گفتم در حالتی
که از ماننداین سوال کردند مرا که هرگاه مردی خصم خود را
گوید آنچه حکم شریعتست برآن برویم پس خصم وی گوید من
نیسه کار دکیتم بشرع نی جواب دادم که وی کافر گردد و این
و ازان جهت است که نبسه عبارت از رسوم کفرست و بنا
بر انست که انچه در رساله افضل المقاصد مذکورست که یکی
از انواع کفر بر غوار یعنی همچنانکه شرع طریقه است از برای فیصل
کردن محاکمات و مخاصمات سیاست خلق بر غو نیز طریقیست
از برای مخاصمات خلق که صواب آنست که برغو لغو کنند چه
بزبان گوید و چه بدل اعتقاد کنند و چه عمل برا استصواب

ان این همه عناد وکردن کشتنی ست **باب نوزدهم در بیان**
انچه متعلق است بامر معروف ونهی منکر **فی الذخیره** و الفصول
العمادی مردی امر کنندگان معروف را گفت غوغا امد اگر
از این وجه رد وانکار گفت بر ویم کفرست زیرا که امر معروف
فرضست وهرکه منکر شود بفرضی از فرایض کافر گردد مردی
مر دیگری را گفت که بخانه رو واو را امر معروف کن پس او گوید
مرا وجه کرده است یا گوید مرا ان وجه ازادیست یا گوید من
عاقبت گزیده ام یا گوید مرا باین فضولی چکار این همه الفاظ
کفرست مردی دیگری را گفت که مرا بامر معروف یاری کن
پس وی گفت ریسمان که نامس شد اگر بان نفس اول انکه
امر معروف نخواهد یعنی نامس شده که کار با من میکنی
کافر شود واگر بان فعل او را خواهد یعنی غرض تو ازین امر
معروف حقیقت امر معروف نیست غرض تو ایذا است وایذا
کار نامس باشد پس این کفر نیست وبغیر استفسار حکم بکفر او
کرده نمی شود زیرا که ظاهر انست که مراد مسلمان امر ثانی
خواهد بود نه اول **در شرح سیر کبیر** آورده هرکه خواهد که
قومی از فساق مسلمین را از منکر نهی کند وحالانکه غالب
رای او ان بود که بجهت این کشته شود وبایشان بضرب
وامثال آن کارزار نتواند کرد باکی نیست باقدام ان واین

عزیمتست

عزیمتست واگرچه او را رخصت سکوت مجوزست ودر حمله کردن
بر مشرکان گفته اند که چون غالب رای وآن بود که هرگاه بر ایشان
حمله کند کشته شود بعد ازانکه ازو کارزاری آید وبی این فعل حلال
نبود واز حیثیت صورت میان انها فرقی نبود وفرق میان انها
از حیثیت معنی باشد زیرا که مجرد امر معروف ونهی منکر التیه
مسلمانان کارزار میکند وبیان بر دو وجه است **اول انکه** مسلمانان
در حالت اشتغال بقتال وجدال او ترک فساد کنند پس فساد اندک
شود پس بامر معروف نوع کارزاری حاصل شده بسبب تقلیل
فساد اما کفار در حالتی که بقتال او مشغول باشند ترک کفر وعداوت
نمیکنند بلکه انرا حق میدانند ونیکو می پندارند پس فعل وی
اثر نمیکند در تقلیل فساد پس کارزار کردن اینجا از حقیقت
حرج وضرب معتبر باشد **دوم** مسلمانان اعتقاد دارند آنچه
امر میکند ایشان را پس ناچار فعل او در باطن ایشان موثر باشد
وکافران اعتقاد ندارند آنچه ایشانرا بران دعوت میکند پس اثر
نمیکند فعل او در باطن ایشان پس معتبرست اثر از حیثیت ظاهر
پس فرقی نیست میان انها از روی صورت بلکه از حیثیت معنی
است **ودر کنز العباد** مذکورست که در کبری در کتاب کراهیت
آورده که امر معروف واجب نیست مگر وقتی داند که کسانی که
ایشانرا امر معروف کند سخن او می شنوند واگر داند که ایشان

سخن او نشنوند واجب نیست و در تاتارخانی مذکورست که
در نوازل آورده که نصر بن یحیی را پرسیدند از مردی که اورا
امیر پیش خود طلبد و وی را از خبرها سوال کند پس آن مرد
از ترس آنکه بوی بدی رساند آنچه موافق سلطانست و موافق
حق نیست بوی گوید آیا وی را میرسد که اینچنین کند یا آنچه حق است
گوید و باک ندارد از آنچه بوی رسد وی فرمود که وی را نمیرسد
که تکلم کند پیش سلطان بخلاف حق مگر آنکه بترسد از تلف نفس
یا از تلف عضو و همین حکم است اگر میترسد که جمیع مال او را
خواهد گرفت در غیب الصلوة مذکورست که در فتاوی دیگی مسعودی
آورده که قول بعضی از مردمان آنست که اگر سلطان ظالم بود
بر وی جست نباید کرد که خدای تعالی در کلام مجید فرمود تعالی
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ امام محمد حسن شیبانی رحمه الله
گفته است که ایشان معنی این آیت ندانسته اند خود را در تهلکه
افکندن آن بود که مر مسلمانی را بظلم بکشند تا او را نیز بر حکم
شرع بکشند اما آنکه امر معروف کند و بر سلطان ظالم جست
کند اگر کشته شود از جمله شهیدان باشد چنانستی که او با اهل
حرب قتال کرده باشد و کشته شده چه در خبر صحیح آمده است
باسناد درست تا رسول علیه الصلوة والسلام که هیچ شهید
فاضلتر از آن نبود که بر سلطان ظالم جست کند و آن سلطان

اورا کشد

اورا کشد باب بیستم در بیان آنچه بحلال و حرام عاید ست و ما
یتعلق بذلک در جامع المضمرات والمشکلات مذکورست که این
مقاتل رحمه الله تعالی فرمود که اگر مردی حرامی را حلال گفت و حکم
میدانست که از حرامست کافر شود و ایضا فیه اگر کسی چیزی
از اوامر ترک کند یا مرتکب چیزی از نواهی شود اگر حلیت آنرا اعتقاد
کند کافر شود و اگر حلیت آنرا اعتقاد نمی کند و آنرا گناه داند
کافر نمی شود و این نزد اهل سنت و جماعت است و از پیشتر نکو
شد که در شرح مقاصد آورده که استحلال و استخفاف و استهانت
گناهی که بدلیل قطعی ثابت شده باشد صغیره باشد و یا کبیره
کفرست انتهی کلامه ای عزیز هر کرا واهب بی علت بمحض
فضل و رافت نعمت ایمان ارزانی دارد می باید که آنرا غنیمت
شمارد و از هرچه منافی آنست محترز و مجتنب باشد خصوصا
از استخفاف و استهانت گناه که اکثر الوقوع است و اکثر خلق از آن
غافل و ذاهل اند و روایتی که پیش ازین از صلوة مسعودی
منقول شده شاهد این مقالست و چون هر مومنی را انجارت
که بروایت مذکوره اطلاع داشته باشد تا از آن احتراز نماید لاجرم
اعادهٔ ذکر آن کرده می سود و آن روایت اینست که مذهب اهل
سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نمیشود اما بخوار داشت
گناه کافر شود و اما خوار داشت گناه آن بود که دروغی گوید و لهو

وغیبت کند وحرام خورد ومسلمانانرا بیازارد در دل خود تر سی
ومتقاضی باز کشتن نباید بسا که ایمان بباد داده باشد وویرا
خبر نبود وازین جاست که ابو حنیفه رحمه الله تعالی کفت که اکثر
ما یسلب الایمان عند النزع کفت بیشتر ایمانها که ربوده شود
در وقت نزع پدید آید نه جنانچه او وقت بباد دهد اما بشوم
معصیتها بباد داده بود ویرا آن وقت ظاهر شود که علم الیقین
عین الیقین کردد **وقاضی شهاب دولت** ابادی رحمه الله تعالی
که در رساله تیسیر الاحکام این حدیث نبوی را آورده که الغیبة
اشد من الزناء ودران توجیهی جند فرموده که یکی از انها انست
که قباحت وشناعت زنا در دل مومن وکافر وصالح وفاسق
متمکنست از استحلال واستخفاف بعید ست بخلاف غیبت
که بروجه حکایت در مجلس واقع شود وبعضی شنیع نه بیندارند
وزشت نه انکارند معاذ الله در معرض استخفاف افتد و
استخفاف معصیت موجب کفرست **ودر رساله اصل المقاصد**
مذکورست که از جمله انواع کفر حق دانستن تمغاست هر که
کوید تمغا حق است ومی باید داد او مشرکست وهر که دل بران
نهاده است که انرا می باید داد بر ستانیدن ان آرام کرفته است
وآنرا ابن ندانسته او مشرکست واکر انرا ابن داند وحرام شمارد
وخود را دران کناه کار داند وترسان باشد وبران باشد که

ترکان

ترکان دهد کناه کار باشد وکافر نباشد **ودر تاتارخانی** مذکورست
که در مجموع المسایل مولانا امام شیخ الاسلام عارف سنانی آورده
که اکر کسی کوید که درین روزکار تا خیانت نمیکنم ودروغ نمیکویم
روزی نمی کذرد ویا کوید تا در خرید وفروخت دروغ نکویی نانی
نیابی که بخوری ویا یکی را کوید که جرا خیانت میکنی ویا جرا دروغ
میکویی وی کوید از نها جاره نیست بدین همه لفظها کافر شود
از بهر انکه بدین لفظها سبک داشت محارم خدای تعالی میکند
ودر ذخیره وفصول عمادی آورده است که فقیه ابو بکر غیاث
را رضی الله عنه سوال کردند از کسی که شطرنج می بازد پس ویرا
زن او کوید که شطرنج مباز که شنیده ام که علما کفته اند که هر که
شطرنج باز دوی از دشمنان خدای تعالی است پس وی کفت
انکار که من دشمن خدایم نشکیبم وبیازم پس سایل را کفت که این
دشوار امریست بر قول علمای ما رحمهم الله تعالی میشاید که
زن از وی جدا شود پس وی تجدید نکاح باید کرد وغیر وی
کفته اند که کافر نمیشود **ودر برهان صاحب محیط** مذکورست که
مردی قرض داد صد من کندم را بصد وپنجاه من وکفت این
زیاده حلالست کافر شد بجهت رد کردن او نص را **ودر ذخیره**
وفصول عمادی مذکورست که مردی را کفتند یک حلال نزد تو
دوست ترست یا [illegible] حرام وی کفت هر کدام که زود تر رسد بروی

هم کفرست و همچنین است چون گوید مال باید خواه حلال خواه
حرام واگر گوید حرام یا بم گرد حلال نکردم کافر نمی شود واگر کسی
فقیر را چیزی از مال حرام صدقه دهد وامید ثواب دارد
کافر شود واگر فقیر داند که آن مال حرامست پس او دعا کند
و معطی آمین گوید هر دو کافر شوند وایضا فیها هر که طعام حرام
خورد و وقت خوردن بسم الله گوید امام معروف رحمه الله تعالی
از مشایخ رحمهم الله تعالی نقل کرده که کافر شود بجهت استخفاف
او اسم حق سبحانه وتعالی را وچون از خوردن فارغ شود اگر الحمد لله
گوید بعض مشایخ متاخرین رحمهم الله فرمودند که وی را تکفیر
کرده نمی شود زیرا که خدای تعالی شکر کرد بدانکه رسوا نکردش
ولقمه اندر حلق وی نگرفت واتفاقست که اگر قدح میگیرد
وبسم الله گوید وبخورد کافر شود و همچنین بوقت مباشرت
زنا یا بوقت قمار کعبتین بگیرد وبگوید بسم الله کافر شود
بجهت استخفاف بر نام خدای تعالی وایضا فیها اگر مردی را گوید
که حلال بخور پس وی گوید که حرام نزد من دوست ترست کافر
شود واگر او را جواب گوید که درین جهان یک حلال خوار بیار
تا او را سجده کنم کافر شود مسلم که گوید خوش کاریست حرام خوردن
گفته اند که کافر شود قال صاحب المحیط وهو عندی مشکل زیرا که
دیگری را گفت حلال خور پس آن دیگر گفت که مر حرام شاید کافر

شود چون گوید

شود چون گوید خمر حرام نیست کافر شود والمسئلة منصوصة عن
ابی یوسف رحمه الله تعالی عنه وانچنین مذکورست در آخر ایمان
واقعات پس باین معنی اشارت کرد و فرمود لان استحل الحرام قطعا
ولا یعذر بالجهل لانه ظاهر وبقالی رحمه الله تعالی ذکر کرد که تعلیق
استحلال خمر وخنزیر ومیته بالفعل یمین نیست مگر آنکه روایتی است
از امام محمد رحمه الله تعالی در تعلیق استحلال میته وتعلیق کفر بالفعل
یمین است بی خلافی واگر استحلال خمر کفری بود البته تعلیق آن را
بالفعل یمین می بود واگر گوید که خمر حرامست ولیکن این چیز که
آن را حرام گمان میبرید خمر نیست ابو یوسف رحمه الله تعالی فرموده
که وی را می باید زدن و آموختن که خمر همین است ولیکن کافر
نمیشود وفی اول المنتقی فی مقدمة بیان المذهب اگر مسلمی گوید
که حرمت خمر بنص قرآن ثابت نشده است کافر شود استحلال
جماع در حالت حیض کفرست و در حالت استبرا بدعت وضلالست
و کفر نیست نقلست که ابراهیم ابن رستم رحمه الله تعالی فرموده که
اگر آن را حلال اعتقاد کند در حالتی که آن را تاویل کند که نهی از برای
تحریم نیست کافر نمیشود واگر آن را حلال اعتقاد کند با وجود اعتقاد
آنکه نهی مقید حرمت بود کافر شود وشمس الائمه سرخسی
میل کرده بتکفیر او بغیر تفصیل هکذا ذکر فی النوازل عن ابن
رستم و در آخر ایمان قدوری مذکورست که مرویست از ابو یوسف

رحمه الله تعالی کر هر که سوکند خورد که زن خود را وطی حرام نکند
پس وطی کرد زن خود را که حایض بود یا وی را ظهار کرده بود
حانث نمی شود مکر انکه اثر انیت کند ونیز در ذخیره مذکورست
که بعضی کتب دیدیم که استحل الجماع حایض کفر نیست نمی بینی که
الرجاع زوج ثانی در حالت حیض واقع شود بر زوج اول حلال
کردد وذکر فی المحیط التغنی والتصفیف واستماعه کل ذلک
حرام ومستحلها کافر وما روی من قصة الجارتین ولعب
الحبشة فی بیت النبی علیه الصلوة والسلام کان انشاد بغیر
التغنی ولعب الحبشة کان بالسلاح وکان ذلک جایز ونیز در فتاوی
کبری مذکورست که شنیدن آواز ملاهی چنانکه زدن نی و غیر
ذلک حرامست مکر انکه ناکاه بشنوند آن زمان معذورست و
بروی واجب است که جهد کند تا ممکن باشد نشنود ودر کافی
آورده که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که آواز لهو
وسرود نفاق را برویاند چنانچه آب کیاه را وعلما کفته اند که
استماع قران بالحان معصیت است وخواننده وشنونده هر
دو آثم باشند ودر ذخیره مذکورست که چون الحان چنان باشد
که کلمه را از وضع خود تغیر نمیدهد وموذی نباشد بتطویل
حروف که بان جعفی حاصل شود تا یک حروف دو حروف نکردد
بلکه لحن قایل نیکو کرداند او انرا ومزین سازد قرات را موجب

فساد نیست و این نزد ما در نماز وبیرون نماز مستحبست واکر الحان
کلمه را از وضع خود تغیر میدهد موجب فساد نماز است زیرا که
آن منهی است وروا نیست ادخال مد مکر در حروف مد ولین
وهوائیه ومعتل چون الف وواو ویا وفی مختار النوادر نقلا
از امام هدی ابو منصور ماتریدی رحمه الله تعالی منقولست
که هر که مقری زمان ما را نزد قرات وی احسنت کوید کافر
شود وزن او میانه کردد وحق سبحانه وتعالی جمیع حسنات
او را حبط کرداند پس اکر توبه کند قتل او واجب نیست وکره
کردن او باید زدن والدلیل علی هذا قوله علیه الصلوة والسلام
من بدل دینه فاقتلوه پس اکر کسی پیش از عرض اسلام وی را کشتن
مکروهست وچیزی بر و لازم نمی شود وبه اخذ المتاخرین
وعلیه الفتوی وعالم ربانی امیر سید علی همدانی قدس الله تعالی
سره در ذخیرة الملوک میفرماید که از جمله منکرات مساجد قرات
قرانست بلحن وتلقین ان بر وجه صحیح واجب است وهمچنین
منع خواننده لحن از لحن خواندن هم واجبست وسکوت بر ان
معصیت فاحش زیرا که قران بلحن خواندن با وجود قدرت
بر تعلم معصیت است وسکوت بر معصیت هم معصیت با عمد
ذکر فی فتاوی قاضیخان اما استماع صوت الملاهی کالضرب با
بالقصب وغیر ذلک فحرام ومعصیت لقوله علیه الصلوة والسلام

استماع الملاهي معصيت والجلوس عليها فسق والتلذذ بها
من الكفر وانما قال ذلك على وجه التشديد وان سمع بغتة
فلا اثم عليه ويجب عليه ان يجتهد كل الاجتهاد حتى لا يسمع
لما روي ان رسول الله عليه الصلوة والسلام ادخل اصبعيه
في اذنيه در فتاوي جامع مذكورست كه غنا واستماع ملاهي
وزدن مزامير ورقص همه اينها حرامست ومستحلان
كافرست تاب الله عليه وعلى من ابتلي به في الهداية بدرستي
كه همه ملاهي حرامست تا انكه تغني بزدن قصب في النهاية
تغني وغنا تصفيف وطنبور وبربط ودف وما اشبه ذلك
همه اينها حرامست ومعصيتست لقوله تعالى وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ولقوله عليه
الصلوة والسلام استماع الملاهي معصية والجلوس عليها
فسق والتلذذ بها كفر نقل في حقايق السلمي من الفتاوي
الصوفية في باب ذكر الله تعالى قال النبي صلى الله عليه وسلم
استماع الملاهي معصيت والجلوس عليها فسق والتلذذ بها
كفر سرود كفتن وشنيدن ونشستن انجا فسقست ولذت
كرفتن كفرست يعني از كفرست ولذت باشد كه نعره زنند
وپاي كوبند وجامه بدرند اين همه حرامست در ذخيره مذكور

ست

ذكر في شرح مختصر الوقاية
كره كل لهو كضرب الدف والمزمار
وغيره لقوله عم كل لعب حرام و
قوله عليه الصلوة والسلام لهو المؤمن
باطل الا الثلث تاديبه لفرسه و مناضلته
لقوسه وملاعبته مع اهله في الفضاء
وغيره انه لا باس بالدف ليلة العرس
لاعلان النكاح اذا لم يكن عليه جلاجل
ولا يضرب على نية الطرب ه فوايد

کە رقص

كه رقص كار بو منصب مشايخ وطايفه كه ايشان مقتدا باشند نيست
زيرا كه مشابه لهوست واكر كويند كه ايشانرا سماع روا باشد
يا نه جواب كويند اكر سماع قرات وموعظه باشد روا باشد
ومستحب باشد واكر سماع غنا يعني سرود باشد حرامست
زيرا كه تغني يعني سرود كفتن وغنا حرامست بدين علما
اجماع كرده اند ومبالغه كرده اند واز مشايخ اهل تصوف طايفه
كه روا داشته اند سماع كسي را روا داشته اند او متقي باشد واز
هوا خالي باشد وبسماع او را چنان احتياج بود كه مريض را بدارو
واين را شرايط است يكي انكه درميان ايشان امرد نباشد دوم انكه
جمعيت ايشان از جنس ايشان باشد فاسق واهل دنيا وامرد
ميان ايشان نباشد سيوم انكه قوال را نيت اخلاص باشد نه نيت
اجرت ستدن چهارم انكه براي طعام وفتوح جمع نشوند پنجم
انكه براي رقص نخيزند مكر انكه مغلوب شده باشند وششم
انكه در اظهار وجد كاذب نباشند زيرا كه بعضي كفته اند كه
كذب در وجد اشدست از غيبت كردن چند ساله وحاصل
انست كه در زمان ما رخصت سماع شنيدن نيست زيرا كه
شيخ جنيد در زمان خود از سماع توبه كرده بود خاصه كه در زمان
ما باب بيست ويكم در بيان انچه متعلقست بايمان وتعليق
بشرط وذكر حلف بغير خداي عز وجل وانچه متعلقست بدين

في الذخيرة والفصول العمادي چون مردي كويد كه من
يهودي باشم يا نصراني يا مجوسي يا بيزار باشم از اسلام وامثال
انها اكر كنم چنين پس اين مسلم بر دو وجه است وجه اول
انكه اكر سوكند خورد باين الفاظ بر امر مستقبل پس اين
يمين است نزد ما واين مسلم در كتاب ايمان معروفست
پس چون شرط بجاي آرد ايا كافر شود يا نه نظر كنيم كه اكر اعتقاد
او آنست كه هر كاه شرط بجاي آرد كافر شود ومع هذا اتر انجا
آورد كافر شود وكفارته ان يقول لا اله الا الله واكر نزد او انست كه
كافر نميشود هر كاه شرط بجاي آرد كافر نمي شود پس لازمست
او را كفارت يمين وجه دوم بامر ماضي سوكند خورد پس اكر كفت
من يهودي باشم يا نصراني يا مجوسي اكر ديروز كردم چنين
وميداند كه انرا كرده شكي نيست كه بر وي كفارت نيست بلكه
ان صورت غموس است واما اين كافر شود يا نه پس اين نيز
چنانست كه انرا تفصيل كرديم كه اكر ديم كه اكر اعتقاد او آنست
كه اين يمين است وقايل ان كافر نمي شود وقتي كه بان سوكند
خورد كافر نكردد واكر اعتقاد او انست كه كافر كردد هر كاه
بان سوكند خورد كافر شود زيرا كه اين از ورضا بكفرست
ورضا بكفر كفرست انچنين اختيار كرده است شمس الايمه
سرخسي وشيخ الاسلام خواهر زاده رحمهما الله تعالى وفتوي

برين است

برين است ودر شرح وقايه مذكورست كه عند البعض ان
علقه بفعل ماض يكفر لان التعليق بفعل يعلم انه قد وقع تنجيز
لكن الصحيح انه لا يكفر ان كان يعلم انه يمين فان كان عنده انه
يكفر بالحلف يكفر فيهما ودر ذخيره مذكورست كه چون كويد هر چه
مسلماني كرده ام بكافران داده ام اكر فلان كار كنم وفلان كار
كرد كافر نميشود ولازم نمي شود او را كفارت يمين لان هذا التصرف
ليس بيمين وقد عرف ذلك في كتاب الايمان ونيز كفت كه كافرم
اكر انچنين كار كنم امام ابو بكر محمد بن فضل رحمه الله تعالى
فرمود كه كافر شود واز مهر بشود در همان زمان جدا كردد و
قاضي امام علي سغدي رحمه الله تعالى فرمود كه اين تعليق زشت
ويمين است وكفر نيست ودر ذخيره وفصول عمادي مذكور
كه در جامع صغر آورده كه ابو علي رازي رحمه الله تعالى فرمود
كه هر كه كويد بخيوتي وبخيوتك وامثال آن ميترسم كه كافر شود
واكر نبودي كه عوام الناس انرا مسكفتند وعلم بدان ندارند
ميكفتم كه اين شركست زيرا كه بغير خداي يمين نباشد وچون
بغير خداي سوكند ميخورد تحقيق مشرك ميشود وابن مسعود
رضي الله عنه فرمود كه هر اينه سوكند دروغ خوردن بخداي
تعالى احب تر دمن از سوكند راست خوردن بغير خداي تعالى
در كنز العباد مذكورست كه در كفايه شعبي آورده كه مرويست

از امیر المومنین عمر رضی الله عنه که وی کفت روزی پدر خود
سوکند خوردم پس شنیدم که قایلی میکوید که لا تحلفوا بآبائکم
ولا بالطواغیت فمن کان منکم حالفا فلیحلف بالله او یسکت
بدان ملتفت شدم و وی رسول خدای بود صلی الله علیه
وسلم پس بعد ازان سوکند نخوردم بدان نه در حالتی که ذاکر
بودم و نه در حالتی که اثر بودم صاحب کنز العباد که احمد غوری
است رحمه الله تعالی میکوید که مراد از ذاکر در قول او تکلم
کردنست بدان و مقصود از اثر اخبارست از غیر که وی بدان
سوکند خورد و این معنی در صحاحست وهم در کنز العباد
آورده که در کفایه شعبی میکوید که لا یجوز ان یحلف فیقول
العمر فلان ولعمرک فان قال ذلک یکون اثما وان کان لعمر قال
فلان ویرمی یمینه یکون کبیرة وبعضهم قالوا انه یکفر ولا
یجوز ان یحلف واذا حلف فلیس که ان یبره وتجب ان یحالف
والحلف بهذا کبیرة بلا خلاف وهم در کتاب مذکور آورده که
در هدایه میکوید الحلف هو المعهود المشروع وبغیره محظور
و در شرح وقایه مذکورست که سوکند بخدای باید کردنه
بطلاق وعتاق پس اکر خصم الحاح کند بعضی کفته اند که در
زمان ما سوکند بطلاق وعتاق درستست ودر حاشیه شرح
وقایه آورده که در تیسیر مضمرات مذکورست که اکر مدعی

حاکم را

حاکم را کوید که سوکند ده وی را بطلاق اختلاق کرده اند دکفر
او پس برین تقدیر میشاید که فتوی داده نشود بجواز تحلیف
بطلاق ودر کنز العباد مذکورست که عن عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه انه قال الاشراک بالله ثلثة ان تعبد غیر الله عز وجل
وان تحلف بغیر الله وان تذبح لغیر الله وسمی هذه الثلاثة
شرکا وعن عبد الله بن عمر انه قال الحلف بغیر الله تعالی
شرک ودر ذخیره و فصول عمادی مذکورست که چون کسی
کوید که خدای میداند که چنین کردم اما میداند که نکردم
مشایخ رحمهم الله تعالی در کفر وی اختلاف کرده اند وعامهٔ
مشایخ رحمهم الله بر انند که کافر شود و بعضی کفته اند که کافر نمی
شود واکر کفت بخدای و بجان و سر تو در ان اختلاف مشا
یخست رحمهم الله تعالی زنی پسر خود را کفت چرا چنین کردی
پسر کفت والله نکردم پس زن بخشم کفت چه تو وجه الله مشایخ
رحمهم الله تعالی در کفر او اختلاف کرده اند اکر کسی کوید سوکند
تو همانست و تیر خود همان کافر شود باب بیست ودوم در بیان
کفر بعلم غیب عایدست در فواید فیروز شاهی از نوادر القتاوی
نقل کرده که اکر یکی کوید که من علم غیب میدانم ودیکر او را
تصدیق میکند هر دو کافر شوند ودر فصول عمادی مذکورست
که زنی شوهر خود را کفت که تو سر خدای دانی او کفت آری

کافر شود انچنین منقولست از شیخ ابوبکر محمد بن فضل رحمه الله
تعالی زیرا چه سر وغیب بیک معنی است وکسی که مر خود را
دعوی علم غیب کند کافر گردد ومنقولست از زن شداد یا
از زن خلق که در ماه رمضان سوی شوهر خود بدست کنیزکی
سحور فرستاد و ویرا در بازگشتن درنگی واقع شد پس آن
زن شوهر خود را بان کنیزک متهم ساخت وآن خصومت
میان ایشان دراز شد تا آنکه ویرا شوهر گفت که آیا غیب می
دانی وان زن گفت آری پس قضیه بمحمد بن حسن نوشته
فرستاد و وی نوشت که می باید که تجدید نکاح کند که آن زن را
بخدای تعالی کافر شد هر که دیگر را گوید که خدا را ورسول را
بر تو گواه کردانیدم وبدان تهدید اوخواند درین اختلاف
مشایخ صاحب ذخیره فرموده که بر قیاس این مسئله واجبست
که درین مسئله که نوشت خدای دانی نیز اختلاف مشایخ بوده
باشد ومن میگویم که این از آنجهت خواهد بود که مراد زوج
بلفظ آری تهدید وتخویف بوده باشد تا آن زن میداند
که هرچه در غیب شوهر میکند روی از آن واقفست نه
حقیقت اطلاع او بر علم غیب والله تعالی اعلم مردی زنی
در نکاح خود در آورد وگواهان حاضر نبودند پس آن مرد
گفت خدای ورسول را گواه کردم یا گفت خدا را وفرشتگان را

گواه کردم

گواه کردم کافر شد زیرا که اعتقاد کرده که رسول یا فرشته علم غیب
میدانند وفی فتاوی الاصل اگر گفت که فرشتهٔ دست راست
را گواه کردم وفرشتهٔ دست چپ را گواه کردم کافر نمیشود زیرا که
ایشان این را میدانند واز وغایب نیستند وفی المجموع
النوازل چون کسی گوید که خوار بار گران خواهد شد مشایخ
رحمهم الله تعالی در کفر او اختلاف کرده اند وجه کفر ظاهرست
زیرا که دعوی غیب کرد در تاتارخانی مذکورست که در مصابیح
آورده که اگر مردی گفت که فلان کس باین مرض می میرد نزد بعض
مشایخ رحمهم الله تعالی آن قایل کافر شود در ذخیره وفصول
عمادی مذکور که چون هام آواز کند پس مردی گوید که مریض
عقعق
خواهد شد نزد بعض کافر شود چون کسی بسفر رود و
آواز کند پس از سفر باز گردد نزد بعض مشایخ رحمهم الله تعالی
ازین هم کافر گردد چون مجوسی را گوید دست بر نجسه نهاده
واعتقاد کند یا نجه گوید کافر شود ودر جمع علوم مذکورست
گفتن مرد نزد دیدن هالهٔ قمر که باران خواهد بارید در حالتی
که مدعی علم غیب باشد نه علامت آن کفرست ودر ذخیره وفصول
عمادی مذکورست که چون کسی که فلان بمرگ خویش نخواهد
مرد بر وی بیم کفرست وهر که گوید که من بوده ونابوده بدانم
کافر شود سوال کردند فضل را رحمه الله تعالی از معنی قول

حضرت نبي صلي الله عليه وسلم که من اتي کاهنا وصدقه فيما
يقول فقد کفر بما انزل علي محمد فرموده که کاهن عبارت از
ساحرست پس او را کفتند که مردي بازني ميکويد آنچه بنزدي
بر بين من ميدانم داخل شود تحت اين خبر يا نه فرموده که
داخل شود اگر اين مرد ميکويد که من خبر دهم از اخبار جني
که مي آيد وميکويد اين جن چنين کفت ان مرد ساحرست
وکاهن است وهرکه تصديق کند او را کافر شود زيرا که اخبار
او از غيب واقع ميشود وبغير از حق سبحانه وتعالي هيچکس بر غيب
اطلاع ندارد نمي بيني قول حق سبحانه وتعالي را که فلما خر
تبينت الجن ان لو کانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب
المهين پس دانسته شد که جن وانس غيب نميدانند باب
بيست وسيوم در بيان آنچه وقت تعزيت ومصيبت وصحت
يافتن از مرض کفته شود درذخيره وفصول عمادي مذکور
است که چون کويد فلان را مصيبت رسيد يا صاحب تعزيت
را کويد بزرک مصيبتي رسيد ترا بعضي مشايخ بلخ رحمه الله
تعالي فرمودند که قايل ان کافر شود وبعضي کفته اند که کافر
نميشود وليکن خطاء عظيم است وبعضي کفته اند که نه کفر است
ونه خطا وباين ميل کرده است حاکم عبد الرحمن وقاضي امام
ابو علي نسفي رحمهما الله تعالي وفتوي برين است زيرا که

هرمکروهي

هرمکروهي که باشد مصيبت است واگر صاحب تعزيت را کفت هرچه
از جان وي بکاست ودر جان تو زياده باد پس قايل آن بيم کفر است
واگر کفت زياده کناد پس اين خطاي عظيم است وجهل است
واين مذهب جهميه وقدريه است اما نزد اهل سنت وجماعت
اجل زياده ونقصان نمي پذيرد قال الله تعالي اذا جاء اجلهم
لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون وهمچنين است چون
کويد از جان فلان کس بکاست وبجان تو پيوست واگر کفت
وي مرد وجان بتو سپرد کافر شود واين مذهب اهل تناسخ
است مردي از مرض صحت يافت پس او را ديکري کفت فلان خداي
باز فرستاد کافر شود در تاتارخاني مذکورست که في رسالة صدر
المرحوم کمال الحق اگر يکي کويد خداي داند ويا حق عليم است
که مرا درين مصيبت که ترا رسيده است همچنين درد کرد که ترا
کفر بود از بهر آنکه خدا يرا بکواهي دروغ خواهد ودر ذخيره و
فصول عمادي مذکورست که ذکر في مجموع النوازل وجامع
الاصغر چون مردي بيمار شود ومرض او سخت کردد ودايم
بود پس وي کويد که اگر خواهي مرا مسلمان بميران واگر خواهي
کافر بميران کافر شود بخداي تعالي ومرتد کردد از دين خود و
همچنين هرکه مبتلا شود بمصيبتهاي متنوعي پس کويد که رفتي
مال مرا وکرفتي پسر مرا وکرفتي چنين وچنين پس باز چه ميکني

وجه مانده است که نکردی وامثال این الفاظ کوید تحقیق کافر
شود همچنین منقولست از عبد الکریم بن محمد رحمه الله
تعالی پس ویرا کفتند که ایا دیدی که بسیار این مقاله را بغیر
قصد کوید ولیکن جاری شود بر زبان او بغیر قصد بر زبان
جاری میشود اما مثل این کلام هرکز بغیر قصد بر زبان جاری
نمیشود اشارت کرده است بانکه بر وی حکم بکفر کرده شود
وتصدیق کرده نمی شود ویرا باب بیست وچهارم در بیان
انچه بطاعات عاید ست واین باب مشتمل بر دو فصل ست
فصل اول در بیان آنچه متعلقست بصلوة و زکوة در جامع
المضمرات والمشکلات مذکورست که ابراهیم ابن یوسف
رحمه الله تعالی فرمود که اکر کسی نماز بریا کزارد ویرا اجری
نیست وبروست کناه وبعضی کفته اند که کافر شود وبعضی
کفته اند که کافر نشود وبعضی کفته اند که ویرا نه اجرست ونه
کناه وحکم او چنانست که کویا نکزارده بود در صلوة مسعودی
مذکورست که اکر مقتدی درآمد وامام در رکوع است مقتدی
یابین در رکوع ما ماندی ابو حنیفه رضی الله عنه میکوید یخشی
علیه الکفر ترسم بر وی از کفر ابو یوسف از ابو حنیفه وابن
ابی لیلی رحمهما الله تعالی روایت میکند که ترسم بر شرک افعالش نه
بر شرک اعتقادش ودر فصول عمادی مذکورست فی المنتقی

روی

روی ابراهیم عن محمد عن ابی یوسف رحمهم الله تعالی انه قال
چون کسی کوید الصلوة فریضة رکوعها وسجودها وپس دیکر
کوید لیست بفریضة خطا کرده باشد وکافر نمیشود زیرا که این تا
ویلست وتاویلش آنست که کاهی بغیر رکوع وسجود نماز جایز
است مثلا کسی که عاجز باشد از رکوع وسجود نماز بر وی
فریضه بود این اشارت بر انست که مثل این تاویل مانع تکفیر ست
اکر من کل وجوه معتبر نیست فی الجامع الاصغر ابو حفص رحمه الله
تعالی فرموده که چون کسی مریضی را کوید که نماز کزار و وی
کوید والله نمی کزارم ابدا وتا وفات یافت نکزارد اکر ویرا پیش
من آرند من میکویم که بر تابت کنید ویرا و نماز مکزارید بر وی
زیرا که کافر مرد صاحب جامع اصغر رحمه الله تعالی میفرماید که
وجه این آنست که انرا بر وجه تهاون واستخفاف کفته است
واین کفرست وصاحب ذخیره رحمه الله تعالی کفته که در جایی
دیدم که چون مردی را کویند که نماز کزار و او کوید که نمیکزارم
نزد بعضی مشایخ رحمهم الله کافر شود وبعضی فرموده اند که چون
این سخن در حق نماز فریضه در وقت آن کفته شود کفر بود و
اکر بان خواهد که بامر تو نماز نمیکزارم کافر نمی شود ودر موضعی
دیکر دیدم که هرکه نماز فریضه را کوید که نمیکزارم بان تا امروز اکر
رد امر حق تعالی خواهد کافر شود واکر بان حکایت ونقل خواهد

کافر نمیشود وفي الواقعات الناطفي امام محمد رحمه الله تعالي
فرموده که کفتن آن مرد که نماز نمیکزارم جهار وجه دارد
اول آنکه نمیکزارم زیرا که کزارده ام دوم آنکه نمیکزارم بامر تو
سیوم آنکه نمیکزارم بطریق بر دوزي بابکي پس این سه وجه موجب
کفر نیست جهارم آنکه نمیکزارم زیرا که بر من واجب نیست و
بان مامور نیستم درین وجه کافر شود ناطفي رحمه الله تعالي
میکوید که جون مطلق کفته شود که نماز نمیکزارم قایل آنرا تکفیر
کرده نمي شود بجهت احتمال این وجوه و جون کسي نماز کرد
و کوید بحرکه کردم کافر شود جون کسي را کفته شود که نماز کزار
و او کوید که قلتبانه بود که نماز کزارد و کار بر خویش حرام کند
و یا کوید که دیرست که بیکار نکرده ام یا کوید که کي تواند این
کار را بسر بردن و یا کوید که خردمند در کاري نیاید که
نتواند بسر بردن و یا کوید مردمان از بهر ما میکنند که سي
نماز نشسته ام یا کوید یکي بود دادم یا کوید باش تا ماه رمضان
بیاید تا جمله نماز کنم یا نماز جمله میکند و میکوید خداوند قام
جمله کزاردن دوست دارد یا کوید نماز میکنم جیزي بر سر
نمي آرم یا کوید تو نماز کردي جه بر سر آوردي یا کوید نماز
کرا کنم و مادران و پدران مرده اند یا کوید هنوز زنده اند و
نمرده اند یا کوید نماز کرده و ناکرده یکي ست یا کوید جند نماز

کرما را دل بکرفت

کرما را دل بکرفت یا کوید نماز جیزي نیست که اکر بماند کنده شود
و یا کوید بهزمین فرو شود این همه الفاظ کفرست همچنین اکر کوید
خویش کاریست بی نمازي یا کسي را کوید صل حتي تجد حلاوت
الطاعت یا بفارسي کوید نماز کن تا حلاوت نماز کردن یابي و او
کوید تو مکن تا حلاوت بی نمازي یابي کافر شود قال في التاتار
خاني ناقلا من الخانية مردي دیکري را کوید که نماز کن پس وي
کفت اي مرد نماز کزاردن سخت کران کاریست کفته اند که این
کفرست وایضا فیه في رساله شیخي رحمه الله تعالي اکر مکي را کوید بیا
تا نماز کنیم براي ان حاجت پس او کوید من بسیار نماز کزاردم هیچ
حاجت من روا نشد و این بر وجه استخفاف و طعن کوید کافر
کردد و همچنین اکر کوید هرچند طاعت میکنم هیچ جیز زیاده نمي
بینم کافر کردد و در ذخیره و فصول عمادي مذکورست که
جون بنده را کویند نماز کزار پس او را کوید نمیکزارم که ثواب مر
مولي راست کافر شود جون مردي را کویند که نماز کزار پس وي کوید
خداي تعالي نقصان کرده است مال مرا پس من نقصان کنم حق
وي را کافر شود مردي بغیر ماه رمضان نماز نمیکزارد و میکوید
که این خود بسیارست یا کوید زیاده میاید زیرا که هر نمازي در
ماه رمضان برابر هفتاد نمازست کافر شود و همچنین است
اکر کوید تراویح را بحرکه عمر و این کلام روافض است جون مردي

عمداً بسوی غیر قبله نماز کزارد اما بقبله موافق افتاد ابی حنیفه
رضی الله تعالی عنه میفرماید که کافر شود چنانچه کافر شود کسی
که قبله را استخفاف کند و فقیه ابو اللیث رحمه الله تعالی هم
برین است و همچنین است چون نماز کزارد بغیر طهارت یا بجامهٔ
نجس رکن الاسلام علی سغدی رحمه الله تعالی رحمه الله تعالی
فرموده که کسی که عمداً بطرف غیر قبله نماز کزارد یا بجامهٔ نجس
عمداً نماز کزارد کافر نمیشود و اکر بغیر طهارت عمداً نماز کزارد
کافر شود صدر شهید رحمه الله تعالی فرموده که باین روایت
اخذ میکنیم ما و شمس الائمه حلوانی رحمه الله تعالی در ایمان
الجامع فرمود که اکر بغیر طهارت نماز کزارد کافر نمیشود و فی
کتاب التحری چون کسی تحری کند و تحری او بجهتی واقع شود
اما آن جهت را ترک کند و بسوی جهتی دیکر نماز کزارد و روایت
از امام اعظم رضی الله عنه کفت که بر وی بیم کفر است به
جهت اعراض او از قبله و مشایخ رحمهم الله تعالی در کفر او
اختلاف کرده اند زیرا که چون تحری او بجهتی واقع شد آن
جهت در حق او قبله شد پس کویا قبله را دانست و بسوی
جهتی دیکر نماز کزارد و اینجا مشایخ رحمهم الله تعالی در
کفر او اختلاف کرده اند شمس الائمه حلوانی در شرح کتاب تحری
فرموده که اظهار آنست که چون بطرف غیر قبله بر وجه استهزا

واستخفاف نماز کزارد کافر شود بعد از آن اجا کفته که اما چون
بغیر طهارت نماز کزارد در نوادر مذکور است کافر شود ذکر فی
المبسوط حکم الصلوة بغیر طهارت من حیث الجواز و الفساد
ولم یتعرض الکفر و بعضی مشایخ رحمهم الله تعالی بروایت
نوادر اخذ کرده اند و بعضی بروایت مبسوط و اکر مردی بعضرورت
باین مبتلا شود چنانچه بقومی نماز میکزارد و او را حدث واقع
شود و شرم میدارد از اظهارت و آنرا پوشیده دارد و همچنان
نماز میکزارد یا از دشمن میکریزد پس بایستد و نماز کزارد
و حال آنکه وی باوضو نباشد بعضی مشایخ رحمهم الله تعالی کفته اند
که کافر نمی شود زیرا که مستهزی به نماز نیست و هر که بدین مضطر
شود بسبب ضرورت یا بسبب حیائی باید که بقیام که قصد قیام
صلوة نکند و چیزی نخواند و وقتی که پشت فرود آرد قصد
رکوع و سجود نکند و تسبیح نکوید تا باجماع کافر نکردد و چون
بمکان نجس نماز کزارد بعضی کفته اند که کافر نکردد و اکر اقتدا کند بکودکی
یا دیوانه یا زنی یا جنبی یا محدثی یا فتیه را کزارد و بر ذمهٔ او
فائته باشد که ذاکر آن بود درین همه کافر نمی شود و فی تاتارخانیه
ناقلا من التخییر مردی عمداً نماز را ترک کرد و نیت قضا نکرد
و عقاب خدای تعالی را نترسید کافر شد و ایضا فیه ناقلا من
خزانة الفقه اکر مردی را کفتند که چرا نماز نمیکزاری پس کوید

تاکی کنم این بیکاری یا مر زکوة را کوید تاکی دهم این تاوان
کافر شود و در ذخیره و فصول عمادی مذکورست که چون
مر دیرا کویند زکوة ادا کن و وی کوید اثر الدایمی کنم کافر شود
و بعضی کفته اند که اثر امطلقا همین حکم است چه در اموال ظاهره
و چه در اموال باطنی و بعضی کفته اند که در اموال باطنی کافر نمی
شود و میشاید که فصل زکوة بر قیاس اقاویلی باشد که
در بحث صلوة کذشت فصل دوم در بیان انچه بصیام عاید ست
در ذخیره مذکورست که اکر کسی کفت کاشکی ماه رمضان فرض
بنودی بمشایخ رحمهم الله تعالی در کفر او اختلاف کرده اند و
صواب آنست که از شیخ امام ابی بکر محمد بن فضل رحمه
الله تعالی منقولست که ان بحسب نیت اوست اکر نیت او ان
بود که ادای حقوق ان ممکن نیست کافر نمی شود اکر وقت
آمدن ماه مبارک رمضان کوید که آمد آن ماه کران یا کوید
آمد آن میهمان کران کافر شود و فی نسخة الحجازی چون نزد
دخول رجب کوید بعقبها اندر افتادیم اکر انرا بطریق تهاون
بشهور معظمه کوید کافر شود و اکر بدان مشقت نفس خود
خواهد کافر نمیشود و میشاید که جواب مسئله اولی هم برهمین
وجه بوده باشد و اکر کوید روزهٔ ماه رمضان میکراند و نیکو
میکراید بعضی کفته اند که کافر شود و حاکم عبد الرحمن رحمه الله

تعالی

تعالی کفته که کافر نمیشود زیرا که مرداش ازین ضعف و کرسنکی
است و اکر کوید چند ازین روزه که مرا دل بکرفت کافر شود
و اکر کوید که این طاعتها را خدای تعالی بر ما عذابی کردانند
اکر آنرا تاویل کند کافر نکردد و تاویلش آنست که کوید این طاعت
بر ما رنج است و همچنین چون کوید که اکر خدای تعالی این
طاعتها را بر ما فرض نمی ساخت بهتر بودی اکر تاویل مذکور کند
کافر نکردد باب بیست و پنجم در بیان آنچه عاید ست بقیامت
و امور ان چون بعث و میزان و غیر ان فی التاتارخانی ناقلا من
الظهیریة لو جحد احد وعدا او وعیدا ذکر الله تعالی فی القران
عند الفزع فی القبر و فی القیامة یکفر و ایضا فیه ناقلا من
التجنیس شیخ الاسلام ابو محمد بن فضل فرمود که زنی همسایهٔ ما
بود که نمیداند انست که یهود مبعث شوند پس ازین فقهارا سوال
کردند مانند حلق و ابو مطیع پس ایشان بجواب کفتند که ویرا
تکفیر کرده شود پس ازین مسئله ابو سلیمان جوزجانی را سوال
کردم وی فرمود که ویرا تعلیم کرده شود و تکفیر کرده نمی شود
ابو سلیمان کفت که ابو صغانی سلیمان ابو یوسف رحمه الله سوال
کرد از زنی که نمی شناسند که کافران در نار در ایند ابو یوسف
رحمه الله تعالی فرمود که ویرا تعلیم کرده شود و تکفیر کرده نمی
شود و هر که دیدار حق سبحانه و تعالی را بعد دخول در بهشت

منکر شود کافر کردد و همچنین هر که کوید که اعتراف نمیکنم عذاب
قبر را کافر شود مردی دیکری را کفت کناه مکن که جهان دیکر
هست چیزی کفت از انجهان که آمد و که خبر داد کافر شد
مردی که مر وی را بر ذمه دیکری قرضی است کفت که اکر نه هیچ
در قیامت ستانم پس ان دیکر کفت کی قیامت بر می اید
اکر بجهت تهاون قیامت کفت کافر شد وایضا فیه ناقلا من
فتاوی العتابیه سیل عن ابی سلام فیمن یقول لا اعلم ان
الیهود والنصاری اذا بعثوا اهل یعذبون بالنار افتی جمیع
مشایخ بلخ رحمهم الله تعالی بانه یکفر غیر ابی سلمان فانه
قال لا یکفر وایضا فیه ناقلا من الحاوی حماد بن ابی حنیفه را
رضی الله تعالی پرسیدند از کسی که کمان برد که سوای بنی
آدم حیوان غیر را حشر نیست وی فرمود که کافر نمی شود زیرا
آن محل اختلافست و اکر کمان برد که بنی ادم را حشر نیست
کافر شود ودر فصول عمادی مذکورست که هر که انکار
کند قیامت یا جنت یا نار یا میزان یا صراط را یا انکار کند حساب را
یا صحایف را که در انها اعمال عباد مکتوبست کافر شود چون
کسی دیکری را کوید که ده درهمی که مرا بر ذمه تست در دنیا
ادا کن و الا در روز قیامت از تو بکیرم پس وی کوید ده
درهم دیکر هم مرا بده و بدان جهان بیست باز خواه یا کوید

تا بدان جهان بیست باز دهم بعض مشایخ رحمهم الله تعالی بر انند
که کافر نمی شود و اکثر مشایخ رحمهم الله تعالی بر انند که کافر شود
و امام ابو بکر محمد بن فضل رحمه الله تعالی برین فتوی داد
زیرا که این استخفاف قیامت است مردی ظالمی را کفت که باش
تا بمحشر رسی وان ظالم کفت که مرا بمحشر چکار کافر شد زیرا که
اکر اعتقاد وی انست که محشر و قیامت نخواهد بود پس این
سخن از وی انکار قیامت و محشر است وان کفرست و اکر اعتقاد
وی انست که قیامت خواهد بود واین قول استخفاف قیامت
است وان نیز کفرست چون کوید از قیامت نمی ترسم یا کوید
فلان در فلان زی در قیامت کافر شود هر که خصم خود را
کوید که حق خود را از تو در محشر کیرم پس خصم او کوید در ان
انبوهی مرا کجا یابی مشایخ رحمهم الله تعالی در ان اختلاف کرده اند
و در فتاوی ابی اللیث رحمه الله تعالی مذکورست که کافر نمی شود
و اکر کوید همه نیکویی بدین جهان می باید ان جهان هر چه خواهی
باش کافر شود مردی زاهدی را کفت بنشین تا از بهشت از ان
سو نیفتی اکثر اهل علم کفته اند که کافر شود مردی را کفتند که
دینار را از برای آخرت ترک کن و وی کفت من نقد را بنسیه ترک
نمی کنم کافر شود و فی نسخة الحجوانی هر که کفت هر که باین جهان
نیچون بود بان جهان کیسه حریله بود شیخ امام محمد بن فضل

رحمه الله تعالى فرمود که این استهزا است مر اخر احزت ایس
موجب کفر باشد باب بیست و ششم در بیان لقبی متعلق است
بسلاطین وجبابره واکابره و در ذکر سجده کردن بغیر خدای
تعالی در ذخیره مذکورست که امام هدی ابو منصور ماتریدی
رحمه الله تعالی منقولست که هر که سلطان زمان ما را عادل
کوید کافر شود بخدای تعالی زیرا که بیقین وی جور کننده است
و هر که جور را عدل می نامد کافر کردد و بعضی مشایخ رحمه الله
تعالی کفته اند کافر نمیشود زیرا که میتواند بود که او را تاویلی
باشد که کوید وی عادلست در بعضی افعال خود و یا کوید
عدول کننده است از طریق حق در اصول الصغار سیل رضی الله
عنه عن الخطباء الذين يخطبون على المنابر يوم الجمع ما قالوا
في القاب السلاطين السلطان العادل الاعظم شهنشاه
الاعظم مالك رقاب الامم سلطان ارض الله ناصر عباد الله
معين خلق الله مالك بلاد الله هل يجوز ام لا قال لا يجوز
على الاطلاق والتحقيق لان بعض الفاظ كفر و بعض كذب
قال رضي الله عنه قال ابو منصور الماتريدي السمرقندي
رحمه الله تعالى من قال للسلطان الذي بعض افعال ظلم
وجور وهو سمي عادلا على الاطلاق فهو كافر لانه اذا كان
بعض افعاله ظلما وجورا وهو سمي عادلا على الاطلاق فقد

اعتقد الظلم والجور عدلا ومن اعتقد هذا فهو كافر واما
شهنشاه الاعظم من خصايص اسماء الله تعالى بدون
وصفه الاعظم ولا يجوز وصف العباد بذلك فاما مالك رقاب
الامم كذب محض لان الرقاب اسم جمع والامم جمع وانما يستحق
بهذا الله تعالى لان في تسميه رقاب الامم يتناول اسم جميع
الانس والجن والملائكة وغيره من الحيوانات واما سلطان
ارض الله ولخواتها على الاطلاق كذب محض ولا يجوز الكذب
في عموم الاحوال فكيف يجوز في مكلت الرسل وسيد الانام
عليه الصلوة والسلام قال رضي الله تعالى عنه لو ابتلى الانسان
به وقال السلطان الاعظم او قال السلطان العادل ولا يعتقد
بقلبه تغليبا او مجازا يرجى النجاة فيما بينه وبين الله تعالى
لان يجوز ان يسمى الابيض اسودا والاعمى بصيرا على طريق
المجاز كذلك ههنا وفي الذخيرة سلطاني عطسه زد وديكري
وي را كفت يرحمك الله پس مردي وي را كفت سلطان را اينچنين
مكوي اين قايل كافر شد وچون بسلطان يا بغير او از جبابره
كويد اي خداي كافر شود واكر كويد اي بارخداي نزد بعضي
مشايخ همچنين است زيرا كه بار بلغت پارسي بزرکست پس
بمعني بارخداي خداي بزرکست وهر که ديکري را کويد خداي
بزرک کافر شود پس اين هم همچنين است از شيخ امام ابوبکر

محمد بن فضل رحمه الله تعالى منقولست که وي فرموده
که اگر قایل این عارف باشد بمعنی این کلمه که مذکور شد
و بان قصد این معنی کند کافر شود و اگر بحقیقت معنی این
کلمه عارف نباشد امید میدارم که کافر نمیشود ولفقیه از
نصر بوسي و فقیه ابو جعفر هندواني و جماعتی از ائمه
بلخ رحمهم الله تعالى منقولست که وي کافر نمیشود و صاحب
جامع اصغر رحمه الله تعالى میفرماید که نزد من صواب
همین است و وجه این آنست که خداي اسم است کسي را که
متولي امري باشد چنانچه که خداي میگویند کسي را که متولي
امور خانه بود و ده خداي گویند کسي را که متولي امور ده
باشد وفي فواید فقیه ابي جعفر رحمه الله تعالى اگر بان دو
کلام خواهد کافر شود و اگر بجمیع ان کلام واحد خواهد کافر
نمیشود زیرا که بار خداي بکلام واحد از اسماء الله تعالى
نیست اما بار و کلام از اسماء الله تعالى است یکی بار و دیگر خداي
شخصي القاب مردي از جا برد را شنید بعد از ان گفت
پس نمی باید تا خویشتن را ان خداي تعالى اندر کند الله کافر
نمیشود زیرا که کرد نگفت تا آن وصف حق سبحانه و تعالى
می شد که لایق جناب قدس او نیست و بغیر از اندر کرد اند
له چیزی نگفت بان خواست کران محالست ستنگرست

ودر فصول عمادي مذکورست که در مجموع النوازل اورده
که امام چون کسي اینها را سجده کند فقیه ابو جعفر رحمه الله
تعالى فرموده که هر که پیش سلطان یا امیري زمین را بوسه
دهد یا او را سجده کند اگر بر وجه تحیت باشد کافر نمیشود
ولیکن گناه کار گردد و مرتکب کبایر شود و گفته اند که سجده
ملایکه کرا بود بعضی گفته که خداي تعالى را بود ولیکن توجه
بسوي آدم علیه الصلوة والسلام براي تشریف و تکریم او بود
چنانچه در نماز ما را قبله است که نماز هاي ما از براي خداي
تعالى ست و توجه بسوي قبله از براي تشریف اوست و
و بعضي گفته اند که انچنین نبود بلکه سجده آدم علیه الصلوة
والسلام را بود بر وجه تحیت و اکرام وي و بعد از ان منسوخ
گشت بقوله حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام
که لو امرت لاحد ان یسجد لاحد لامرت المراة ان تسجد
لزوجها من عظم حقه علیها و چون کسي بطریق تحیت سجده
کند اثم نکردد مگر بجهت انکه مرتکب چیزي شد که حرامست
و منهي عنه است و برین دلالت میکند مسئله که در واقعات
ناطفي مذکورست که چون اهل حرب مسلمي را گویند که ملک را
سجده کن و گرنه ترا میکشیم افضل آنست که سجده نکند و اگر
خواهد که بنیت تحیت سجده کند پس وي را افضل آنست که

سجده کند واین مسئله مونی مسئله ایست که ذکر کردیم در حق
کسی که سلطان را بوجه تحیت سجده کند و وی کافر نمی شود
واین وقتی است که بنیت تحیت سجده کند واگر سلطان را بنیت
عبادت سجده کند یا برای او نیتی نباشد کافر شود هذا الکلام
فی السجدة حینئذ الانحناء للسلطان او لغیره والانحنا مکروه است
زیرا که مشابه فعل مجوس است اما الکلام فی تقبیل الید
پس اگر دست خود را از برای دیگری بوسه دهد مکروه است
زیرا که آن عادت فاسقانست واگر دست عالمی یا دست سلطان
عادلی را بوسه دهد بجهت علم و عدل او باکی نیست بدان
هکذا ذکر فی فتاوی اهل سمرقند واگر دست غیر عالمی و غیر
عادلی را بوسه دهد اگر بدان تعظیم واکرام مسلمانی خواهد
باکی نیست بدان واگر بدان عبادت او خواهد یا از برای او
بوسه دهد که تا غرضی از اغراض دنیوی او را حاصل شود
مکروه هست و صدر شهید رحمه الله سبحانه درین باب فتوی
بکراهت داده بغیر تفصیلی از علی رازی رحمه الله تعالی
منقولست که ما پیش مامون رفته بودیم و دست او می
بوسیدند و بشر رحمه الله تعالی میگفت که این فسقست
اما الکلام فی تقبیل الوجه از ابی جعفر هندوانی رحمه الله تعالی
منقولست که وی فرموده که باکی نیست که کسی روی مردیرا

بوسه دهد

بوسه دهد چون آن مرد فقیه و عالم یا زاهد باشد و بآن
اعزاز دین خواهد ودر جامع صغیر مذکور مکروه است که
کسی روی یا پیشانی یا سر دیگری را بوسه دهد باب بیست و
هفتم در کلام فسقه و بی باکان در فصول عمادی مذکورست
چون فاسق فرزند خود را اول بار خمر می نوشاند پس خویشان
وی بدان او آیند ودراهم و شکر می باشند کافر شوند و در تاتار
خانی از خلاصه نقل کرده که اگر دراهم را نمی باشند ولیکن گویند
که مبارک باد کافر شوند ودر فصول عمادی مذکورست که
چون کسی در فساد شروع کند واصحاب خود را گویند بیائید تا
یکی نوش بزنیم کافر شود و همچنین اگر گفت شاد میاد آنکه
بشادی ما شاد نیست کافر شود و همچنین است چون بشرب
خمر مشغول شود و گوید مسلمانی آشکارا میکنم یا گوید مسلمانی
آشکار شد واگر گوید خمر را دوست میدارم و از آن صبر کردن
نمی توانم کافر شود بعضی بخلاف آن گفته اند چون کسی مر مسلمانی
را گویند پیر شدی و با وجود این شراب میخوری چرا توبه
نمیکنی پس وی گوید کسی از شیر مادر شکیبد کافر شود زیرا که
این استفهام است یا تسویه خمر و شیر هست در دوست داشتن
فی مجموع النوازل مردیرا گفته اند که خمر خوردی پس وی گفت
خوش آوردم کافر نمیشود و همچنین است در جمیع معاصی

فاسقي كفت اكر ازين خمر بارة بر نيزد جبرئيل عليه الصلوة والسلام
به پر خويش بردار دش كافر شود چون يكي از فسقه كويد
هر كه مسكر نخورد مسلمان نيست كافر شود وفي الذخيرة
كه كفته اند تصبح كل ذي يوم تؤذي الله ورسوله والناس
پس وي كفت خوش مي آرمش كافر شود وكسي كه معاصي را
كويد اين نيز روا هي است ومذهبي كافر شود مردي مرتكب
كناه صغيره شد پس او را كفته اند كه توبه كن بحق سبحانه وتعالى
پس كفت من چه كردم تا توبه كنم يا كفت من چه كردم كه توبه
مي بايد كردن كافر شود فاسقي در مجلس شراب بجماعتي شد
از صلحا كفت بياييد اي كافران تا مسلمان شويد كافر شود

باب بيست وهشتم در بيان انچه بصفت ايمان عايدست

در ذخيره وفصول عمادي مذكورست كه چون مرد مسلمان
كويد نميدانم كه ايمان من صحيح است يا نه پس اين خطا است
مكر انكه مراد او بدان نفي شك بود چنانچه كسي مر شيي نفيس را
كويد كه نمي دانم ايا كسي حر آن رغبت كند يا نه وهر كه شك آرد
در ايمان خود پس كويد انا مومن ان شاء الله تعالى كافرست
مكر انكه تاويل كند وكويد نمي دانم ايا من از دنيا با ايمان
روم يا نه درين هنكام كافر نمي شود وبصحت رسيده كه
كه بسياري از سلف رحمهم الله تعالى در ايمان خود استثنا

ميكرده اند وانما كان ذلك منهم لما جاء في صفة المومن في
الاخبار كقوله عليه الصلوة والسلام المومن امن الناس شره
المومن من امن جاره بوايقه المومن هين لين المومن
الف مالوف المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه وليس
بمومن من بات شبعانا وجاره طاو والايمان بضع وسبعون
شعبة ادناها اماطة الاذى عن الطريق المومن من احقع
عنه كذا وكذا خصلة پس نيست استثناي يعني متقدمين
مكر بنا بر انكه اوصاف مذكوره را در خود نيافته اند نه انكه در
ايمان خود شك اورده اند وهر كه كويد كه قران مخلوقست
كافرست وهمچنين هر كه كويد كه ايمان مخلوقست كافرست و
مرويست از بعضي سلف رحمهم الله كه امام اعظم ابوحنيفه
كوفي رضي الله تعالى عنه فرموده كه ايمان غير مخلوقست شيخ
امام ابوبكر محمد بن فضل رحمه الله تعالى پرسيدند كه هر
قايل باشد بخلق قران در نماز اقتدا بوي توان كرد يا نه فرمود
كه عقب او نماز ميكزار نيز نقل كرده است ابوسهل كبير از عبد الله
كه بسياري از سلف رحمهم الله تعالى كفته اند كه هر كه قايل بود
بخلق قران كافرست وهر كه قايل باشد بخلق ايمان كافرست
نقل است كه اين مسله در ولايت فرغانه واقع شد واز ائمه
بخارا محضري كشت منهم الشيخ الامام ابوبكر بن حامد و شيخ

الامام ابو حفص الزاهد وشیخ ابو بکر الاسماعیلی رحمهم الله
تعالی وایشان نوشته اند که ایمان غیر مخلوقست وهر که قایل
باشد بخلق ان کافرست وبسیار کسان را از بخارا اخراج کرده اند
بسبب قولهم ان الایمان مخلوق منهم محمد بن اسماعیل صاحب
الجامع ودر سراجی مذکورست نزد ایمهٔ بخارا رحمهم الله تعالی
ایمان غیر مخلوقست ونزد ایمهٔ سمرقند رحمهم الله تعالی
ایمان مخلوقست وگفته اند که بتحقیق خلافی نیست میان
ایشان زیرا که بخاریان گفته اند که ایمان هدایت ربست
بعبد بسوی معرفت او واین غیر مخلوقست وسمرقندیان
گفته اند که ایمان فعل عبدست وان مخلوقست وازین معلوم
می شود جواب کسی که سوال میکند که ایمان عطائی است یا
کسبی است ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست که هر که
اعتقاد کند که ایمان وکفر یکیست کافرست وهر که راضی نباشد
بایمان خود کافرست هر که گوید صفت ایمان نمی دانم کافراست
وشمس الایمه حلوانی رحمه الله تعالی این مسله را ذکر کرده
است ودران مبالغه نموده وفرموده که هذا رجل لیس له
دین ولا صلوة ولا صوم ولا طاعة ولا نکاح واولاده اولاد زنا
واستدلال کرده بمسلهٔ که ذکر کرده است امام محمد رحمه الله
تعالی صورتش انست که چون یهودی یا نصرانی را گویند

که دین خود را وصف

که دین خود را وصف کن ووی نگوید نمی دانم امام محمد رحمه الله
تعالی فرموده او نه یهودی است ونه نصرانی وحکم او حکم مرتد است
ودر جامع مذکورست که مسلمانی دختر نصرانیهٔ صغیره را که ما
درش وپدرش هم نصرانی است بنکاح خود در اورد پس کلان
شد وحالانکه دینی از ادیان را نمی داند ووصف کردن آن
نمی تواند وحالانکه وی غیر معتوهه باشد از شوهر جدا شود
ودر شرح وقایه مذکورست که معتوهه آنست که گاهی چون هو
هوشیاران سخن گوید وگاهی چون دیوانگان وهم در ذخیره
وفصول عمادی آورده که معنی قول امام محمد رحمه الله تعالی
که دینی از ادیان را نمیداند انست که بدل عارف آن نباشد و
معنی قول او که وصف کردن آن نمی تواند آنست که بزبان عبارت
ازان نمی تواند آورد واین ازانجهتست که بسبب زوال تبعیت
وی را دین ابوین باقی نماند وجهت اصالت نیز ظاهر نشد
پس وی جاهله باشد که ملت مخصوصه اش شود وحالانکه
دین شرط نکاحست چه از روی ابتدا وچه از روی بقا و
همچنین هرگاه که دختر صغیرهٔ مسلمه بالغه شود وحالانکه
عاقله غیر معتوهه باشد واسلام را نداند ووصف کردن
ان نتواند از شوهر جدا شود وامام محمد رحمه الله تعالی
وی را در کتاب خود مرتده می نامد لانا حکمنا باسلامها بطریق


۱۲۹
۱۲۰

التبعیه والآن حکمنا بکفرها فکانت مرتدة ودر جامع ذکر
نکرده که جون او بالغه شود واسلام را میداند وکوید که
اسلام را میدانم وبدان عارفم وبوصف کردن ان قادرم
ولیکن انرا وصف نمی کنم ایا وی از شوهر جدا شود یا نه کفته
که واجبست که در واختلاف مشایخ باشد پس بقول کسی که
اقرار بلسان وشرط اسلام کرده از شوهر جدا شود وبقول
کسی که اقرار بلسان شرط ان نکرده از شوهر وهمچنین ذکر
نکرده دران کتاب که هرکاه وی میکوید اسلام را میدانم
ومیشناسم ولیکن بر وصف ان قادر نیستم ایا از شوهر
جدا شود یا نه فقها کفته اند که واجبست که این هم بر همین
اختلاف بوده باشد وفی دستور القضاة ناقلا من الینابیع
جون زن بالغه شد وویرا از صفت اسلام پرسیده اند و صفت
اسلام را بیان نکرد ان زن مومنه نیست تا انکه اکر وفات
یافت برو نماز کزارده نمی شود وصفت اسلام انست
که مذکورست در حدیث جبرئیل علیه الصلوة والسلام
که ان تومن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر و
البعث بعد الموت والقدر خیره وشره من الله تعالی
ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست که هرکه بدیکری
کوید که لا اله الا الله بکو ووی کوید که نمی کویم بعضی کفته اند

که کافر

که کافر شود وبعضی کفته اند که اکر بان خواهد که با او تو نمی کویم
کافر نمیشود وبعضی کفته اند که مطلقا کافر نمی شود زیرا که
ذکر کلمه لا خلاص یکبار غرض ومطلوبست واکر کوید تو بکفتن
این کلمه جه بر سر او ردی تا من کویم کافر شود وفی التاتارخانیه
ناقلا من الفتاوی العتابیه جون مریض را کویند که لا اله الا الله
بکو پس وی کوید نمیکویم کافر نمیشود واکر خواست که بدان
تکلم کند پس خاموش شد کافر نمی شود ودر جامع المضمرات
والمشکلات مذکورست که در تجنیس ملتقط آورده که اکر از مردی
یا از زنی بپرسند که ایمان جیست پس کوید نمیدانم کافر شود
بخدای تعالی واکر کوید تو بکو پس پیش وی بیان ان کند
پس وی کوید میدانم ولیکن قدرت آن ندارم مکر آنرا انجنین
بیان کنم کافر نمیشود واکر کوید نمیدانم نکاح او منعقد نیست
وفی السراجیه میکوید که نمی شاید که علما را از توحید سوال
کنند ولیکن او را کویند که ایا ... ست دین اسلام انجنین وفی
الظهیریه مرد جون با زن خود زفاف کند می باید که تا ویرا
از اسلام سوال نکند با وی نخسپد پس اکر زن آنرا بیان کرد یا
مرد بیان کرد ووی دانست نکاح منعقدست والا نی وطریق
انست که مرد خود بیان اسلام کند پس زن را کوید که ایا تو برین
هستی ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست که فی الفتاوی

النسفی فقها را پرسیدند از زنی که وی را گفتند توحید میدانی
واو گفت نی جواب فرمودند که اگر مراد او آنست که توحیدی
که کودکان در مکتبها میخوانند یاد ندارد وی را ضرری نمیکند
واگر مراد وی آنست که وحدانیت حق سبحانه وتعالی را نمیداند
مومنه نیست نکاح وی درست نیست واز حماد بن ابی
حنیفه رحمه الله تعالی منقولست که هر که وفات یافت
ونداننست که او را خالقی است وحق سبحانه وتعالی را سرائی
غیر این سرای وظلم حرامست بایمان نرفت وایضا فیها عبد
الکریم وعلی بن سغدی را رحمهما الله تعالی پرسیدند از
کسی که زن خود را نصیحت میکند واو را بطاعت خدای تعالی
میخواند واز معصیت نهی میکند پس آن زن گوید من
خدای چه دانم علم چه دانم من تن خویش دوزخ را نهادم
ایشان فرمودند که آن زن کافر شود باب بیست ودوم در بیان
مسایل متفرقه فی الذخیرة مردی کسی را که باو نزاع میکند
میگوید که هر روز سجود ده کس از خاک میکنم یا از خاک
نکویم پس اگر حقیقت خلق خواست کافر شود واگر بیان
ضعف او خواست کافر نمی شود در زمان ما ازین جنس
واقعه واقع شده وصورتش آنست که روستائی گفت خلق
کردم این شجره را بجوبه مفتیان متفق افتاد بر آنکه کافر نمی

شود زیرا که

شود زیرا که بلفظ خلق درین مقام عادت نهال کردن خواست
تا اگر حقیقت خلق میخواست کافر شد ودر سراجی مذکورست
که هر که گوید شتر بشتری ما شتر است ابوبکر بن طرخان رحمه الله
فتوی داده که وی کافر شود ودر ذخیره وفصول عمادی
مذکورست که مردی گفت زهی بنده وار کار کنیم واز ادوار
خوریم گفته اند که خطائی عظیم است واین کلام کسی است
که رزق را از کسب میداند چون گوید تا فلان برجاست یا گوید
تا مرا این بازوی در تن برجاست مرا روزی کم نیاید بعضی
گفته اند که کافر شود وبعضی گفته اند که بروی بیم کفرست و
اگر گوید درویشی بدبختی است فهو خطاء عظیم مردی به
دیگری گفت مرا بحق یاری ده وان دیگر گفت بحق هر کسی
یاری دهد من ترا بناحق یاری دهم کافر شود وفی التاتار
خانیه نافلا من الملتقط هر که اعتقاد کند که خلج ملک سلطا
نست کافر شود وایضا فیه نافلا من التخبیر قاضی امام صدر
الاسلام ابو الیسر بزدوی در اصول توحید در فصل کرامات
فرموده که در یک شب از بخارا تا مکه رفتن از جمله کراماتست
وایضا فیه ذکر الاستیجابی فی شرح الجامع مسئلة تدل علی قول
القاضی الامام وسیل الشیخ الامام فخر الدین محمد بن المحمود
المفتی عن کرامة الاولیاء فقال ما یکون علی خلاف العادة اذا ظهر



علي يد مدعي الرسالة عند اهلية الرسالة وبقاء وقت الرسالة وعند الدعوي والانكار يكون ذلك معجزة في حقه وعلي يد الاولياء بعد ان يظهر تصحيحا لدينهم الحق ويكون ذلك كرامة في حقه اظهر اله الصحة دينه معجزة في حق نبيه **سوال** كردند امام عمر نسفي را رحمه الله تعالي كه آيا ممكن باشد كه كعبه كرد بعضي اوليا ميكردد وي فرمود كه بعضي خارق عادت بر سبيل كرامت مر اهل ولايت را نزد اهل سنت وجماعت جايزست واين قول مويد قول قاضي است رحمه الله تعالي وين مسله ثبوت نسب ميان مشرقي ومغربي مويد قول اوست **وايضا فيه** ناقلا من جواهر الفتاوي سوال كردم وي را كه در كتب مشايخ عراق ديدم كه از عراق تا مكه در يك شب رفتن در حق ولي از كرامات نيست بلكه اين از معجزات است وهر كه اين اعتقاد كند كافر شود ودر كتب مشايخ خراسان وما وراء النهر رحمهم الله تعالي ديدم كه ايشان آن از باب كرامات كردانيد پس كدام ازين دو قول اصح است ويا در اين باب از متقدمين نصي هست وي فرمود كه نصي صريح نديدم كه دلالت كند بر يكي از قولين غير آنكه امام محمد رحمه الله تعالي فرمود كه انا مومن بكرامات الاولياء وتفسيران نفرمود واصوليان اختلاف كرده اند معتزله كفته اند كه مثل اين

خارجست

خارجست از كرامات واهل ما وراء النهر فرمودند كه جايزست كه از كرامات باشد وفرق كرده اند ميان معجزه وكرامت بآنكه معجزه حجت انبياست بر صحت دعوي ايشان مي باشد در ابتدا اظهار آن هر كاه كه بدان محتاج شوند وكرامت حاصل شود مر اوليا را بغير اختيار ايشان بغير سبق دعوي از ايشان در **تاتارخاني** مذكورست كه در مجموع المسايل مولانا شيخ الاسلام عارف سنائي آورده كه اكر مردي را كويند كه دروغ مكوي ليس او كويد اين سخن راست ترست از كلمه لا اله الا الله محمد رسول الله كافر شود اكر كسي بخشم شود ديكري كويد كافري ازين كار من بر تو كفر لازم ميكردانم او كويد چكني اكر مرا لازم آيد كافر شود **در ترغيب الصلوة** مذكورست كه در **محيط** در كتاب كراهيه آورده است قتل السعاة والاعونة والظلمة في ايام الفترة مباح يعني در ايام فترت كشتن ساعيان وعوانان وظالمان مباحست وبيشتر از مشايخ در زمانه ما فتوي داده اند باباحت قتل ايشان واز شيخ امام زاهد صفار بلخي رحمه الله تعالي حكايت كرده اند كه او كفتي ان من ضرب الضرايب علي الناس حل دمه يعني هر كه پديد آرد ضريبها بر مردمان كشتن او حلال باشد وشيخ الاسلام ابو شجاع سمرقندي رحمه الله تعالي چنين كفته است كه نياب قاتلهم الله وكان يفتي بكفرهم يعني كشنده

عمالان وعوانان وظالمان مشابست واو فتوي داده است بكفر
اين كروه در خزانة فوايد جلاليه آورده كه در محيط مذكورست
كه ونحن لا نفتي بكفرهم في كنز العباد في حديث عبد الله بن
مسعود رضي الله تعالى عنه لا تقولوا قوس قزح فان قزح اسم
الشيطان ولكن قولوا قوس الله وهم در كنز العباد آورده ست
كه في الزاهدي في تفسير سورة التوبة اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ
الاية اي مومنان بدانيد كه مشركان پليد اند واين نجاست
افعال واعتقادست ني نجاست عيني نه بيني اگر ايمان
آرند زايل كردد اين صفت از ايشان در خزانة فوايد جلاليه
آورده است سوال كردند از صدر الايمه فخر الدين رازي
نور الله قبره در علم نجوم جواب فرمود كه فرضست
وواجبست ومندوب ومباح ومكروه وبدعت وكفر
فريضه نظر كردن در كواكب است واستدلال كرفتن به
قدرت صانع وواجب دانستن اوقات نماز صبح وشفق
وسمت قبله ومندوب دانستن اول صبح واول نماز ديكر
واخر نماز پيشين ومباح دانستن افتاب بحمل تا كار ساخته
كند وبرك تيرماه نسازد ومكروه حوالت كردن تمام كارها
بنجوم وزني او هيچ كاري نا كردن وبدعت كواكب را حي
ناطق كفتن وكفر كواكب را پرستيدن وبخدايي كرفتن

وصانع دانستن

وصانع دانستن وفي احياء علوم كه علمهاي مذمومه را سه نهاد
ميكويد كه علم بنفس خود مذموم نيست بلكه مذموم در حق
عبادست بجهت سببي از اسباب ويكي از ان آنست كه در غالب
امر صاحب خود را مضرست چون علم نجوم كه در نفس امر
لذاته مذموم نيست زيرا كه ان دو قسم است يكي قسم حسابي
وقران ناطقست باانكه سير كواكب محسوبست زيرا كه حق
سبحانه وتعالى ميفرمايد كه اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ونيز ميفر
مايد كه وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
دوم احكام حاصل ان راجعست باستدلال بر حوادث بواسطه
اسباب واين مشابه استدلال طبيب است بواسطه نبض
بر مرضي كه حادث خواهد شد واين معرفت بمجاري سنة الله
وعادت اوست در خلق وليكن شرعا مذموم است قال عليه
الصلوة والسلام اذا ذكر القدر فامسكوا واذا ذكر النجوم فامسكوا
واذا ذكر اصحابي فامسكوا وقال عليه الصلوة والسلام اخاف
على امتي بعدي ثلثا حيف الايمة وايمان بالنجوم وتكذيب
بالقدر وقال عمر رضي الله تعالى عنه تعلموا من النجوم ما تهتدون
في البر والبحر ثم امسكوا ومنع نكردند از علم نجوم مكر بسه
وجه اول انكه ضرر ميرساند باكثر خلق زيرا كه چون ايشان دانند
كه اين اثار پيدا مي شوند عقب سير كواكب خطور ميكند در

در نفوس ایشان که کواکب موثره اند وایشانند الهه مدبره
زیرا که جواهر شریفه سماویه اند عظیم است تاثیرات در دلها
پس می باشند دلها ملتفت بسوی ایشان وخیر وشر در دلها
جو و محذور از ایشان میدانند یاد خداوند تبارک وتعالی
از دلها محو می شود زیرا که کسی که ضعیفست نظر وی قاصرست
بر وسایط وعالم راسخست که مطلعست برانکه افتاب وماه
ونجوم مسخر امر حق اند سبحانه وتعالی ومثال نظر ضعیف به
حصول ضوء افتاب عقب طلوع افتاب مثل مورچه است
که اگر خلق کند خدای تعالی وی را عقلی وبر سطح کاغذی باشد
ونظر میکند بسوی سیاهی خط که متجدد میشود پس
اعتقاد میکند که ان فعل قلم است وترقی نمیکند نظر او به
مشاهده انکشت پس از ان بدست پس از ان بارادتی که محرک
دستست پس از ان بکاتبی که صاحب قدرت وارادتست
پس از ان بسوی آفریدگار دست وقدرت وارادت
واکثر نظر خلق مقصور است بر اسباب قریبه سافله و
سافله ومقطوع است از ترقی کردن بسوی مسبب الاسباب
اینست یکی از اسباب نهی از علم نجوم دوم انکه احکام نجوم
تخمین محض است ویافته نمیشود در حق احاد اشخاص
نه یقینا ونه ظنا پس حکم کردن بان حکمی است بجهل پس بود

تقدیر مذموم بودن او از حیثیت جهل است نه از حیثیت علم
واین معجزه ادریس علیه الصلوة والسلام بوده است وتحقیق
که آن مندرس شده است ومحو ونابود کشته است ان علم
وآنچه نادر حکم منجم صواب واقع می شود اتفاقیست زیرا که
منجم مطلع است بر بعضی اسباب ومسبب حاصل نمی شود
عقب ان مگر بعد شروط کثیره که اطلاع یافتن بدان در قدرت
بشر نیست پس اگر اتفاق افتد که حق سبحانه وتعالی بقیه
اسباب را مقدر ساخته باشد حکم منجم صواب واقع شود
واگر حق سبحانه وتعالی آنرا مقدر نساخته باشد حکم منجم خطا
واقع شود واین مانند تخمین آدمی است در ان که امروز
از آسمان باران خواهد بارید هرگاه که ابر را می بیند که مجتمع
میشود ومنبعث می شود از جبال ومی تواند بود که آن روز
با آفتاب گرم شود واین ابر نابدید گردد وبسا هنگام بخلاف واقع
شود ومجرد ابر کافی نیست در آمدن باران وبقیه اسباب
ادراک کرده نمی شود وهمچنین است تخمین ملاح که کشتی
سلامت خواهد ماند بجهت اعتماد او بر عادت ریاح که
بدان الفت گرفته است وحال آنکه مر ان ریاح را اسباب خفیه
است که وی مطلع نیست بدان پس وی گاهی در تخمین خود
مصیب باشد وگاهی مخطی وازین جهت قوی را نیز قوم منع

کرده باشد است از علم نجوم سیوم آنکه فایده نیست درات
زیرا که اقل احوال او خوض کردنست در فضولی که فایده نمی
دهد و ضایع ساختن عمر گران نفیس ترین بضاعة
انسانست بغیر فایده غایب خسرانست لانه قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم برجل والناس یجتمعون علیه فقال
ما هذا قالوا رجل علامة فقال ما ذا قالوا یعلم العشر وانساب
العرب فقال علم لا ینفع وجهل لا یضر وقال انما العلم آیة محکمة
او سنة قایمة او فریضة عادلة پس خوض کردن بنجوم و آنچه
مشابه آنست درآمدن درخطر و خوض کردن درات جهالت است
بغیر فایده زیرا که آنچه مقدورست خواهد شد و احتراز ازان
ممکن نیست بخلاف علم طب که احتیاج بدان بسیارست و
اکثر ادله ان ازان قبیل است که اطلاع واقع شود بدان و
خلاف تعبیر و اگرچه ان تخمینی است زیرا که جزویست
از جهل و شش جزو نبوت و منعی نیست دران وفی الظهیریة
والولوالجیة باکی نیست باموختن علم نجوم مقداری که بدان
مواقیت صلوة و قبله بشناسد زیرا که ان از برای آداء صلوة
محتاج الیه است و ما عدای ان حرامست وفی الکنز العباد ناقلا
من السرجی الاستعمال بالتداوی لا باس اذا اعتقد ان
الشافی هو الله عز وجل وانه جعل الدواء سببا اما اذا ان عتقد

الشافی هو

الشافی هو الدواء فلا یجوز و در تاتارخانی مذکورست که فی رسالة
صدر الموحوم اگر یکی بوقت خلعت یعنی جامه پوشیدن و بوقت
تهنیت از برای پوشیدن تشریف و برضای او قربانی کند کافر
شود و آن قربانی مردار باشد و خوردن او روا نبود و آنچه
در زمان ما شایع شده است و بیشتری عورات مسلمانان
بدان مبتلااند آنست که بوقت آنکه آبله کودکان را بیرون می آید
که ان را جدری گویند بنام ان آبله صورتی از سنگ کرده اند و انرا
میپرستند و شفای کودک از و میخواهند و اعتقاد میکنند
که آن سنگ مورتی کودک را شفا میدهد این عورات بدین فعل
و بدین اعتقاد کافر میشوند و شوهران ایشان که بدین فعل
رضا میدهند نیز کافر میگردند و دیگر ازین جنس آنست
که بر سر آب میروند گوسپندی بر سر آب می برند و آب میپرستند
و به نیتی که دارند گوسپند را بر سر آب ذبح میکنند این کان
آب پرستند و ذبح کنندگان گوسفند کافر شوند و گوسفند مردار
گردد و خوردن آن روا نبود و همچنین آنانکه در خانها صورت
میکنند و چنانچه معهود پرستیدن کبرانست آنرا میپرستند
و بوقت زادن کودک بشنگرف نقش میکنند و روغن می
ریزند و آنرا بنام بتی که آن را بهایی میخوانند میپرستند و
مانند این هرچه میکنند بدان کافر میشوند و از شوهر میباینه

میشوند وفی ذخیره و فصول عمادی مذکورست که مردی
دیگری را گفت یک سجده مرا کن و یک سجده خدای را گفته اند که این
قایل کافر نمی شود زیرا که درین مقام بسجده سجده شکر خواست
و معنی آن آنست که شکر کن خدای را و مرا وایضا فیها عبد الکریم
را رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی که با قومی نزاع میکند
پس میگوید من از ده مغ ستمکارترم یا گوید من از ده مغ
بترم مسفر بود که کافر نمی شود و لازمست بر وی که توبه و استغفار
کند و وی را پرسیدند از مردی که او را گفتند بیا یک درم به
تا مسجد عمارت کنیم یا بمسجد حاضر شو بنماز پس گفت
من نه بمسجد ایم و نه درم دهم مرا با مسجد چکار و برین
مصر باشد کافر نمیشود ولیکن وی را تعزیر کرده شود امام
فضلی را رحمه الله تعالی پرسیدند از کسی که دیگری را گفت
یا لمرء پس وی گفت آفرید مرا خدای تعالی از تلقات و
آفرید ترا از خاک و خاک انجنین نیست ایا کافر شود فرمود
آری شود و وی را پرسیدند از کسی که بشرب خمر معتاد
شد پس توبه کرد و شرب آنرا ترک کرد بعد از آن بیمار شد
ایا وی را روا است که خورد فرمود که باید نخورد و اگر خمر نخورد
تا آنکه از آن مرض وفات یافت ماجور باشد و گناهکار نمی
شود مردی مر فرزند خود را گفت ای استغفرالله یا گفت

ای استغفرالله

ای استغفرالله بچه کافر نمی شود و اگر گفت رزق از خدایست
ولیکن از بنده جنبش خواهد گفته اند که این شرکست زیرا که
حرکت عبد نیز از حق سبحانه و تعالی است و حالانکه وی رزق
را از حرکت میداند مردی گفت انا بری من الثواب والعقاب
یا بفارسی گفت من بیزارم از مزد و ثواب گفته اند که کافر شود
فی نسخة امام الجوانی رحمه الله تعالی مردی را یک کلمه تکلم کرد
پس وی را دیگری گفت نا آفریده مگوی این قایل کافر نمیشود
زیرا که مراد او ازین آنست که از نابوده و نا گفته خبر مده مردی
دیگری را ازد پس مضروب گفت مرا مزن آخر مسلمانم پس ضارب
گفت لعنت بر تو باد و بر مسلمانی تو کافر شود و فی مجموع النوازل
مردی را گفتند که با وی صلح کن پس وی گفت بتر اسجده کنم
و با وی آشتی نکنم گفته اند که کافر نمیشود قال صاحب الذخیرة
ولی فیه نظر و فی الواقعات الحسامیه مسلمانی ذمی را گفت اطال
الله بقاءک پس این سخن بر سه وجه است یکی آنکه بدل نیت
کرد که حق سبحانه و تعالی بقای او را دراز کرداند تا شاید که
اسلام آرد دوم آنکه نیت کرد که حق سبحانه و تعالی بقای او را
دراز کرداند تا جزیه را بخواری دهد سیوم آنکه هیچ نیت نکرد
بلکه گفت این سخن در وجه اول باکی نیست زیرا که وی را
دعای اسلام کرد و در وجه ثانی نیز همچنین است زیرا که

دران منفعت مسلمانانست ودر وجه ثالث جایز نیست وفی
فی دستور القضاة ناقلا من نوادر الفتاوی اگر مردی مضطر
بود باحترام کافری نیت باید کردن در برخاستن وسلام گفتن
وتواضع کردن که من حفظا عمال او را میکنم واگر گوید سعادت
باد نیت کند اسلامت باد انتهی کلامه واز بعضی علما رحمهم الله
تعالی پرسیدند از مستی که گوید که لعنت خدای بر همه د
دشمنان من باد ایا بدین لفظ کافر شود یا نه وایا انبیا و
رسل درین داخل شوند بواسطه آنکه ایشان دشمنان عا
صیانند یا نه جواب فرمود که کافر نمیشود زیرا که انبیا و رسل
ویرا دشمن نمیدارند بلکه دشمن نمیدارند مگر افعال ایشانرا
ذکر کذا فی التاتارخانی ناقلا من الظهیریة وایضا فیه ناقلا من
التخییر باوجود این اگر احتیاط کند وتجدید اسلام ونکاح
کند اولی است ودر ذخیره وفصول عمادی مذکورست که
اگر گوید هرچه فلان گوید کنم واگر همه کفر گوید کافر شود مردی
گفت از مسلمانی بیزارم یا همین کلام را بعربی گفت گفته اند
که کافر شود چون مردی قاریانرا یا کسانی را که بغزا بیرون آیند
بینند پس گوید اینها کرنج خوارانند گفته اند که بر وی بیم
کفرست مردی گفت تا لب دوزخ روم ولیکن اندر نیایم
کافر شود مردی دیگر را گفت بدوزخ ازراه رخنه مر یا گفت

بدوزخ ازراه رخنه میروی کافر شد وفی الطحاوی روی الکرخی
عن الحسن بن زیاد عن ابی حنیفه رحمه الله تعالی انه قال اذا تاب
ورجع الی الاسلام فینبغی للامام ان یقول له انت بری من کل
دین الا الاسلام فاذا قال ذلک فقد تاب ورجع ولذلک سیل
ابو یوسف رحمه الله تعالی عن المرتد کیف یستتاب قال یقول
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله ویقر بما جاء من عند الله
ویتبرا من دین الذی انتحل باب سی ام در بیان احکام ارتداد
احد زوجین در فصول عمادی مذکورست که چون یکی از
زوجین مرتد شود یا باختیار از زبان یکی از ایشان کلمه کفر
جاری شود در ظاهر روایت میان ایشان فی الحال فرقه واقع
شود وموقوف بر قضای قاضی نیست وآن زن مدخوله
باشد یا نباشد وفتوی داده اند بعضی ائمه بلخ منهم ابو القاسم
الصفار والفقیه ابو جعفر هندوانی رحمهم الله تعالی عنهم
که بردة زن فرقه واقع نمی شود شیخ امام اسمعیل زاهد
رحمه الله تعالی که از ائمه بخاراست موافق ایشانست وبعضی
ائمه سمرقند نیز برین اند بجهت قطع این باب بر ایشان
زیرا که ایشان ناقصات عقل اند پس بسبب نقصان عقل
هر حیله که ایشانرا از شوهر واقع شود مرتد میکردند وبه
ساهنگام فریفته غیری شوند پس مرتد کردند تا از شوهر
خلاص شوند وبان غیر پیوندند پس بسبب رده حکم کرده نمی
شود بتفرقه بجهت قطع این باب بر ایشان وعامه مشایخ به



بخارا و سمرقند و بعضی مشایخ بلخ رحمهم الله تعالی بسبب ردت
زن فتوی داده اند بفرقه و فرموده اند کر ردة منا فی نکاحست
و قطع ان باب مر ایشان را حاصل شود بجبر کردن بر ان نکاح
که آن تزوج اول باشد پس هیچ ضرورتی نیست باسقاط اعتبار
منافی نکاح در جامع المضمرات و المشکلات مذکورست که
زن مرتده را جبر کرده شود بر اسلام و زده میشود وی را هفتاد
و پنج تازیانه و نمیرسد وی را که تزوج کند مکر بزوج اول خود
هکذا قال ابوبکر رحمه الله تعالی وکان ابو جعفر رحمه الله
تعالی یفتی بهذا و به ناخذ و ایضا فیه چون یکی از زوجین
از دین اسلام مرتد کردد نعوذ بالله من ذلک واقع میشود
فرقه بغیر طلاق و آنچه مذکور شد قول ابی حنیفه و ابی یوسف
رضی الله تعالی عنهما و امام محمد رحمه الله تعالی فرموده که
ردة زوج فرقتی است بطلاق و نزدیک امام ابو حنیفه
و امام محمد رحمهما الله تعالی ابای او از اسلام طلاقست و
ابو یوسف رحمه الله تعالی فرموده که طلاق نیست و در طحاوی
مذکورست که ارتداد زن باجماع فرقتی است بغیر طلاق
و در فصول عمادی مذکورست که اما حکم مهر آنست که اکر
ردة بعد دخول واقع شود از هر کدامی که واقع شود آن زن
را کمال مهر باید داد و اکر ردة قبل از دخول و خلوت باشد
پس اکر ردة از زن بود همه مهر ساقط کردد و اکر از مرد باشد
آن زن را نصف مسمای مهر واجب کردد و اکر در نکاح مسمی

بناشد پس

بناشد پس آن زن راست متعه و لازمست بر وی که اکر وی صاحب
حیض بود بسه حیض عدة کیرد و اکر آیسه باشد یا صغیره بود
بسه ماه عدة کیرد و اکر حامله باشد بوضع حمل عدة کیرد خاتمه
ای عزیز چون اصول صحیحه و عقاید سنیه اهل سنت و جماعت
که ماخوذست از کتاب و سنت و اجماع امت و منجیست از
عقبات هوا و بدعت بتفصیل و توضیح مذکور شد بخاطر
فاتر چنان خطور کرد که حرفی چند بطریق ایجاز و اختیار
ازین مقوله مرقوم کردد چنانچه قابل آن باشد که هر کسی
آنرا یاد کیرد بلکه لایق آن بود که هر احدی آنرا ورد خود سازد
که بعضی از محققین رحمهم الله تعالی چون عالم ربانی شیخ علاء
الدوله سمنانی قدس سره و غیر او تصریح نموده اند آنکه اولی
آنست که مومن هر بامداد و شبانگاه تجدید ایمان کند و ایضا
چون آنچه موجب کفرست علی سبیل الایضاح مبین کشت
مرحل چنان کذشت که کلمه چند در بیان بعضی از موجبات
کفر بطریق اجمال مسطور کردد که چون عاقل ذکی در ان تامل
و تدبر کند بر اکثر آنها اطلاع یابد بنابرین خاتمه این مختصر
مشتمل آمد بر دو فصل فصل اول در بیان عقاید علی سبیل
الایجاز و الاختصار تصدیق کردم بدل و اقرار کردم بزبان
بی شایبه تردد و انکار و بی وصمه عناد و استکبار که پروردکار
جمع کاینات یکانه یست که حی است علیم است مرید است قادر
ست سمیع ست بصیر ست مکون ست متکلم ست بکلام ازلی



متصفست بصفات کمال منزه است از انچه موجب نقص ست
وزوال وهرچه درعالم میکردد از خیر وشر ونفع وضرر همه
بتقدیر اوست وانبیا علیهم الصلوة والسلام صادق اند
در انچه خبر داده اند وافضل اند از همه ملایکه وجمیع
اولیا واز همه انبیا ورسل پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم افضل است ومبعوثست بکافهٔ انام وشرع او ناسخ
جمیع شرایع است ومعراج او در بیداری بتن تا مسجد اقصی
واز انجا تا آسمان واز انجا الی ما شاء الله تعالی حق است
ونشکستن بندکان بی کناهان فرمان برداران حضرت حق تعالی
جل ذکره وهر کتابی که حضرت حق جل وعلا به پیغمبران فرستاد
حق است عذاب قبر مر کافرا وبعضی از مومنان کناهکارا
وتنعیم اهل طاعت در قبر بانچه حق سبحانه وتعالی عالم ست
بان حق است وسوال منکر ونکیر وحشر ونشر ونفخ صور حق
است ومحاسبه حق است ورسیدن نامهٔ اعمال سعدا را
بدست راست واشقیا را بدست چپ یا از پس پشت
حق است وشهادت ده کواه یعنی زبان ودست وپای و
چشم وکوش وپوست وزمین وروز وشب وحفظهٔ کرام
کرام حق است ومیزان که عملهای نیک وبد بندکان را بان
بسنجند حق است وکذشتن بر صراط از موی باریکتر ست
واز شمشیر تیزتر حق است وشفاعت انبیا واولیا ومومنان
نیکوکار در حق کناهکار حق است وخلود مومنان در بهشت

حق است

حق است اگرچه بعضی مومنانرا بعد عذاب بوده باشد وخلود
کافران در نار حق است وحوض کوثر حق است مشاهدهٔ
مومنان بعد دخول ایشان در بهشت جمال بی مثال حضرت
ذو الجلال والافضال حق است وافضل جمیع مردم عند الله
وعند الناس بعد انبیا ورسل وخلیفهٔ برحق حضرت
امیر المومنین ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه و
بعد وی امیر المومنین حضرت عمر خطاب است رضی الله تعالی
عنه وبعد وی حضرت امیر المومنین عثمان ذی النورین ست
رضی الله تعالی عنه وبعد وی حضرت امیر المومنین علی
ابن ابی طالب است رضی الله تعالی عنه وفرقهٔ ناجیه از
جمیع فرقها اهل سنت وجماعت اند قبول کردم جمیع عقاید
ایشانرا وبیزارم از عقاید باطلهٔ ملاحده واهل بدعت
وهوا وبر دین محمد رسول الله ام وبر ملت ابراهیم خلیل
الله ام ومتابع سلف ومحب ومعتقد آل کرام واصحاب
عظام حضرت حق جل وعلا ما را وجمیع مومنانرا بر عقاید
سنیهٔ اهل سنت وجماعت ثابت داراد وبران بمیراناد
وبران حشر کناد بمحض فضله ورافته وکمال کرمه ورحمته
امین رباعی یارب دل من دو بهدایت بادا دور از روش اهل
ضلالت بادا یارب همکی زیستن ومردن من بر مذهب
سنت وجماعت بادا فصل دوم در بیان بعضی از موجبات
کفر بطریق اجمال بدانکه حضرت حق سبحانه وتعالی وصف



کردن بانچه لایق جناب قدس او نیست کفرست واستهزا او
استخفاف باسمی از اسامی او یا اموری از وامر او کفرست
وبغیر حق سبحانه وتعالی دیگری را عالم غیب دانستن کفرست
استخفاف اینی از آیات قران کفرست وهرکه بر نبوت او اجماع
امتست انکار نبوت او واهانت واستخفاف او کفرست وانکار
اخبار متواتره حضرت نبی واستخفاف سنتی از سنن مرسلین
علی نبینا علیهم الصلوة والسلام کفرست وطعن زدن در حق
صحابه واهانت اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم کفرست
واستحلال واستخفاف واستهانت گناهی که بدلیل قطعی ثابت
شده باشد صغیره باشد یا کبیره کفرست وشک آوردن در ایمان
خود ورضا دادن بکفر وعزم کردن بدان واعتراف بان و
ترجیح کفر بر اسلام ویکی دانستن کفر واسلام کفرست وموافقت
کردن بکفار در اموری که متعلق است بدین ایشان کفرست
وآنچه در هیچ شریعتی از شرایع مرسلین حلال نبوده قتل
حلیت ان کفرست واصل درین باب انست که عدم تصدیق
انچه بضرورت دین معلومست که حضرت نبی علیه الصلوة
والسلام انرا آورده کفرست ودر انکار مجمع علیه تفصیلیست
که اگر مجمع علیه از ضروریات دین است انکار ان کفرست
وداخلست در ما سبق واگر از ضروریات دین نباشد پس
اگر اجماع ان قطعیست در تکفیر منکران اختلافست واگر ظنی
انکار ان کفر نیست رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا

من لدنک

مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

سراج الهدی نام این نسخه شد	که خرد را حق ره نما آمدست
خرد چه گفت تاریخ اتمام آن	که الحق سراج الهدی امدست
شد ترجمه کلام عالی سندان	این نسخه ز فضل وکرم کم بزلی
جون بود بفیصل ازلی اتمامش	تاریخ وی آمدست فضل ازلی
امید که ناظران این نسخه کنند	گاهی بدعا یاد حسین بن علی

یارب که هدایتم میسر کردان	وز نور یقین دلم منور کردان
یارب بکمال آل واصحاب کرام	از هر چه نشاید دل من بر کردان

یارب همه را ز قید بدعت برهان	وز هاویهٔ کفر وضلالت برهان
ان روز که هر کسی بخود در ماند	ما را بطفیل اهل سنت برهان

شد نام این رساله سراج الهدی که گشت	شمع ره محمد واصحاب با صفا
ره هدی طریق رسول وصحابه است	گفتیم والسلام علی تابع الهدی

اللهم احینا علی الدین والاستقامة واحفظنا من موجبات
الندامة وامتنا علی السنة والجماعة واحشرنا فی زمرة اهل
السعادة ونجنا من اهوال القيامة بمحض فضلك وكرمك
یا ذا الجلال والاکرام تمت الرسالة
المسمی بسراج الهدی بعون الله تبارک
وتعالی تمت

۲۲۲





